

شناسنامه فارسی در این صفحه بیاید

## فراخوان مقاله

چنان که در شماره نخست *نامه تاریخ پژوهان*، گفته شد، زمینه فعالیت این فصل‌نامه، تاریخ به معنای عامش؛ یعنی تاریخ ایران باستان، اسلام، ایران دوره اسلامی، معاصر، جهان و مباحث نظری تاریخ و تاریخ‌نگاری است. از این‌رو، گروه تحریر این نشریه، همه صاحب‌نظران، استادان و محققان را فرامی‌خواند که با توجه به بندهای زیر مقاله‌های خود را در زمینه‌های پیش‌گفته به دفتر مجله بفرستند:

۱. مقاله روی یک طرف کاغذ حروف‌چینی و چاپ شده باشد؛
۲. ویژگی‌های کامل نویسنده و مترجم (نشانی، شماره تلفن، رتبه علمی و...)، همراه مقاله فرستاده شود؛
۳. مقاله در دیگر نشریه‌ها منتشر نشده باشد؛
۴. حجم مقاله از سی صفحه حروف‌چینی شده بیش‌تر نباشد؛
۵. برابر نهاد (معادل)‌های لاتین و صورت اعراب‌گذاری شده اصطلاح‌ها و اعلام درج شود؛
۶. جدول‌ها، تصویرها و نقشه‌هایی که برای کامل شدن مقاله سودمند است، همراه آن یا جداگانه ارسال شود؛
۷. ارجاع‌ها به صورت پانویس (پاورقی) و براساس ضوابط ارجاع‌نویسی مجله سامان یابد؛
۸. اطلاعات کتاب‌شناختی، فقط در پایان مقاله (بخش فهرست منابع و مأخذ) عرضه شود؛
۹. چکیده و کلیدواژگان فارسی و انگلیسی مقاله، به آن پیوست شود؛
۱۰. مقاله ترجمه شده همراه با متن اصلی‌اش فرستاده شود.

مجله در ویرایش و تلخیص مطالب آزاد و مسئولیت مقاله‌ها بر عهده، نویسندگان آنهاست. بنابراین، چاپ مقاله به معنای تأیید درون‌مایه آن یا نظر رسمی مجله نیست.

## معیار و چگونگی پذیرش مقالات

مجله، تنها مقاله‌هایی با ویژگی‌های زیر می‌پذیرد:

۱. تحقیقی - تحلیلی؛
۲. مستدل و مستند؛
۳. نوآورانه یا نوپردازانه؛
۴. برخوردار از ساختار منطقی و انسجام محتوایی لازم؛
۵. برخوردار از ارتباط لازم و کافی با مسئله یا موضوع بحث؛
۶. برخوردار از روانی و رسایی لازم و سبک نگارشی مطلوب.

## فهرست

صفحه	نویسنده	عنوان
۴	عبدالمهدی رجایی	گفتمان‌های رایج در مقالات روزنامه‌های اصفهان پس از مشروطه
۲۳	سید قاسم رزاقی موسوی	درآمدی بر شرق‌شناسی و مستشرقان
۴۸	علی‌اکبر رفائی	شکوفایی خراسان بزرگ در عصر سامانیان امرای نخستین
۶۵	حبیب زمانی محبوب	جغرافیای تاریخی سمرقند و بخارا
۸۹	مصطفی عبدالغنی	تاریخ‌نگاری نو، در مصر
۹۷	ولی‌الله فتحی زینی	پیدایی معارف نو در ایران عصر قاجار
۱۱۸	زهرا کشاورز قاسمی	زندگی و روش تاریخ‌نگاری شهاب‌الدین حافظ ابرو
۱۴۳	ایرج ورفی‌نژاد	سلیمان میرزا اسکندری و مسئله نفت شمال
۱۵۷		چکیده مقالات به انگلیسی



## گفتمان‌های رایج در مقالات روزنامه‌های اصفهان پس از مشروطه (۱۳۲۵ - ۱۳۳۲ق)

عبدالمهدی رجایی\*

### چکیده

چرا نظام مشروطه خواسته‌ها و آرزوهای مشروطه‌خواهان را برنیاورد؟ این نوشتار با گزینش برخی از دورن‌مایه‌های موجود در مقالات روزنامه‌های عصر مشروطیت اصفهان (۱۳۲۵ تا ۱۳۳۲ق)، مانند وظیفه شهروند در دولت مشروطه، نهضت خودکفایی اقتصادی، مدرسه و تأثیر آن در نظام مردم‌سالار، پرهیز از بی‌کاری، امنیت و نظام اداری ناقص و دردرساز، پاسخ‌های فراوان این روزنامه‌ها را بدین پرسش برمی‌رسد و زمینه‌های فکری پیدایی خودکامگی (دیکتاتوری) رضاخان را از پس واژگان و جملات این مقالات آشکار می‌سازد؛ زیرا گزارش‌هایی درازدامن درباره آغاز شور و شوق مشروطه‌خواهی تا پایان هرج و مرج و آشفتگی چند ساله پس از مشروطه، در آنها می‌توان یافت.

### کلیدواژگان

اصفهان، مشروطیت، مطبوعات، امنیت، اقتصادملی، مردم‌سالاری، دیکتاتوری.

\* کارشناس ارشد تاریخ ایران دوره اسلامی دانش‌گاه «تهران» و رئیس بخش نسخه‌های خطی کتابخانه مرکزی دانش‌گاه «اصفهان».

## درآمد

اصفهان در عصر مشروطه، به دلیل برخورداری اش از پیشینه فرهنگی پر بار به زادگاه ده‌ها روزنامه بدل گردید؛ یعنی هفت یا هشت هفته‌نامه، در مشروطه نخست و کمابیش همین اندازه در مشروطه دوم (پس از فتح اصفهان) در این شهر منتشر شد. این سندهای معتبر و بسیار مهم، منابع گران‌سنگی برای پژوهش‌گران مشروطیت اصفهان به شمار می‌روند.

این نوشتار، با فرض اینکه مقاله‌های منتشر شده در آن روزگار، چکیده و دربردارنده ده‌ها، بلکه صدها خبر است، بدون توجه به اخبار و تنها با بررسی مقالات روزنامه‌های آن دوره، تصویری از وضع فکری و اجتماعی جامعه آن روز ایران به‌ویژه اصفهان عرضه می‌کند. برای نمونه، سخن گفتن مقاله یکی از روزنامه‌ها درباره امنیت و یادآوری لزوم آن به اولیای امور، از وجود ده‌ها و صدها ناامنی و راه‌زنی در آن دوران خبر می‌دهد که بسیاری از آنها در بخش خبری همان روزنامه گزارش شده‌اند.<sup>۱</sup> دغدغه‌های فکری تأثیرگذار آن دوره را با گزینش نکته‌هایی از این مقالات نمی‌توان بازتابید، اما موضوع‌های مهمش را در آنها می‌توان یافت.

## وظیفه شهروند در دولت مشروطه

مشروطیت که موجب پیدایی گونه‌ای از نظام حکومتی مردم‌سالار در ایران شد، در پی پر کردن شکاف ویران‌گر و زیان‌بار دولت - ملت بود. این اندیشه پس از قرن‌ها به «رعیت» فهماند که دولت نه نظامی زورگو، قلدِر، مُطاع و گیرنده مالیات، که مجموعه‌ای از خود جامعه و برگزیده آن است؛ گروهی که همه افراد خود را در برابر دردها و کاستی‌هایش باید مسئول بدانند. روزنامه *جهاد اکبر*<sup>۲</sup>، چند ماه پس از مشروطیت، این نظریه را چنین بازخوانی کرد:

۱. بررسی اخبار و روی‌دادهای این دوره، در نوشته دیگری آمده است. رک: عبدالمهدی رجایی (۱۳۸۵)، *تاریخ مشروطیت اصفهان*، مرکز اصفهان‌شناسی.

۲. مدیر روزنامه *جهاد اکبر* اصفهان، سید علی خراسانی بود. این روزنامه که ارزش خبری - تحلیلی داشت و از ششم محرم ۱۳۲۵ کار خود را آغاز کرد، هر هفته حتی پس از استبداد صغیر منتشر می‌شد. مرکز اصفهان شناسی به‌تازگی این روزنامه را بازچاپ کرده است. در این باره، رک: محمد صدرهاشمی، *تاریخ جراید و مجلات ایران*، ص ۱۷۸.





بالجمله باید دانست که امروز دولت ایران به اسم حریت و آزادی، ما را مقید کرده و تا اندازه‌ای از زحمات خود کاسته و به گردن ما انداخته. امروز اگر دولت ایران مقروض باشد، باید همت در ادای قرض دولت کرد و برای خلاصی زین مذلت راهی پیدا کرد. امروز اگر مالیه دولت، کفایت مخارج مملکت‌داری نمی‌کند، ما باید به میل قلبی، در کمال جد و جهد، اسباب ازدیاد مدخول دولت را فراهم کنیم. امروز باید شهرهای ایران را مثل بلاد خارجه صاحب فابریک و کارخانجات کنیم. امروز باید خود را از احتیاج به دیگران خلاص کنیم. امروز باید خود را در شماره ملل بزرگ و دول مقتدره در آوریم. امروز ما هم در شهرهای خود خطوط آهن لازم داریم. ما هم اختراعات محیره باید بکنیم. ما هم کشتی جنگی و تجارتمی خواهیم. ما هم ثروت‌های طبیعی خود را از زیر زمین باید بیرون آورده، مملکت خود را مستغنی کنیم. ما هم باید اکتار صادرات کنیم، تقلیل واردات بنماییم.<sup>۱</sup>

افسوس که پریشانی کارها و مشکلات فراروی نظام مشروطه به اندازه‌ای بود که مردم پس از چهار سال از آن روی گرداندند و به گوشه‌ای خزیدند و نه تنها به مصالح کلی جامعه، که به مصالح و امور اداری و محلی خود نیز بی‌اعتنا شدند. روزنامه *زاینده رود*<sup>۲</sup> از این واکنش چنین گله کرد:

امروز که به ملت ایران حق مراقبت در مصالح خود داده شده، هیچ روا نیست که به گوشه راحت نشسته، تهیه لوازم آسایش خود را از دیگران بخواهد. ملت بایستی از نظمیه انتظام بخواهد، از بلدییه انجام وظایفش را طلب کند، از عدلیه عدالت بجوید، از حکومت مراقبت در اجرای قوانین مطالبه نمایند؛ به طور جدی به طور سختی. نه آن است که برخلاف حق چیزی خواسته است. این حقوقی است که او را به بذل جان و مال نصیب شده. این همان حقوقی است که تا مطالبه نکند، بدان نخواهد رسید و آلا اگر بخواهند این‌طور روزگار را به غفلت بگذرانند، نه نظمیه برای او کار می‌کند و نه بلدییه در فکر او خواهد افتاد، نه عدلیه حقوق او را محفوظ خواهد داشت، نه طرق امنیت پیدا خواهند کرد، نه وکلا به یاد موکلین خواهند افتاد، نه آسایش پیدا خواهند کرد، نه سعادت روی خواهد نمود، نه محتکرین نان برای او ارزان خواهند کرد. همین است حال که می‌گذرد و همه روز بدتر خواهد شد و طفره که محال است به جای خود، قدمی هم از این حد پیش‌تر نخواهیم رفت، بلکه عقب می‌رویم.<sup>۳</sup>

۱. روزنامه *جهاد اکبر*، سال اول، ش ۳، ص ۴ و ۵.

۲. *زاینده رود*، از مهم‌ترین روزنامه‌های اصفهان در مشروطه دوم و پایگاه حزب دموکرات اصفهان به شمار می‌رفت که با مدیریت عبدالحسین معین‌الاسلام خوانساری از ۱۳۲۶ تا ۱۳۳۳ منتشر می‌شد. در این‌باره، ر.ک: صدرهاشمی، همان، ج ۳، ص ۱.

۳. روزنامه *زاینده رود*، سال دوم، ش ۴۳، ص ۳.

## نهضت خودبسنایی اقتصادی در اصفهان

دردهای اقتصادی جامعه آن روز ایران فراوان بود. بی‌لیاقتی و مدیریت بد حاکمان و چیرگی بی‌چون و چرای نظام سرمایه‌داری غرب بر اقتصاد کشور که می‌کوشید با ابزار «ماشین» سیل کالاهای خود را به بازارهای دیگر کشورها روان سازد و ویرانی اقتصاد و صنعت ملی، بسیاری از دل‌سوزان جامعه را نگران می‌کرد. برای نمونه، اصفهان روزگاری مهد صنعت به‌ویژه نساجی، به شمار می‌رفت، اما فراگیر شدن پارچه‌های خارجی در این شهر، نبض بازار را به دست گرفت و موجب تعطیلی کارگاه‌های محلی شد. بنابراین، شگفت نیست که یکی از برجسته‌ترین نموده‌های مشروطیت در اصفهان، برپایی نهضت خودبسنایی اقتصادی بوده باشد. بزرگان و عالمان این شهر در عصر قاجار، پرپایی شرکت اسلامی را تنها درمان این درد می‌دانستند، اما آگاهی نسبی طبقات گوناگون مردم از اوضاع و دردهای جامعه پس از مشروطیت، میدان گسترده‌ای برای صاحب‌نظران پدید آورد تا همگان را از پی‌آمدهای سیل ویران‌کننده کالاهای غربی آگاه سازند. روزنامه *انجمن مقدس ملی*<sup>۱</sup> پس از انگشت نهادن بر مسئولیت شهروندی در دولت مشروطه، به هم‌وطنان خود چنین هشدار می‌دهد:

تا چندی قبل که طفل صغیر نابالغ بودیم، حسن و قبح اعمال ما از پدر بزرگوار و قیّم عالی‌مقدار مسئول بود. الحال که بالغ شدیم و زمام اختیار به دست خودمان است، چرا از مصالح حال خویش غافل باشیم و به ذلت و پریشانی خود بر نخوریم؟ برای جزئیات لوازم زندگی خود محتاج باشیم؟ بدیهی است بنای ترقی هر ملت در اول قدم، رفع احتیاج ظاهری و معنوی از ملت دیگر است. چرا این نکته بزرگ را از نظر انداخته‌ایم و چنین می‌پنداریم که بی‌معاونت صنایع خارجه، زندگانی بر ما دشوار است؟ و حال آنکه این تصور غلط است. اگر کلاه ماهوت گل‌دار سر نگیریم، سر برهنه نخواهیم ماند. اگر پوتین فرنگی پا نکنیم، پای برهنه نخواهیم زیست. آنها که این کلاه کاغذی به سر ما گذاردند و به ما می‌خندند، خود کلاه نمد پوشند و بدان فخر کنند.

ای ابنای وطن! تا می‌توانید احتیاجات خویش را از خارجه کم کنید تا ناز و افتخار اجانب بر ما کم شود که همه بلاهای وارده بر ما از احتیاج به اجانب است. احتیاج

۱. روزنامه *انجمن مقدس ملی* که پایگاه رسمی انجمن ولایتی اصفهان بود و اخبار مذاکرات این انجمن را در برداشت، کار خود را با مدیریت سید سراج‌الدین صدرجبل عاملی در اصفهان آغاز کرد و از ۱۳۲۴ تا ۱۳۲۹ چاپ می‌شد. مرکز اصفهان‌شناسی، این روزنامه را نیز به‌تازگی بازچاپ کرده است. در این‌باره، ر.ک: صدرهاشمی، همان، ج ۱، ص ۲۸۸.





است که ایشان را گرفتار بلاها و رزایای<sup>۱</sup> بزرگ می‌نماید. احتیاج است که متبوع کامکار را تابع بی‌اعتبار نماید ... چرا ترویج امتعه و اقمشه وطنیه خود نکنیم؟ چرا لباس خود نپوشیم و از دیگران عاریت نماییم و خانمان خود را به بهای آن بر باد دهیم؟ شرافت و جلالت به لباس ماهوت الوان یا فاستونی آسمانی نیست، به حریر و قوس و قزح یا اطلس مادام نیست. شرافت به پوشیدن کرباس مملکت خودمان است که تار و پودش به دست مادران و خواهران وطنی ما رشته و به دست‌رنج برادران بافته شود. ملتی که در عرض سی ساله، راه سیصد ساله ترقی را پیموندند و بر تمام دول عالم سبقت گرفتند، ابتدا به پارچه‌های ضخیم علفی مثل گونی از وطن خود، قناعت کردند و پوشیدن آن را فخر دانستند و زیر بار ذلت حریر و دیبای غیر نرفتند تا لباس عزت پوشیدند و اول دولت و ملت عالم به شمار رفتند. ای ابنای عزیز وطن! تصور نمایید امروز نیز صد سال قبل است که ما اهالی ایران رابطه با خارجه نداشتیم و افعال آنها را سرمشق خود نمی‌پنداشتیم و امتعه فرنگ به مملکت ما نیامده بود. چگونه پدران ما می‌خواستند خود را تدارک می‌نمودند و اعتبار ملیه خود را محافظت می‌نمودند و مفاد این شعر را معتقد بودند:

کهن جامه خویش پیراستن به از جامه عاریت خواستن  
مسلم است اگر چندی با پارچه‌های وطن خود قانع شویم و به تاریکی پی‌سوز خود بسازیم، به زودی شب ظلمانی ما مبدل به صبح نورانی شود و فابریکات جدید و کارخانجات عدیده در مملکت ما گشاده گردد و به همان وضع خارجه اعمال نماییم و به سعادت و خوش‌بختی نایل گردیم و زحمات سیصد ساله آنها را به وقت کم، نتیجه گیریم. علت این است که ما اهالی ایران هنوز اقدام در کاری نکرده‌ایم و همه کار را از خود بزرگ‌تر می‌شماریم و پیش‌رفت آن را از عهده کفالت خود خارج می‌پنداریم.<sup>۲</sup>

### مدرسه و تأثیر آن در نظام مردم‌سالار

پیش از مشروطیت، مدرسه‌های اندکی در سراسر ایران وجود داشت، اما نهضت مشروطیت، زمینه جهشی بلند را در مدرسه‌سازی فراهم آورد. این جنبش نه تنها موانع گذشته را از پیش پای دل‌سوزان فرهنگ برداشت، که در پی ادعان به رابطه مستقیم جامعه سربلند و مردم‌سالار با سطح سواد و فرهنگ مردم آن و وابستگی این ویژگی‌ها به یک‌دیگر بود. روزنامه *جهاد اکبر* در نخستین ماه‌های مشروطیت، سخنی درنگ‌کردنی در این باره می‌گوید:

۱. جمع رزیه؛ پیش‌آمد ناگوار.

۲. روزنامه *انجمن مقدس ملی*، سال اول، ش نهم، ص ۱.



یکی از مهمات این دوره «نیم‌رس»، تکثیر و ازدیاد تعلیم و افتتاح مدارس و مکاتب است که شرط عمده حصول ترقی و تمدن و رفعت آن است که غالب اهالی دانا و باسواد باشند و هرچه در هر مملکت ارباب دانش بیش‌ترند، تمدن بیش‌تر است و به جهت حُسن انتظام در مجاری ادارات مملکتی و دوایر مملکتی تا علوم لازمه و فنونی که به کار است، دایر نباشد، آن نظام احسن، چنان‌که باید در مُلک جاری نخواهد شد و نقداً نشر معارف و اشاعه علوم و فنون سیاسی و معاشی، لزوم فوری دارد که با اساس مجلس و حسن نتایج آن ملازمه تامه دارد و چنان‌که جمهوریت مطلقه را مشروط کرده‌اند به کثرت تداول معارف و شیوع علم و صنایع و متمدن بودن اهالی؛ زیرا که هرگاه قوه جابره از برای مردمی که وحشی هستند و طبعاً سرکش و طاغی می‌باشند، در کار نباشد، طغیان و سرکشی زیاد خواهد شد و زمام امر مملکت به دست ملت می‌افتد؛ در صورتی که خودشان باهم به طور مواسات و اخوت رفتار کنند و اگر اطمینان در عدم طغیان خود اهالی نسبت به یک‌دیگر در کار نباشد، البته قوه جابره برای خود اهالی لازم می‌شود و آزادی نعمتی است که از برای سرکشان و بی‌علمان میسر نیست که هرگاه چنین کسان، آزاد باشند، گمان می‌کنند که به رسم آزادی دست به مال و ناموس ضعفا دراز کنند. این است که آزادی حدود لازمه دارد. غرض از این تطویل در این مقام، بیان لزوم معارف است که تا غالب اهالی با دانش و بینش دم‌ساز نشوند، تمدن اعلی میسر نخواهد شد؛ مگر به کثرت مکاتب و مدارس و شیوع علوم و فنون قدیمه و جدیده<sup>۱</sup>.

روزنامه *زاینده رود* نیز هشت سال پس از این جنبش، درباره گسترش مدرسه‌ها سخن گفت و دولت را به توجه بیش از پیش به مدرسه و فرهنگ سفارش کرد و با آوردن تاریخیچه‌ای از فراز و فرود علم‌آموزی در ملل عالم چنین نوشت:

ملت ایران که تازه هوشیار شده و به تأسیس حکومت مشروطه، می‌خواهد خود را از حال آسفاشتمال کنونی نجات داده، رتبه تمدن و ترقی را بالغ گردد، این نکته را فراموش کرده که مقاصد آن در سایه معارف حقه و معلومات صحیحه انجام‌پذیر است و با حالت جهل عمومی و سستی ادراکات و ظلمت و تیرگی افکار و اذهان، هر نوع اقداماتی می‌کند به مقصود نخواهد رسید؛ مخصوصاً سلطنت مشروطه که اساس آن بر روی انتخابات و کالا و مبعوثان نهاده شده، اصلاً در تأسیس حکومت و تشکیل یک مرکز قانون‌گذاری انتباه و آگاهی عمومی اولین شرط است و معلوم است با نداشتن معارف و تهیه ترتیب تعلیمات عمومی، یک چنین امری امکان‌ناپذیر است ... در این مدت چندساله از طرف وزرای معارف یک عنایتی در کار مدارس و معارف ملیه بروز نکرد؛ حتی یک پروگرام مختصری هم که برای مدارس ابتدائیه ترتیب داده بودند به موقع اجرا و عمل گذارده نشد.

۱. روزنامه *جهاد اکبر*، سال اول، ش شانزدهم، ص ۲ و ۳.



این است که تا دولت در کار معارف عنایتی مبذول نفرماید و به خرج دولت یا به خرج ملت در تحت نظارت دولت مدارس عالیّه تأسیس نیابند و علوم و فنون و لغت وطنی ما ترجمه و تألیف نگردد، سعی ایرانیان برای کسب ترقی بیهموده است؛ چرا که اولاً بایستی در سایه علم و معرفت یک ملت هوشیار و آگاهی تهیه نماییم، بعد از آن برای رسیدن به مقاصد ملیّه از روی معلومات صحیحّه اقدام کنیم<sup>۱</sup>.

### پرهیز از بی‌کاری و روی آوردن به کارهای اقتصادی

دریغ که اندیشه و فرهنگ ایرانی، از عصر قاجار تا امروز به شایستگی موضوع کار را مهم نشمرده و همین آسیب فرهنگی، موجب شده است که انسان ایرانی کار را پاس ندارد و بی‌کاری و تنبلی را ارج نهد. روزنامه *زاینده رود* که در آن روزگار زمینه را برای نقد ویژگی‌های اخلاقی ویران‌کننده جامعه فراهم دیده بود، در بررسی این عادت ایرانیان نوشت:

یکی از عادات غیرمستحسنه ایرانیان آن است که به تنبلی و بطالت خو گرفته و عادت کرده‌اند که اگر اندک اسباب معیشتی از برای آنها مرتب شود، محال است بی‌کاری یا عقب‌شغلی برونند؛ به همان معیشت جزئی قناعت جسته، ایام را به بطالت می‌گذرانند و اگر چنانچه به آنها بگویی که «چرا عقب‌شغلی نمی‌روی؟» می‌گوید که «من به اندازه معیشت خود دارا هستم. چه ضرور کرده خود را به زحمت اندازم؟ بهتر آن است که مدت عمر را به راحت بگذرانم و دو روزه دنیا، قابل آنکه انسان وقت خود را صرف تحصیل مال نماید و حرص در طلب ثروت داشته باشد نیست». این عقیده و عادت به طوری در ایرانیان راسخ است که بسا می‌شود به واسطه آنکه یکی از نزدیکان او دارای اندک ثروتی است، ثروت او را مایه اتکال خود دانسته، چنان می‌پندارد که آن ثروت از آن اوست و مادام‌العمر خود را کلّ بر او کرده، دنباله کاری نمی‌رود و پیوسته اسباب زحمت او را فراهم دارد و اگر اندکی در تهیه لوازم معیشت او فتوری کند، او را به بخل و خست و هزاران صفات زشت نکوهش و سرزنش می‌نماید.

از رسوخ این عادت در ایرانیان، نتایج وخیمه بروز کرده که یکی از آنها آن است که صنعت در ایران به کلی متروک و مهجور گردیده است. از دیر زمانی است که صنعت‌های جدیدی از جنس ایرانی بروز نکرده؛ زیرا کم‌تر کسی است - ولو به وسایط بعیده - یک اسباب قناعت و وسیله معیشت موهوم غیرمشروعی نداشته باشد که بهانه بطالت و ترک صنعت و حرفت بوده باشد....

دیگر آنکه صنعتی که از قدیم‌الایام در ایران مرسوم بوده، در عرض سال‌های دراز هنوز درجه تکمیل نیافته و به حالت ناقصی خود باقی است. مثلاً صنعت کفاشی از

۱. روزنامه *زاینده رود*، سال چهارم، ص ۲.



دیر زمانی است تا کنون ابدأ فرقی نکرده و ابدأ تغییر شکل و کیفیت نیافته. علت همانا قناعت صاحب‌صنعتان است که به‌واسطه پیدا شدن اندک نفعی، بدان قناعت می‌کنند و در تکمیل صنعت خود که سبب ازدیاد منفعت او می‌باشد، نمی‌کوشند. این نوع قناعت که مایه بطالت و آن نوع سخاوت که اسباب زحمت است، ابدأ در شرع ممدوح نیست و ایرانیان به معنای قناعت و سخاوت پی نبرده، مُفت‌خوارگی و تَبذیر را که عادت و سجیه آنها شده، قناعت و سخاوت نام نهاده و به‌واسطه این دو عادت غیرمرضیه، خود را دچار فقر و ذلت ساخته اند.<sup>۱</sup>

روزنامه *انجمن اصفهان*<sup>۲</sup> نیز بر همین نکته تأکید کرد و در سنجش خصال ایرانیان با

اخلاق مردم کشورهای مترقی نوشت:

اما چه فایده ما عادت کرده‌ایم به بطالت و بی‌علمی و تمام نشستن و بد نوع خود گفتن که «چرا فلان، یک لقمه‌ای نان دارد؟» مثلاً علت چیست که در ممالک خارجه هیچ‌کس غیبت نمی‌کند؟ اذیت نمی‌کند؟ دزدی نمی‌کند؟ بعضی عداوت‌ها و حرف‌های لایعنی نمی‌زند؟ علت این است [که] آنها کار دارند، ما بی‌کار هستیم. از بی‌کاری است که صبح می‌شود، مترصدیم کجا فاتحه است؟ کجا، کی از کربلا یا مشهد آمده یا کجا سوری پیدا می‌شود. تمام، مین‌باب بی‌کاری است. در ممالک خارجه هیچ‌چیز به قدر وقت قیمت ندارد. وقت را از چه جهت گران می‌دانند؟ از جهت آنکه صرف کار نمایند. وقت را از کیمیا بالاتر می‌دانند و آدم بی‌کار وجودِ عنقا دارد، اما کارهای ما؛ بدگویی، دشنام، عیب‌جویی، دزدی، تقلب، کم‌فروشی مَتاع، تقلب فروختن که به احصاء نمی‌آید، نتیجه از چیست؟ از بی‌علمی و بی‌کاری.

اول علم می‌خواهیم، علم؛ سپس کار و مشوق و کارخانجات. تا خود را از احتیاج رها نکنیم، گوهر مقصود را نخواهیم یافت. مثلاً آنکه یکی از دانش‌مندان راست، پوشیده نیست که اساس ترقی ملت و ثروت دولت بر سه چیز است: اول زراعت، دویم صنعت، سیم تجارت. چون این سه چیز در مملکتی ترقی کند، ملت و دولت را سعادت قرین و اقبال هم‌نشین باشد و اگر اندکی تعمق کنیم، خواهیم دانست که این سه چیز مقدس است و حرمت صاحبان آن بر هر فردی از افراد ملت واجب و بر اولیای امور لازم است اینها را تشویق و تحریض و ترغیب نمایند تا دایره این سه شغل وسعت گیرد و ملک آباد گردد.<sup>۳</sup>

۱. روزنامه *زاینده رود*، سال اول، ش ۴۲، ص ۱.

۲. روزنامه *انجمن مقدس ملی* پس از استبداد صغیر، *انجمن اصفهان* نام گرفت و به سرپرستی مدیر پیش‌گفته منتشر شد.

۳. روزنامه *انجمن اصفهان*، سال سوم، ش ۳۶، ص ۳.



## دغدغه روزانه مردم درباره نبود امنیت

موضوع مهم امنیت، چندی پس از مشروطه به یکی از دغدغه‌های اصلی شهریان و روستاییان بدل گشت. شکسته شدن شکوه دولت و بی‌صاحب شدن مملکت، هوس چپاول‌گری را در سر بسیاری از دزدان و «قُطَاع‌الطریق» انداخت. هر روز و هر ساعت خبرهایی از دزدی در شهر و راهزنی در بیرون آن به گوش می‌رسید. تاجران اصفهانی که بیش از دیگران از این پدیده زیان می‌دیدند، بارها با تجمع، تلگراف زدن و دیگر شیوه‌ها، اعتراضشان را در این‌باره نشان داده و دفع دزدان و راهزنان را از دولت و حکومت خواستار شده بودند. راهزنان، پس از «استبداد صغیر» به صورت سازمان‌یافته و گروهی، بیش از یک دهه پیرامون اصفهان تاخت و تاز می‌کردند. نایب حسین کاشی و پسرش ماشاءالله خان در شمال، رضاجوزدانی و جعفرقلی‌خان چرمهینی در غرب و دسته‌های پراکنده بختیاری، قشقایی و بویراحمدی در جنوب شهر، سال‌ها به چپاول می‌پرداختند. این مشکل تا دوره حکومت وثوق‌الدوله (۱۳۳۷ق) که در سرکوب راهزنان توفیق یافت، حاکمان و دولت‌های مشروطه را می‌آزرد و آن را یکی از مهم‌ترین دلایل گردن نهادن جامعه ایرانی به خودکامگی (دیکتاتوری) رضاخانی می‌توان برشمرد. مقاله زیر در این‌باره، چهار سال پس از مشروطه و به مناسبت نامه تاجران اصفهانی به انجمن ولایتی، در روزنامه *زینده* رود چاپ شد:

نتیجه مشروطه چیست؟ بر هر عاقلی پوشیده نیست که حسن قانون و بدی استبداد مربوط به یک نکته است که با وجود آن اساس سعادت و خوش‌بختی فراهم و پیوسته آن مملکت و آن ملت، درجات ترقی را طی کرده و خود را به بالاترین درجات رسانیده، همسری با ملل متمدنه خواهد نمود و در صورت فقدان و عدم آن، روزبه‌روز رو به پستی و انحطاط رفته، تا خود را از درجه حیات قومیت ساقط بکند. آن یک نکته که اصل‌الاصول ترقیات می‌باشد، این است که به یک ملتی امنیت جانی و مالی بخشیده شود که در این صورت از آنجا که حب ثروت، جیلی انسان است، پیوسته در مقام ازدیاد ثروت بر آمده، همه روزه یک باب ثروت و یک سرچشمه دخل مخصوصی از برای خود ایجاد می‌کند ... به عکس اگر امنیت جانی و مالی مسلوب شد، ابواب ثروت به کلی مسدود و هر کس که اندک سرمایه دارد، مجبوراً از ترس دشمنان مخفی ساخته، نه خود بهره‌ای از آن تواند برد، نه دیگران.

از این جهت است که ملل عالم پا به رتبه تمدن و ترقی نگذارند، مگر آنکه وقتی که اساس امنیت جانی و مالی در مملکتشان قائم شد؛ چرا که ثروت یک ملت وقتی رو



به ترقی و فزونی خواهد نهاد که آن ملت در سال، امتعه مملکت خود را زیاد کند، با کمال سرعت به بازار دنیا آورده، ارزان‌تر از همه بتواند بفروشد. ... این بود حال ما تا چند سال قبل از این، اما یکی دو سال است که به واسطه ناامنی طرق، اصلاً امتعه ما به بازار دنیا نمی‌رسد و از ترس غارت‌گران و دزدان، همان وسایط ناقله ناقصه نمی‌توانند عبور و مرور کنند. هنوز یک فرسخ طی نکرده، متاع ما به دست‌برد دزدان می‌رود. حالا می‌پرسیم وقتی که ابواب معامله به واسطه ناامنی این‌طور بر ما سدّ شد، چگونه فقر و مسکنت با کمال سرعت روی خواهد نمود و در هر روزی چه قدر ضرر به ما اهالی ایران وارد می‌شود؟ ... بی‌چاره ملت ایران که در این دو ساله از فرط ناامنی، ابواب تجارت بر روی آن مسدود و بر هر یک مبالغی بسیار ضرر وارد آمد که تجار اصفهان از شدت بی‌چارگی، روز شنبه ۲۲ را گرد آمده مجتمعاً عریضه تظلمی پیش‌نهاد انجمن ولایتی نموده از برای تأمین، کسب چاره می‌کردند؛ چرا که می‌بینند اُسّ اساس مشروطه، که امنیت مالی است، از برای آنها فراهم نیست؛ از ترس قُطَاع‌الطریق جرأت حمل امتعه خود را ندارند. ... با آنکه ملت بی‌چاره حقوق قشون می‌دهد، حقوق قراسوران می‌دهد، تفنگچی‌گیری می‌دهد، کو قراسوران؟ کو مستحفظ طُرق؟ این وجوه را کی می‌خورد؟ به چه مصرفی می‌رسد؟ درجه عوام که به محاسن مشروطه واقف نیستند، به چه چیز می‌توانند دل خوش دارند؟ انجمن ولایتی که ماشاءالله با کمال ابهت هفته‌ای سه روز دایر است، خوب بود هم خود را قدری مصرف تأمین طرق نماید و آن قدر به مذاکرات لایعنی نییچد<sup>۱</sup>.

### نظام اداری در دسرساز و بار سنگین مالیات

مشروطیت که در پی نوسازی پایه‌های جامعه ایرانی بود، به برپایی نظام اداری تازه‌ای دست زد و بلدیّه (شهرداری) را برای سامان‌دهی کارهای شهری بنیاد نهاد. نظمیه (اداره پلیس)، به فرمان بلدیّه، کار نظم شهر را به دست گرفت و عدلیّه برپا شد تا دادگاه‌های شایسته‌ای در کشور پدید آورد. اداره ولایتی نیز مانند استان‌داری‌های کنونی به فرمان حاکم عمل می‌کرد و اداره مالیه، برای نشانیدن «سامانه علمی وصول و ایصال مالیات» در جای «نظام استیفای» پیدا شد. هم‌چنین اداره امنیه به جای نظام «قراسوران راه‌ها» نشست، اما این اداره‌ها نه تنها در عمل گرهی از کار فروبسته مردم نگشودند، که خود دردی بر دردهای آنان افزودند. این نظام اداری نو، پس از چهار سال کارنامه‌ای به شرح زیر بر جای نهاد:

۱. روزنامه *زاینده رود*، سال دوم، ش هفتم، ص ۱.



اهالی اصفهان به واسطه هوش‌مندی و ذکاوت فطری، از سایر اهالی ولایات رغبتشان به ترقی بیش‌تر است و یک سال و اندی است با کمال اشتیاق، اصلاح ادارات را طالبند. مع‌ذالک در یک رتبه از سایر اهالی ولایات عقب‌تر هستند؛ چرا که با آن همه خسارتی که برده، هنوز یک اداره صحیحی که تا یک درجه آموزش از روی ترتیب باشد ندارد. هر سال مبالغی به جهت تأمین طرق می‌دهد؛ آن‌چه از آن نیست امنیت است. با آنکه خاک اصفهان چندان وسعتی ندارد، هیچ امنیت کامل در خاک اصفهان استقرار نیافته، فقط چیزی که گاهی مشهود می‌شود جمعی سواران امنیه هستند که بایک فرم مخصوص در کوچه و بازار راه می‌روند.

ملتی که هر سال آن همه مصارف نظام و امنیه می‌دهد، هیچ‌گونه آسایش ندارد. علاوه بر عدم تأمین طرق و شوارع، سکنه دهات و آبادی‌ها نیز از تجاوزات و چپاول اشرار و قطاع‌الطریق آسوده نیستند. آن اداره بلدیة است که [با] اسمی بی‌مسما و صورت بی‌معنی، هنوز نتوانسته بر تعدیل نرخ اجناس، که کوچک‌ترین وظیفه اوست، کامیاب گردد. تمامی اجناس در نهایت گرانی، اهالی قرین عسرت، به‌واسطه نامساعدتی قوای اجرائیه، تمام قراردادهای آن در عقده تعویق.

وای از نظمیه! امان از نظمیه! که خانه‌های مردم را با کمال جسارت می‌برند. رئیس آن معلوم نیست به کجا رفته. معاون در عوض تنظیم داخله و جلوگیری از سرقت، مردی که در چهارباغ می‌خواند، او را گرفته، کت بسته، به نظمیه می‌برد... آن عدلیه است که به هیچ ترتیبی از مداخلات سایر ادارات آسوده نیست. بلی هر کس به اداره ولایتی برود و عدم تناسب اعضا را مشاهده کند، خواهد دانست که علت این خرابی‌ها چیست و آب از سرچشمه گل است. خدایا تا کی بدبختی؟! تا کی بی‌سامانی؟! خودت ترحمی به حال این مردمان بی‌چاره بکن و گرنه، نگارشات ما مشکل است مؤثر گردد!

افزون بر این، دولت‌های مشروطه برای گرداندن «ماشین بروکراسی»، ناگزیر بودند که از مردم مالیات و عوارض فراوان بگیرند و از کیسه ملت خرجش کنند؛ چنان‌که بسیاری از مردم در آرزوی بازگشت به نظام اداری پیشین بودند. روزنامه *زاینده رود*، در اعتراضی به این وضع چنین نوشت:

اصل وضع قانون و حکمت آن، ترتیب اموری است که از آن فایده به نوع بشر می‌رسد و وضع زندگانی آن را مرتب می‌سازد... این ملتی که چهار سال است روی آسایش را ندیده و پیوسته دچار فشار مصادمات بوده، نه امنیت داشته، نه آسودگی و به آرزوی دیدار یوسف، روزگار خود را به سر می‌برده و به خود وعده وصل محبوب حقیقی می‌داده، امروز هیچ مناسب نیست که قَد آن را زیر فشار تحمیلات خم کنند



و زائد از حد استعداد او توقع دارند. این ملتی که از ضربت‌های بی‌رحمانه استبداد همه چیزش از میان رفته، از برای آن به جز یک وجود ناقصی که از همه لوازم وجود مُعرّاست، بیش نمانده؛ نه کسب دارد، نه صنعت، نه علم دارد و نه حرفت. چگونه رواست به انواع و اقسام از او پول گرفته، به جیب کسانی که کار نمی‌دانند و حقوق می‌خواهند ریخت؟

راست است که در مملکت مشروطه تحمیلات مالیاتی زیاد است و باید ملت انواع مالیات‌های مستقیم و غیرمستقیم دریافت داشته، به خرج مملکت رسانید و اسباب آبادی آن را فراهم ساخت. راست است خاک فرانسه ثلث ایران و مالیاتش چند برابر ایران است. راست است اگر دولت پول نداشته باشد به اصلاحات مملکت موفق نخواهد شد، ولی باید این نکته از نظر دقت محو نشود که اولاً امورات تدریجی و یک‌مرتبیه نمی‌توان مملکتی که اهالی [آن] دچار فقر و فاقه هستند، مالیاتش را افزایش داد. دیگر آنکه وجوهی که از ملت گرفته می‌شود، ابدأً نه به خرج اصلاحات می‌رسد و نه یک شاهی آن به جیب دولت می‌رود. تمام آن با ضمیمه اجحافات مباشرین، کافی به حقوق مأمورینی که مؤاخذ آن هستند، نیست.

از یک طرف فلان اداره چند جور پول می‌گیرد. می‌پرسی «به چه مصرف می‌رسد؟» می‌گویند «به حقوق اعضا». در صورتی که ابدأً نتیجه‌ای از آنها عاید ملت نمی‌شود. از یک طرف ملاحظه می‌کنی - ماشاءالله - مأمور است که به اطراف اعزام می‌شود. به چه کار می‌آیند؟ پس از آنکه عده‌ای را ذلیل کردند، عایداتشان جز به مصرف حقوق اعضا و اثاثیه اداره به مصرف دیگر وافی نیست. چیزی از آن به دولت عاید می‌شود؟ حاشا! دولت باید یک مبلغی هم به آن ضمیمه کرده تا وافی به حقوق مأمورین شود. حالا بی‌پرده می‌نویسم، ثمره این مأمورین فقط همین است که مبالغی گزاف حقوق بگیرند و دسته‌دسته مردم را از این اساس مقدس منجر کرده، از حوزه مشروطه‌خواهان خارج کنند. بالأخره فایده آنها بر انگیختن مفسده و انقلاب و برپای کردن فتنه و آشوب است...<sup>۱</sup>

### گام‌به‌گام باید رفت

ویرانی‌ها و پریشانی‌های پس از مشروطه و برنیامدن آرزوهای بلندی که این نهضت داشت، ناامیدواری و سرخوردگی فراوانی در گروه‌های گوناگون مردم پدید آورد. همین ویژگی، صاحب‌نظران و دل‌سوزان را بر آن داشت که دستیابی مردم را هدف‌های مشروطه همچون همه حرکت‌های اجتماعی، به کندی امکان‌پذیر بدانند و آنان را به حرکت گام‌به‌گام و صبورانه سفارش کنند. روزنامه *زاینده رود* چهارسال پس از مشروطه با

۱. همان، ش ۱۹، ص ۱.



برشماری آسیب‌ها و مشکلات جامعه کوشید که همین نکته را گوشزد کند و دامان مشروطه را از ننگ آن آسیب‌ها بسترده:

در مملکتی که هرگز اسمی از قانون نبوده، حتی نام آن را هم نشنیده، چه طور میسر است یک مرتبه تمام مواد قانون را همه جا و نسبت به همه کس علی‌السویه اجرا داشت؟ در مملکتی که همیشه اختیارات و قوا، مخلوط یک‌دیگر بوده؛ یک نفر هم حکم می‌کرد، هم اجرا می‌کرد، هم قضاوت می‌نمود، چه طور ممکن است به طوری اختیارات را از هم تجزیه و تفرقه نمود که ابدأً به یک‌دیگر اختلاط و امتزاج نیابد؟ در مملکتی که هرگز اسم مسئولیت را کسی جرأت نداشت بر زبان آورد، چگونه میسر است مسئولیت کامله نسبت به وزرا و کارکنان دولت و ملت یک‌باره موقع وقوع یابد؟ نمی‌خواهم طول کلام دهم، جایی که عدالت نبوده، انتظام نبوده، حقوق نبوده، حدود نبوده، آسایش نبوده، چطور می‌توان یک دفعه عدالت کامله، انتظام وافی، آسایش لازمه، استقرار داد؟

... اگر کسی بخواهد از وضع امروزی شکایت کند و تصور کند که اسم مشروطه یک دفعه و بدون طی وقت، زحمت نکشیده، رنج نبرده، تجربه نکرده، حک و اصلاح نکرده، تمام لوازم خوش‌بختی را فراهم سازد، این تصور ابلهانه و جاهلانه خواهد بود. اگر قدری انصاف در کار آید و وضع امروزی را با چهار سال قبل مقایسه کنیم، معاینه خواهیم دید که چه قدر به سرعت رفته و به چه زودی یک راه کثیرالمسافت را پیموده‌ایم. بلی اگر همین طور طی طریق نماییم و راهی را که دیگران رفته مد نظر گرفته، بروییم، خیلی زود بر منزل مقصود رسیده، به رتبه عالی تمدن بالغ می‌شویم. این شیاطین، خیلی حیل‌ها دارند که یکی از حیل‌های آنها، که خاطر و اذهان عوام را ممکن است به زودی متزلزل سازد، همانا ارائه بعضی نواقص و مفاسد امور است که هزاران مصالح که از اثر مشروطه ناشی شده مخفی و می‌خواهند در پرده دارند و بعضی نواقص را با هزاران شاخ و برگ در نظر مردم جلوه داده، مطالبی که ابدأً مربوط به مشروطه نیست، با هزاران دسیسه عام‌فریبانه به مشروطه نسبت دهند. مثلاً گرانی نان که ناشی از احتکار چند تن اعیان یا ملاکین از خدا بی‌خبر دشمن فقر است، که به همین وسیله می‌خواهند امید طبقه فقرا را از این اساس مقدس رنجش دهند، ابدأً ربطی به مشروطه ندارد، بلکه قوانین مشروطه که یکی از آنها قانون بلدییه یا قانون وزارت داخله است، در خصوص ارزانی ارزاق انواع، وظایف مقرر داشته‌اند، اما جاهل از همه جا بی‌خبر خیال می‌کند که ترقی‌آسعار<sup>۱</sup> مربوط به مشروطه است.

یا گاهی ناامنی بعضی طرق و شوارع یا طغیان پاره‌ای از مفسدین مثل نایب حسین کاشی یا رشیدالسلطان یا رحیم‌خان را که از بقایای عصر قدیم هستند و اسباب

۱. جمع سَعَر؛ بها، ارزش.



دست و محرک به تحریکات ارتجاعیون می‌باشند و خارهایی هستند که از قدیم در این گلستان باقی و گاهی به پای ملت می‌خلند، از نتایج مشروطه تصور می‌کنند و نمی‌فهمند که مشروطه مولد ناامنی و شرارت نیست و حکومت مشروطه امنیت‌خواه و آسایش طلب است؛ چنانچه که همه دیدند که دولت چه پول‌ها برای مصارف قلع و قمع آنها داد، چه جان‌های عزیز که با محبت ملت آمیخته در راه مدافعه با آنان فدا شد! مع‌ذکب باز مفسدین مرتجعین از اشتباه‌کاری فرو نمی‌نشینند و پاره‌اموری که ابداً به مشروطه مربوط نیست، با لعاب دهن شیاطین می‌خواهند به آن بچسبانند.<sup>۱</sup>

### سرچشمه‌های مشکلات و راه‌های حل آنها

مشروطیت آمده بود که کشور فرورفته را در گرداب مشکلات بی‌شمار، همچون دیگر مملکت‌ها، از آسایش و پیش‌رفت برخوردار سازد، اما افسوس که چنین شد! این موضوع همواره ذهن بزرگان و اندیش‌مندان جامعه را آزار می‌داد. روزنامه *زاینده رود* چهارسال پس از جنبش مشروطه در مقاله‌ای به سرچشمه‌های مشکلات اشاره کرد و کوشید راه حل آنها را پدید آوردن «قشون منظم ملی» دانست؛ راهی که سرانجام رضاخان در آن پای نهاد؛ امروز در اوضاع سیاست ایران که ملاحظه می‌کنیم، تاریخ روزانه این مملکت را که عبارت از روزنامه‌های ملی است می‌خوانیم، هر روز اسباب بدبختی را از برای خود فراهم و موجبات انقلاب و اغتشاش و موانع پیش‌رفت کار را از هر سو آماده می‌بینیم؛ یعنی انقلاباتی که در موقع تغییر سیاست یک مملکتی بالضروره روی می‌آورد و بعد به تدریج مرتفع می‌شود در این مملکت طوری شده که به عکس شده؛ به این معنا که مشروطه در اول با یک سلامت و سکوتی شروع شده و انقلابات به تدریج پیش آمده و می‌آید. چرا چنین شده و ناموس انقلاب در مملکت ما با سایر ممالک فرق کرده؟

علت آن است که در بدو امر چون اولیای امور از نتایج مشروطه بی‌خبر بودند و نمی‌دانستند که قدرت قانون دست تسلط آنها را از جان و مال مردم کوتاه و روزگار خائنین و ظلمه را سیاه می‌کند، این اساس مقدس را یک استقبال جاهلانه نمودند، ولی بعد که یک قدری گذشت دیدند مشروطه می‌خواهد تمام افراد ملت را در مقابل قانون تسویه مطلق دهد و دست تطاول ظلام را کوتاه کند، بدون لیاقت و امتیاز، شغل و منصب ندهد، بلااستحقاق حقوق و مرسوم نبخشد، قلبشان منحرف و بنای ضدیت را گذاشتند...

از یک طرف، سلطان مخلوع ایران با جمعی از درباریانش در مملکت بیگانه با هزاران آرزو نشسته هر روزه به یک حيله و دسیسه، فسادشان در این مملکت کار

۱. روزنامه *زاینده رود*، سال دوم، ش ۴۳، ص ۳.



می‌کند. از طرف دیگر جمعی از هواخواهان وضع قدیم، که همگی صاحب ثروت هستند، به انواع وسائل بر تخریب این مبنای جدید می‌کوشند. از طرف دیگر، دسته‌ای از ارباب مناصب و وظایف که مشروطه از تجاوزات آنها جلوگیری کرده، آتش غیظ کانونشان مشتعل است. از طرف دیگر، همسایگان مجالی به دست آورده آب را گل دیده، به انواع مداخلات حقوق‌شکنانه اقدام می‌کنند. از سویی، طایفه‌ای که بویی از غیرت و اسلامیت به مشامشان نرسیده به طمع دراهم معدوده، انواع خیانت را به وطن خود کرده، کارکنان دشمنان شده‌اند. از طرف دیگر، دسته‌ای از جهال که از حقیقت مقصد بی‌خبرند، هر روزه به دسایس خائنین مغرور شده به اقدامات جاهلانه موجبات زحمت را فراهم می‌سازند. از طرفی، هر کس اندک قدرتی دارد، طمع و حرص دست‌شرارت و تجاوز او را گشوده، بنای تطاول و چپاول را گذارده است.

این موجبات که مختصراً بدان اشاره شد، چنان میدان اغتشاش و انقلاب را توسعه داده که مجال نمی‌دهد دولت ایران آنی به کار اصلاحات بپردازد. هنوز وقعه اردبیل اصلاح نشده، رشیدالسلطان طلوع می‌کند. هنوز رفع او نشده، نایب حسین کاشی انگیز شده می‌شود. هنوز او را سرکوبی نداده، مجدداً طوایف شاهسون حمله به اردبیل می‌برند. از طرف دیگر، وقعه بروجرد و عراق پیش می‌آید. از آن طرف، صدای ناله اهالی کرمان و یزد به گوش می‌رسد. از طرف دیگر، مشروطه‌طلبان به احزاب سیاسی منقسم شده؛ دسته‌ای به اسم انقلابی و حزبی به اسم اعتدالی. هنوز اساسیات این مملکت را صحیح نکرده، هنوز زیر پای خود را محکم نساخته، بنای معارضه را گذاشته‌اند.

به خدا اگر کسی به دیده بصیرت به حال کنونی این مملکت بنگرد خون‌گریز. حالا به این همه دردهایی که از برای این مملکت مریض شمردیم و این همه موجبات اغتشاش را شرح دادیم، یک درمان نیکو سراغ داریم. یک دواى براءالساعه پیدا کرده که تمام این میکروب‌هایی که خون این مملکت را فاسد ساخته و آن را به حالت بحران انداخته، می‌کشد. آن دوا مرتب ساختن امر نظام ایران و تهیه قشون کافی برای تصفیه این مملکت است...

امروز اگر دولت ایران قشون داشت، پس از آن همه خسارات که به اهالی آذربایجان از تجاوزات طوایف شاهسون وارد آمد، پس از سرکوبی آنها یک عده قشون در آن جا ساخلو می‌گذاشت که امروز دوباره بنای تمرد و شرارت را نگذارند. دولت ایران اگر قشون داشت در همان روز اول که نایب‌حسین کاشی بنای شرارت گذاشت در مقام دفعش برمی‌آمد که امروز با فرستادن یک ایل بختیاری و آن همه مخارج گزاف، آن قدر شهر کاشان در محاصره نماند. اگر دولت قشون داشت رشیدالسلطان جرأت بروز رشادت نداشت و در وحله اول کیفرش را در کنارش می‌گذاشت. بیش از این گویا حاجت ایران به قشون، شرح و تبیان لازم ندارد.<sup>۱</sup>

۱. همان، ش ۳۶، ص ۱.

## سبب ویرانی‌ها

نابسامانی‌های فراوان در آن دوره، به آرامی این اندیشه را در مردم پدید آورد که «مشروطه برای ایران زود بود». روزنامه *زاینده رود* شش سال پس از مشروطه به دلایلی که خواهند آمد، این نظریه را رد کرده است:

باعث خرابی ایران کیست؟ جمعی می‌گویند: مشروطه و قانون آزادی برای ایران زود بود و لقمه بسیار بزرگی بود که ایرانیان نتوانستند این لقمه بزرگ‌تر از دهن خود را فروبدهند، از این جهت گرفتار این مرض مهلک شدند و بر صحت عقیده خود متمسک می‌شوند به آنکه دولت ایران، دولتی بود مستبد و هیچ قانونی در ایران نبود که اهالی ایران بدانند قانون یعنی چه. در این نتیجه جز روسپاهی و نفعی غیر از خسارت و فایده‌ای جز ضرر عاید آنها نخواهد شد. بدین سبب نفهمیده و نسنجیده خواستند بهتر کنند، بدتر از اول شد، بلکه پیش سایر دول متمدنه هم خجل و شرمسار شدند. این عقیده را می‌توانیم به جهاتی جواب بگوییم و جهات بطلان او را که همه کس تصدیق بنمایند، ذکر می‌نماییم:

اولاً می‌گوییم فطانت و زیرکی و ذکاوت و لیاقت ایرانی را کم‌تر صاحب انصافی می‌داند، منکر شود. پس چگونه می‌شود ملتی که به حسن فطرت معروف هستند، منکر آزادی و قانون عدل بشوند؟ آنکه بگویند ملت ایران با آن همه هوش و ذکاوت، لیاقت دادن آزادی ندارد و نمی‌تواند درخت را به ثمر برساند. چگونه شد ملت ژاپن، سلطان عصر خود را که سابقاً مظهر خداوند و خالق خود می‌دانسته، به مجرد آنکه کلمه آزادی به گوش آنها رسید به اندک زمانی و بالجمله موافقتی از اولیای امور بی‌غرض، خود درک معنای خوبی او را نمود و چنان در مقام احقاق حقوق حقه خود بر آمده که اعمال و افعال آنها سرمشق تمام ملل عالم شد و ملت ایران که تربیت و تمدن از لوازم مذهب و دیانت او می‌باشد و کلمه عدل یکی از اصول مذهب او هست، نمی‌داند حفظ حقوق حقه خود را بنماید؟

می‌شود تصور کرد ایرانیان که همه آنها مسلمان هستند و اساس مذهب آنها مبتنی بر عدالت است، درخت عدل در او بارور نشود؟ سؤال می‌کنم که آیا آزادی و حریت و قانون عدل و مساوات و موااسات، مگر نه همان اسلام است که هزار و کسری است ملت ایران، پیروی از او می‌نمایند؟ چگونه می‌توان تصدیق این احتمال را نمود که مشروطه برای ایرانی زود بود؟ پس خوب است صاحبان این عقیده بگویند مسلمانی برای ایرانی زود بود. چگونه شد در بدو اسلام که گوش هیچ بشری این کلمات را نشنیده بود، به اندک مراقبت و صحت قول و عمل، حفظ این کلمه عدل و آزادی و مساوات را نمودند که اغلب ممالک اسیر و ذلیل مسلمانان بودند. چه شد که امروزه نمی‌توانند و لیاقت آن کلمه مشروطه را ندارند؟ دیگر آنکه ملت ایران را چگونه می‌توان نسبت داد، معنی مشروطه را نمی‌فهمند در صورتی که اهالی ایران





برای رسیدن به این مقصود این همه جان‌بازی نمود ... ملت ایران که در این قلیل مدت، این همه جان‌بازی کرد و این همه فداکاری‌ها نمود جز برای حفظ کلمه مشروطه و تکمیل انسانیت خود چیز دیگری می‌توان تصور کرد؟ پس بهتر آن است که بگوییم ملت ایران به‌خوبی می‌توانست حفظ کلمه آزادی را بنماید. مثل آنکه در ابتدای مشروطه به اندک موافقت اولیای امور با ملت اقدامات خارج از قوه تصور کردند که شایسته تحسین تمام ملت عالم شد و یک سلطان مقتدری را مثل محمدعلی میرزای مخلوع را از تخت سلطنت، به خاک مذلت رسانیدند و کارهای بسیار بزرگ نموده است ...؛ پس در این صورت نمی‌توان گفت ملت ایران لیاقت مشروطه نداشت. اهالی ایران به‌خوبی ظرفیت مشروطه را داشته، ولی کسان دیگر نخواستند ایرانی آزاد باشد و معنی آزادی را آن قسم که بود، به اهالی ایران قسم دیگر جلوه دادند و آلا، ملت ایران به‌خوبی معنی مشروطه را می‌داند و در طلب او عوض مال جان داد<sup>۱</sup>.

باری، حتی اگر سبب پانگرفتن مشروطه زود هنگامی آن برای ایران، کم‌سوادای ایرانیان یا نرسیدنشان به فرهنگ ویژه مردم سالاری یا هم‌دستی دیگران بوده باشد، طوفان جنگ جهانی اول کمابیش یک دهه پس از برپایی مشروطیت، همه دست‌آوردهای ناقص آن را به باد داد و به اندازه‌ای هرج و مرج پدید آورد که زمینه‌پیدایی نظامی خودکامه فراهم شد و رضاخان میرپنج بر تخت دیکتاتوری نشست.

### نتیجه

انقلاب مشروطیت ادبیات تازه‌ای در دفتر سیاسی ایران پدید آورد. این ادبیات سیاسی، نخست مفهومی به نام «شهروند» را در جای «رعیت» نشانده و برای آن مسئولیت‌ها و حقوقی تعریف کرد؛ زمینه‌ای که به پر شدن شکاف تاریخی ملت - دولت در ایران می‌انجامید. ملت یا شهروندان، در این زمینه تازه خوی و خصلت بی‌کاری و تن‌پروری را باید کنار می‌گذارند، چرخ‌های اقتصادی کهنه کشور را به راه می‌انداختند، مملکتشان را از زیر بار وابستگی به نظام سرمایه‌داری جهانی می‌رهانیدند، به گسترش علم و دانش‌اندوزی در جامعه می‌پرداختند، پس‌رفت‌های گذشته را به پیش‌رفت نو جبران می‌کردند و هزار آرزوی دیگر بازیگران سیاسی و روشن‌اندیشان آن روز را برمی‌آوردند. کسانی که درمان همه دردها را نوسازی نظام سیاسی می‌دانستند، بی‌گمان، آمدن مشروطه را به کشورشان،

۱. همان، سال سوم، ش ۴۲، ص ۳.

تحقق بهشتی تصور می‌کردند که انگلستان یا ژاپن آسیایی آن روزگار در آن به سر می‌برد، اما به هر روی، ایران به دلایل فراوان در آن راه کمال و ترقی گام نزد. این مقاله بر پدیده‌هایی مانند ناامنی و نظام اداری ناقص و دزدسازای تأکید کرد که پس از امضای فرمان مشروطه، کشور را فراگرفتند. دلایل درونی و بیرونی فراوانی برای این پی‌آمدها می‌توان برشمرد که مهم‌ترین دلیل بیرونی و آسیب‌زای آن جنگ جهانی نخست بود. گفتمان‌های روزگار پس از مشروطه در جامعه اصفهان و پاره‌ای از دلایل درونی نیز نه از دید روی‌دادهای آن روزگار که از دیدگاه نویسندگان روزنامه‌های آن دوران بازتابیده شد.



## کتاب‌نامه

۱. رجایی، عبدالمهدی (۱۳۸۵)، *تاریخ مشروطیت اصفهان*، بی‌جا، مرکز اصفهان شناسی.
۲. صدرهاشمی، محمد (۱۳۶۳)، *تاریخ جراید و مجلات ایران*، چاپ دوم، بی‌جا، کمال.
۳. جبل عاملی، سید سراج‌الدین صدر، *روزنامه انجمن مقدس ملی اصفهان*، سال اول تا پنجم، اصفهان.
۴. خراسانی، سید علی، *روزنامه جهاد اکبر*، سال اول و دوم، اصفهان.
۵. خوانساری، معین‌الاسلام، *روزنامه زاینده رود*، سال اول تا پنجم، اصفهان.





## درآمدی بر شرق‌شناسی و مستشرقان

### سید قاسم رزّاقی موسوی\*

#### چکیده

غربیان از دیرباز به شناخت شرق توجه کرده و کارها و پژوهش‌های فراوانی در این باره سامان داده‌اند که آنها را «شرق‌شناسی» و در سرزمین‌های اسلامی «مطالعات اسلامی» می‌خوانند. این نوشتار بر آن است که با تبیین و تعریف این پدیده، دگرگونی‌های مفهومی و عوامل، انگیزه‌ها و تطور تاریخی‌اش را بررسی کند.

این پژوهش‌ها از نخستین عصرهای باستان آغاز شده، دوره‌های میانی این عصر را گذرانده و دوره مطالعات نوین را درباره شرق و اسلام (کلاسیک و آکادمیک) در بر گرفته و بر پایه اوضاع گوناگون در هر زمانی متفاوت شده است. خاورشناسان غربی به انگیزه‌های گوناگونی به این مطالعات می‌پردازند و از این رو، این نوشتار در پایان، ارتباط اسلام و مسیحیت و واکنش‌های کلیسا را در برابر اسلام وامی‌کاود و شیوه‌های تازه این رویارویی ارزیابی می‌کند.

#### کلیدواژگان

شرق، شرق‌شناسی، نوشرق‌شناسی، مطالعات اسلامی، خاورشناسان، مسیحیت، کلیسا، اسلام.

\* کارشناس ارشد تاریخ اسلام.



## درآمد

هر تمدنی در پی خودباوری، بالندگی و کارآمدی شیوه‌های ارتباطش با دیگر تمدن‌ها پیش‌رفت می‌کند؛ زیرا رقابت میان تمدن‌های بزرگ به انگیزه پیش‌رفت و برتری بر دیگر ملت‌ها، همیشه وجود داشته و پیروزی در این میدان، از آن تمدنی بوده که افزون بر خودباوری و پشت‌گرمی به داشته‌هایش، آگاهی بیش‌تری درباره تمدن‌های رقیب داشته است. از این‌رو، غربیان همواره در رقابت تمدن‌های شرق و غرب، به شناخت ملت‌ها و تمدن‌های شرقی توجه کرده و از دیرباز کارهای فراوانی در این زمینه سامان داده‌اند. نمونه‌های برجسته این کارها را در گزارش جنگ‌ها، سفرنامه‌ها و پژوهش‌های علمی مستشرقان هم‌روزگار و کارهای تبلیغی و تبشیری مسیحیان می‌توان باز یافت. بنابراین، مطالعات شرق‌شناسی دوره‌ای دراز را فرامی‌گیرند و روشن ساختن تاریخ دقیق پیدایی آنها بسی دشوار است.

پی‌آمدهای مطالعات مستشرقان را از دیدگاه‌های گوناگونی می‌توان بررسیید؛ زیرا دولت‌مردان غربی به انگیزه «سلطه بر شرق» و دانش‌مندان و اندیشه‌ورزان مغرب‌زمین برای «برتری دادن تمدن و فرهنگ غربی بر تمدن شرقی»، به چنین پژوهش‌هایی پرداخته‌اند. اسلام و تمدن اسلامی، جایگاه ویژه‌ای در مطالعات شرق‌شناسی دارد و غربیان، بیش از دیگر زمینه‌ها بدان پرداخته‌اند؛ زیرا اسلام از دید آنان، دین تازه‌ای در کنار دیگر ادیان الهی و بزرگ‌ترین تهدید برای مسیحیت به شمار می‌آید.

بنابراین، مسلمانان از آشنایی با دیدگاه مستشرقان درباره اسلام و آگاهی از پی‌آمدهای پژوهش‌های اسلام‌شناختی آنان، ناگزیرند تا در تصمیم‌گیری‌ها و واکنش‌هایشان در برابر خاورشناسان، به تندروری و کندروی دچار نشوند و راه درست تعامل را با غربیان بیابند. شناخت درست این مطالعات، به بررسی آنها از دیدگاه‌های گوناگون نیازمند است. برای نمونه، آگاهی از انگیزه‌ها و هدف‌های مستشرقان، زمینه‌ها و پی‌آمدهای پژوهشی آنان، چگونگی عمل‌کرد غرب در برابر شرق در درازنای تاریخ و آشنایی با شیوه‌های نو در مطالعات اجتماعی، فرهنگی و سیاسی حاکم بر جهان معاصر، بخشی از عنصرهای مهم این بررسی شمرده می‌شوند.

این نوشتار، با پرداختن به تعریف، تاریخچه، هدف‌ها و انگیزه‌های شرق‌شناسی، درآمدی بر این مطالعات پیش‌روی می‌نهد. واکاوی زمینه‌های پژوهشی غربیان و سیر دگرگونی آنها، در جستارهای بعدی خواهد آمد.

## تعریف

«استشراق» که از واژه شرق گرفته شده است، با درآمدنش به باب استفعال (طلب فعل)، در معنای خواستن چیزهای موجود در شرق به کار می‌رود؛ اما در اصطلاح، گستره فراوان و تعریف‌های گوناگونی دارد. برخی از این تعریف‌ها چنینند:

۱. دانش پرداختن به شرق یا دانش شناخت شرق. شرق‌شناس در این تعریف به معنای متخصص مطالعات شرقی است؛<sup>۱</sup>

۲. علمی که از ملت‌های شرقی، فرهنگ و تمدن و گذشته و حال آنان بحث می‌کند؛<sup>۲</sup>

۳. مطالعه و بررسی ملت‌های شرقی در سرزمین‌های اصلی آنان و مطالعه هجرت‌های پی در پی، ریشه و شاخ و برگ‌های نژادی، اوضاع اقلیمی و جغرافیایی، آثار باستانی، تاریخ و اسطوره‌ها، زبان و ادبیات، ادیان و مذاهب و آداب و رسوم آنان و آنچه به تمدنشان وابسته است.<sup>۳</sup>

این اصطلاح در ۱۷۶۹ میلادی در فرهنگ انگلیسی آکسفورد و در ۱۸۳۷ در فرهنگ علمی فرانسه پدید آمد<sup>۴</sup> و از آن پس به مطالعات سامان‌یافته درباره شرق، گفته شد.

## دگرگونی

غریبان از دیرباز به مطالعه درباره شرق و فرهنگ و تمدن شرقیان پرداخته و همواره پی‌آمدهای آن را مهم شمرده‌اند. این مطالعات در آغاز نام ویژه‌ای نداشت تا اینکه اصطلاح شرق‌شناسی در قرن هجدهم میلادی بر آنها نهاده شد.<sup>۵</sup> این اصطلاح پس از انقلاب صنعتی اروپا، رقابت کشورهای استعماری با یک‌دیگر و فزونی گستره آنها، دریافتن لزوم مطالعات بیش‌تر در این باره و کاهش نسبی بار منفی موجود در پژوهش‌ها شرق‌شناختی،

۱. محسن الویری، مطالعات اسلامی در غرب، ص ۱۳؛ رودی بارت، الدراسات الاسلامیه والعربیه فی الجامعات

الألمانیة، ترجمه مصطفی ماهر، ص ۱۱.

۲. فاروق عمر فوزی، الاستشراق و التاريخ الاسلامی، ص ۲۹؛ زهرالدین صالح، الاسلام و المستشرقین، ص ۸۳.

۳. محسن الویری، همان، ص ۱۴.

۴. محمد الدسوقی، سیر تاریخی و ارزیابی اندیشه شرق‌شناسی، ترجمه محمودرضا افتخارزاده، ص ۱۸؛ ماکسیم

رودنسون، «الصورة الغربية و الدراسات الغربية الاسلامیة»، تراث الاسلام، ج ۷۸.

۵. همان، ص ۸۸.





به «مطالعات شرقی» بدل گشت و در معنایی گسترده‌تر؛ یعنی دربرگیرنده مطالعات تخصصی گوناگونی مانند مطالعات اسلامی، منطقه‌ای، خاورمیانه، عبری، اسلام‌شناسی، ایران‌شناسی و... به کار رفت و کرسی‌های مطالعاتی ویژه‌ای برای آنها بنیاد گردید.<sup>۱</sup>

بحث درباره شرق، با عنوان جدید مطالعات شرقی، تنها در میان غربیان رواج ندارد، بلکه پژوهش‌گران شرقی نیز در این روزگار به جرگه شرق‌شناس غربی پیوسته و با مطالعه درباره فرهنگ، تمدن و تاریخ شرق، مطالعات آنان را نیز تحلیل و بررسی کرده‌اند. گسترش حوزه‌های مطالعاتی، موجب پیدایی عنوان‌های تازه‌ای مانند «مطالعات خاورمیانه‌ای»، «مطالعات عبری» و... شد و مطالعات درباره اسلام اهمیت و جایگاه ویژه‌ای یافت؛ یعنی غربیان به‌ویژه استعمارگران قرن‌های کنونی، با توجه به رویارویی اسلام و مسیحیت (مسلمانان و مسیحیان)، این مطالعات را بسیار مهم شمردند.

### مطالعات اسلامی

«مطالعات اسلامی» را چنین می‌توان تعریف کرد:

همه کارهایی که دانش‌مندان مغرب‌زمین از زمان ورود اسلام به اسپانیا تا کنون برای شناخت زبان، ادبیات، تاریخ، متون دینی، اندیشه‌ها و فرهنگ سرزمین‌های اسلامی سامان داده‌اند.

### آغاز شرق‌شناسی

دیدگاه‌های گوناگونی درباره پیدایی شرق‌شناسی وجود دارد؛ برخی از اندیشه‌ورزان هنگام پدید آمدنش راه عصر تمدن یونان قدیم<sup>۲</sup> و شمار دیگری، آن را قرن‌های پسین و عصر ظهور اسلام می‌دانند. مهم‌ترین نظرها در این باره به شرح زیر عرضه می‌شوند:

۱. عصر پیامبر اسلام و رویارویی ایران و روم؛
۲. نخستین قرن‌های اسلامی پس از فتح اندلس؛ یعنی هنگامی که راهبان برای فراگیری دانش بدان جا سفر می‌کردند؛
۳. زمان جنگ‌های صلیبی که نزاعی سیاسی - دینی میان اسلام و مسیحیت در گرفت؛<sup>۳</sup>

۱. ماکسیم رودنسون، *الاسلام و المستشرقون*، ص ۸۶.

۲. همان، ۸۸.



۴. قرن دوازدهم میلادی؛ یعنی عصر ترجمه آثار اسلامی به لاتین و پیدایی نخستین ترجمه قرآن (۱۱۵۶م)؛

۵. پایانه قرن هجدهم میلادی؛ هم‌زمان با طمع‌ورزی‌های دولت‌های استعماری غرب؛

۶. قرن هفدهم و هجدهم میلادی که استشراق رسمی (آکادمیک) آغاز شد.

شرق‌شناسی رسمی با گسترش و پیش‌رفت اسلام همراه بود و اسلام در دوره‌های بعد، مانع گسترش مسیحیت در شرق شد. چنین استشراقی به شناخت اسلام، آداب و رسوم آن، زبان عربی و ادیان دیگری نیازمند بود که غربیان در اندیشه استعمار آنها بودند<sup>۱</sup>. از این‌رو، غرب در آغاز رسمی استشراق، کرسی استادی زبان‌های عربی، عبرانی و سریانی را در دانش‌گاه‌ها برپا کرد؛ پس تدریس و شناسایی لغت عربی، ترجمه قرآن و شناخت لغات شرقی و فرهنگ و تمدن آن را آغاز استشراق می‌توان دانست.

گمان می‌رود که با توجه به دیدگاه‌های پیش‌گفته در این باره، زمان خاصی برای شروع شرق‌شناسی نتوان تعیین کرد، اما به هر روی این دسته از مطالعات، گستره زمانی پهنی دارند که درباره روش و شکلشان، دیدگاه‌های گوناگونی مطرح است.

برای نمونه، پژوهش‌ها و آثار یونانیان باستان را از کهن‌ترین مطالعات درباره شرق باید شمرد؛ زیرا منظومه ایلیاد از هومر شاعر (۸ یا ۹ ق.م)، سیاحت‌نامه منسوب به فیثاغورث (۶ ق.م)، آثار هرودوت (۴۸۶-۴۲۰ ق.م) و گزنفون (۴۲۷-۳۵۵ ق.م)، اطلاعات ارزش‌مندی درباره ایران باستان و شرق در بردارند و همراهی مورخان و دانش‌مندان با اسکندر (جهان‌گشای شهیر) در حمله به به ایران و ثبت شدن روی‌دادها، نشان‌دهنده توجه اسکندر و یونانیان به شرق است.

رومیان نیز شرق را می‌شناختند، اما شناختشان از این سرزمین، به اندازه اطلاعات جغرافیایی و نظامی بود که برتری‌جویی غرب را نشان می‌داد و از نبرد آنان با شرقیان حکایت می‌کرد. پیدایی آیین شرقی مسیحیت و نفوذش به اروپا و غرب، تغییری در فرهنگ غربی نتوانست پدید آورد، اما اسلام در غرب گسترش یافت و شکوفایی‌اش در نخستین قرن‌ها، زمینه‌ای برای روی‌کرد تازه غربیان به شرق می‌توانست باشد. البته آنان

۱. محمد الدسوقی، همان، ص ۷۰. جنگ‌های صلیبی میان مسلمانان و مسیحیان در گرفت (۱۲-۱۳ میلادی). هدف مسیحیان از این جنگ‌ها، رها کردن بیت‌المقدس از دست مسلمانان بود. البته مسلمانان به پاس‌داشت جاهای مقدس مسیحی، باور داشتند. شمار این جنگ‌ها را تا هشت رسانده‌اند.  
۲. همان، ص ۶۶.



به‌رغم آگاهی از اینکه اسلام دین مسیحیت را آیینی رسمی می‌داند، روی‌کردی دشمنانه به مسلمانان داشتند و از این‌رو، آثاری اندکی درباره پیامبر اسلام<sup>6</sup> و قرآن پدید آوردند. نام و شمار کتاب‌ها و مطالعات آنان، گواه چنین روی‌کرد است. مطالعات اسلام‌شناختی که پس از گسترش اسلام در اسپانیا آغاز شد، دنباله مطالعات روم و بیزانس نمی‌توان برشمرد؛ زیرا غرب یک‌دست و یک‌پارچه نبود، اما می‌توان دوره دراز مطالعات خاورشناختی را از یونان باستان تا انگلستان، آغاز شرق‌شناسی دانست.

### دوره‌های شرق‌شناسی

تمدن غرب و شرق در بنیاد با یک‌دیگر متفاوت و همواره رویاروی بوده‌اند، اما غربیان به استناد آثار بر جای مانده از یونان باستان، از دیرباز برای شناخت شرق می‌کوشیده‌اند. پس از ظهور اسلام، روابط شرق و غرب دگرگون شد و به‌رغم اینکه اسلام، دین مسیحیت را می‌پذیرفت، مسلمانان و مسیحیان واکنشی مسالمت‌آمیز در برابر هم و دیدگاه خوبی درباره یک‌دیگر نداشتند و رابطه‌ای دشمنانه میانشان وجود داشت. مطالعات اسلامی و شرق‌شناختی غربیان، در دوره‌های گوناگون فراز و فرودهای بسیاری پیموده است. برخی از محققان، چهار دوره برای این مطالعات برمی‌شمارند:

۱. قرون وسطی؛

۲. عصر عثمانی؛

۳. دوره جدید؛

۴. نیمه دوم قرن بیستم<sup>۱</sup>.

شمار دیگری از آنان نیز با تعیین چهار مرحله دفاع، تبشیر، استعمار و تحقیق علمی<sup>۲</sup>، از دیدگاه دیگری چهار مرحله زیر را در این‌باره مطرح می‌کنند:

۱. تمرکز بر فحاشی و ناسزاگویی و افترا؛

۲. تلاش برای اثبات کمبود در اسلام؛

۳. سخن از ضرورت اصلاح دین و نوسازی مذهب؛

۴. تلاش برای اثبات بی‌اصالتی اسلام و ترکیبی بودن آن از ادیان پیشین<sup>۳</sup>.

۱. حسن خربوطی، المستشرقون و التاريخ الاسلامی، ص ۲۵.

۲. محسن الویری، همان، ص ۴۰ به نقل از رساله الاسلام، *الدرسات الاسلامیه فی اللغات الاوریه*، ج ۱۴، ص ۲۲.

۳. ابوالفضل شکوری، جریان شناسی تاریخ نگاری‌ها در ایران معاصر، ص ۲۸۹.



بی‌گمان، عوامل فرهنگی - سیاسی غرب و شرق و روابط آنها با یک‌دیگر، در دگرگونی‌های این مطالعات تأثیر می‌گذارد و از این‌رو، مراحل پژوهش‌های خاورشناختی را در تقسیم‌بندی جامع زیر می‌توان گنجانند:

#### الف) از آغاز تا پایان جنگ‌های صلیبی

دوره آغازین شرق‌شناسی که با تأثیرپذیری مسیحیان از اسلام پس از فتح اندلس همراه بود، روی کرد دشمنانه مسیحیان به اسلام و مسلمانان را در پی آورد؛ زیرا گسترش اسلام، از دید سیاسی - نظامی و فرهنگی - مذهبی به غریبان آسیب می‌رساند و بنابراین، واکنش‌های دوسویه سختی میان آنان پدید آمد و پایه‌های جنگ‌های صلیبی نهاده شد که پی‌آمدی جز ویرانی نداشت.

اگرچه مسلمانان در این میدان‌های کارزار بیش‌تر پیروز شدند و کمابیش توفیق یافتند، پیام ارزش‌مند جنگ‌های صلیبی به مسیحیت این بود که اسلام و مسلمانان را با نیروی نظامی نمی‌توان شکست داد، بلکه به جنگ فکری و فرهنگی آنان باید رفت. پطرس پس از انتشار نخستین ترجمه قرآن (۱۱۵۶م) گفته بود: «اینک می‌توان دشمن را شناخت. نقطه آغاز جنگ علیه اسلام همان قرآن است»<sup>۱</sup>.

مسیحیان در پی آشنایی، ازدواج و آمد و شد با مسلمانان، رفتن نزد پزشکان و بهره‌گیری از توانایی‌های صنعت‌گران و کشاورزان مسلمان، از آنان تأثیر پذیرفتند و از این‌رو، شناختشان را از اسلام نمی‌توان انکار کرد، اما به هر روی، بیش‌تر اروپاییان قرون وسطا به اسلام بدگمان بودند. مونتگمری وات، در این باره می‌گوید:

اسلام دین دروغ و فریب و وارونه جلوه دادن است. اسلام دین زور و شمشیر است. اسلام شهوات انسان را آزاد می‌شمرد. محمد ضد مسیح و دشمن اوست.<sup>۲</sup>

#### مهم‌ترین رخداد‌های این دوره

۱. غرب برتری شرق را پذیرفت و در پی شکوفایی علمی - اقتصادی یا رستاخیز علمی - فرهنگی برآمد؛
۲. به زبانی عربی و تمدن اسلامی بیش‌تر توجه شد؛

۱. رودنسون، همان، ص ۲۱.

۲. مونتگمری وات، تأثیر اسلام در اروپای قرون وسطا، ترجمه حسین عبدالحمیدی، ص ۱۲۵.

۳. الدسوقی، همان، ص ۷۵.



۳. میراث اسلامی به اروپا رفت؛
۴. غرب با نفوذ در مسلمانان و ویران ساختن باورهایشان و برپایی جنگ فکری در میان آنان، به ستیز گسترده‌ای با اسلام دست زد؛
۵. قرآن کریم به انگیزه شناختن اسلام و رویارویی با آن ترجمه شد؛
۶. گستره شرق‌شناسی با پیدایی کرسی‌های تخصصی در دانش‌گاه‌ها و فراهم آمدن زمینه برای نفوذ به شرق بیش تر شد؛
۷. بدگویی از اسلام و آموزه‌های آن رواج یافت؛
۸. جدایی اسلام و اروپاییان افزون تر شد<sup>۱</sup>.

#### (ب) دوره رنسانس

روی کرد غربیان به مسلمانان و شناختشان از اسلام، پس از پایان یافتن جنگ‌های صلیبی و در پی دگرگونی‌های نوپدید در زمینه‌های فکری و اجتماعی اروپاییان (رنسانس یا تجدید حیات علمی)، تغییر کرد؛ زیرا رنسانس تحولاتی در جهان بینی و نگره‌های دینی آنان پدید آورد و در روند اسلام‌شناسی در غرب تأثیر گذارد و از این‌رو، انگیزه شناخت دقیق تر و درست تر اسلام و مسلمانان، در اروپا نیرو گرفت. این پدیده به‌راستی پی‌آمد ترس غرب از فتوحات و پیش‌روی‌های ترکان در اروپا بود؛ چنان‌که ژاک واردنبرگ در مقاله «مستشرقون» خود در *دائرة المعارف اسلام* گفته است: «این همسایگی و مجاورت ترکان، موجبات درک و دانش عینی تر و دقیق تری را از اسلام و مسلمانان برای غربیان فراهم آورده بود<sup>۲</sup>».

#### مهم‌ترین رخداد‌های این دوره

۱. در پی از دست رفتن قسطنطنیه در جنگ‌های صلیبی، نگرش منفی به اسلام در بیش تر مردم بود؛
۲. باور به ایستادگی بشر در برابر همه سختی‌ها، با خرافات قرون وسطایی آمیخت و از این‌رو، ایستادگی در برابر ترکان عثمانی «شکوه و عظمت بشر» خوانده شد؛

۱. همان، ص ۷۴.

۲. مرتضی اسعدی، *مطالعات اسلامی در غرب انگلیسی‌زبان*، ص ۹۸، به نقل از:



۳. پروتستان‌ها اصلاح‌گری پایانه دوره رنسانس را با بی‌حرمتی به اسلام و پیامبرش و بیزاری از آنها آمیختند.<sup>۱</sup>

لوتر در مقدمه ترجمه کتاب *در رد قرآن* می‌نویسند:

نمی‌توان راه حل دینی یا عقلانی در برابر چالش اسلام با مسیحیت یافت. مسلمانان را نمی‌توان به دین مسیح درآورد.<sup>۲</sup>

این بدگمانی لوتر، برآمده از بی‌اعتنایی یا ناآگاهی او به اسلام است؛ زیرا اسلام دین تعقل و اندیشه شمرده می‌شود. دجال (ضد مسیح) واقعی از دید لوتر، نه محمد و سپاه ترک که خود پاپ بود. او محمد را - معاذ الله - پسر شیطان می‌دانست و او را در بدی (شرارت) پیش از پاپ می‌نشانده.<sup>۳</sup>

#### ج) نیمه سده هیجدهم تا پایان جنگ جهانی دوم

شرق‌شناسان در این زمان که از مهم‌ترین دوره‌های شرق‌شناسی است، در بد نمودن چهره اسلام به اروپاییان و دیگر مردم جهان کوشیدند و از این‌رو، در خدمت رساندن به سیاست استعماری غرب و شوراندن افکار عمومی بر ضد اسلام بسیار تأثیر گذاردند.<sup>۴</sup>

#### مهم‌ترین رخداد‌های این دوره

۱. رابطه شرق‌شناسی و استعمار استوار شد؛
۲. مراکز، مؤسسه‌ها و گروه‌های شرق‌شناسی پدید آمدند؛
۳. همایش‌ها و نشست‌های شرق‌شناسی برگزار شد؛
۴. نشریه‌های شرق‌شناسی «جهان اسلام» سامان یافتند؛
۵. شرق‌شناسان غربی، به جهان اسلام شناسانده شدند و دانش‌جویان مسلمان نزد آنان آموزش دیدند؛
۶. بخش پژوهش‌های شرقی در دانش‌گاه‌ها شکل گرفت و بررسی میراث اسلامی به کانون کارهای پژوهشی بدل گشت؛
۷. اعتماد مسلمانان سست گردید؛

۱. مینو صمیمی، *محمد در اروپا*، ترجمه عباس مهرپویا، ص ۲۳۴.

۲. همان.

۳. همان.

۴. الدسوقی، همان، ص ۸۸.



۸. برخی از شرق شناسان به اسلام گراییدند.<sup>۱</sup>

#### د) پس از جنگ جهانی دوم

اوضاع پس از جنگ دوم جهانی بسیار دگرگون بود؛ زیرا اروپاییان پس از چند قرن دخالت پیوسته در شرق در هنگامه این جنگ و بهرغم تصرف کامل بسیاری از سرزمین‌های شرقی، با استقلال طلبی کشورهای اسلامی، تقسیم شدن سرزمین‌های زیر فرمانشان و هم‌چشمی کردن کشورهای اروپایی درباره شرق روبه‌رو شدند. آنان هم‌چنین، به چگونگی رویارویی با روشن‌فکران محلی و... باید پاسخ می‌گفتند. از سوی دیگر، پیدایی فلسفه دین و نگرش و اندیشه علمی درباره ادیان و حضور اندیشه‌ورزان مسلمان در مراکز علمی غرب، افزایش شرق شناسان شرقی و گنجانده شدن دین اسلام در چارچوب دین‌های الهی در شورای واتیکان، زمینه بازنگری را در شرق شناسی فراهم آورد.

#### مهم‌ترین رخداد‌های این دوره

۱. دیگر ادیان با تعصب کم‌تر و واقع‌بینانه‌تر بازنگری شدند؛
  ۲. محمد و دین اسلام، در ترازوی بازنگری و ارزیابی تازه‌ای جای گرفت؛
  ۳. جنگ نظامی - فیزیکی با اسلام به نبرد فکری - قلمی بدل گشت و دوره مطالعه انتقادی و علمی درباره شخصیت محمد و اسلام آغاز شد؛
  ۴. به انگیزه خدمت‌رسانی به مصالح استعماری برای نابودی هویت اسلام تلاش کردند.<sup>۲</sup>
- البته شرق شناسانی مانند جان دیون پورث، مونتگمری وات و... نیز در این دوره بودند که به واقعیت‌هایی درباره اسلام دست یافتند.

#### د) شرق شناسی نو<sup>۳</sup>

شرق شناسی در این دوره (سه یا چهار دهه پیش)، روی کردهای تازه‌ای به موضوع‌ها و پی‌آمدهای ویژه‌ای داشته است. سخن گفتن قطعی درباره شرق شناسی این دوره و ویژگی‌های آن به دلیل نوپا بودنش امکان‌پذیر نیست، اما به دلیل همین نوپایی و دست‌آوردهای مهمش به برخی از مهم‌ترین خصلت‌های آن اشاره می‌شود:

۱. همان، ص ۸۷.  
 ۲. همان، ص ۱۰۷؛ صمیمی، همان، ص ۴۶۹.  
 ۳. به نقل از محسن الویری، «روی کردهای نو در شرق شناسی»، اندیشه صادق، ش ۱۵، تابستان ۱۳۸۳.



۱. متن‌گروی و پذیرش قرآن در قالب متنی دینی؛
۲. نیرو گرفتن مطالعات میان‌رشته‌ای و چند رشته‌ای؛
۳. فزونی یافتن انعطاف و انصاف علمی؛
۴. تخصصی‌تر و خردتر شدن مطالعات و سامان یافتن پژوهش‌ها در موضوع‌های جزئی؛
۵. افزایش چشم‌گیر توجه به تشیع به‌ویژه پس از انقلاب اسلامی ایران؛
۶. یهودی‌گری و گسترش شرق‌شناسی با گرایش‌های یهودی؛
۷. گسست اسلام‌شناسی‌های عالمانه و رسانه‌ای.

### هدف‌ها و انگیزه‌های شرق‌شناسی

انگیزه‌ها و هدف‌های شرق‌شناسی، از مسائل مهم در این‌باره، دارای جایگاه ویژه‌ای در مبحث استشراق و در روی‌کرد شرقیان به پی‌آمد پژوهش‌های خاورشناسان بسیار تأثیرگذار است. بررسی انگیزه‌های شرق‌شناسان از این روی مهم می‌نماید که به چپستی روی‌کردهای آنان در مطالعاتشان پاسخ می‌گوید و در روی آوردن به چنین مطالعات و دگرگونی شیوه‌ها و حتی موضوع‌های خاورشناسی و پی‌آمدهایش تأثیر می‌گذارد.

انگیزه‌های تبشیری و دینی، استعماری - سیاسی و علمی را در میان عوامل و انگیزه‌های فراوان شرق‌شناسی، از مهم‌ترین آنها می‌توان برشمرد<sup>۱</sup>.

#### الف) انگیزه‌های تبشیری و دینی

به‌گمان، انگیزه دینی از آغاز شرق‌شناسی وجود داشته، اما چهره ویژه آن پس از اسلام نمایان شده است. مسیحیان از آغاز اسلام را مانع رشد مسیحیت می‌دانستند و از این‌رو، عالمان مسیحی و ارباب کلیسا به انگیزه یافتن ضعف‌های اسلام و آسیب رساندن به آن، به فراگیری زبان عربی و ترجمه متن‌های اسلامی به‌ویژه قرآن روی می‌آوردند. برای نمونه، راجر بیکن، کشیش فرانسسکن انگلیسی برای گسترش مسیحیت در میان مسلمانان، بر فراگیری زبان عربی تأکید می‌کرد<sup>۲</sup>. ریموند لول نیز پس از او تنها با هدف مسیحی کردن

۱. فاروق عمر فوزی، همان، ص ۳۱؛ مریم جمیله، *خاورشناسی و توطئه خاورشناسان*، ترجمه سید غلامرضا سعیدی، ص ۳۳.

۲. محسن الویری، همان، ص ۱۸۶، به نقل از *شرق‌نوی. فی الفکر الاسلامی المعاصر*، ص ۴۱.



جهان اسلام<sup>۱</sup>، برای برپایی کرسی‌های زبان عربی در کشورهای گوناگون اروپایی می‌کوشید.

ترس مسیحیان از اسلام، آشکارا در روند پیدایی مطالعات اسلامی تأثیر گذارد و کلیسای اروپا به انگیزه استوار ساختن پایه‌های ایمان مسیحی، به بدنمایی چهره اسلام، حضرت محمد<sup>۶</sup> و تمدن اسلامی پرداخت<sup>۲</sup>.

پژوهش‌گران اروپایی قرن نوزدهم، اسلام را دشمن و رقیب سرسخت مسیحیت می‌دانستند. برای نمونه، فردریک دنیس موریس، استاد الاهیات و کلام مسیحی مدرسه الاهیات کینگر کالج لندن، بر آن بود که دولت مقتدر و استعمارگر انگلستان در نشر انجیل مسئول و برای این کار از شناخت ادیان سرزمین‌های دیگر و تفاوت‌های آنها با مسیحیت ناگزیر است<sup>۳</sup>. نشریه دیتا لاین (DataLin) امریکا نیز در بیانیه‌ای به هدف‌های تبشیری مسیحیت اشاره می‌کند:

جهان اسلام یکی از جاهایی است که کم‌تر مورد توجه مبشران قرار گرفته است. یک پنجم ساکنان جهان را در حال حاضر مسلمانان تشکیل می‌دهند و جهان اسلام یکی از آخرین خطوط دفاعی است که باید توسط انجیل شکسته شود<sup>۴</sup>.

#### ب) انگیزه‌های سیاسی و استعماری

انگیزه‌های سیاسی و استعماری استشراق را مهم‌ترین عامل پاگرفتن آن دانسته‌اند؛ یعنی نخستین عامل پیدایی شرق‌شناسی و حتی اسلام‌شناسی در دوره‌های بعد، هدف‌های استعماری بوده است و مستشرقان نیروی دولت‌هایشان برای استعمار اقتصادی و سیاسی کشورهای شرقی به شمار می‌رفته‌اند. البته سرچشمه استعمار را با درنگ بیش‌تر در این باره، در عصر روشن‌گری و انقلاب صنعتی غرب می‌توان جست؛ دوره‌ای که پیشرفت‌هایی در کار صنعت و کارخانه‌های غربی پدید آمد و نیاز به منابع اولیه و بازار مصرف، غربیان را واداشت که با تصرف دیگر کشورها به هدف‌های خود برسند. بنابراین، افزون بر عامل استعماری و سیاسی، انگیزه‌های مهم اقتصادی را در پیدایی استشراق مؤثر باید دانست. مرحوم انجوی شیرازی در این باره می‌گوید:

۱. همان، ص ۱۸۶.

۲. همان.

۳. همان، ص ۱۸۸، به نقل از مرتضی اسعدی، تفکر دینی، تفکر متعلق به شرق، ص ۲۱۳.

۴. محسن الویری، ص ۱۸۸، به نقل از محمد الدسوقی، الفکر الاستشرافی: تاریخ و تقویمه، ص ۱۵۳.



راه انداختن این علم (شرق‌شناسی) و ساختن و پرداختن این حيله و فن و سرانجام لباس رشد علمی بر هیکل منحوس آن کردن و چنین دکه شیطانی آراستن، فقط و فقط به خاطر غارت کردن ذخایر گران‌بها بوده است ... استشراق و شرق‌شناسی صورتکی (ماسکی) بوده است که این طلایه‌داران استعمار به صورت کریه و چهره دوزخی خود زده‌اند تا آن‌چه به دست می‌آوردند، بچاپند و بغارتند و فرهنگ کهن و ثمربخش و شخصیت‌ساز ما را خراب کنند<sup>۱</sup>.

غربیان نیز در سخنان خود از وجود این انگیزه‌ها خبر می‌دهند. ابراهام ویلوک، نخستین استاد کرسی مطالعات عربی در دانش‌گاه کمبریج می‌گوید:

این کرسی، تنها هدف فعال ساختن ادب و نشر معارف را ندارد، بلکه هدف آن هم‌چنین خدمت به پادشاهی و حکومت در زمینه‌های تجارت با سرزمین‌های شرق و گسترش آفاق کلیسا و پراکندن دیانت مسیحیت بین حیرت‌زدگان در تاریکی است<sup>۲</sup>.

برنارد لوئیس به صراحت درباره این هدف‌ها و انگیزه‌ها می‌گوید:

آن‌چه ما، در صدد آن هستیم این است که توجهات به سوی ما بیش‌تر شود ... و رسیدن به این جایگاه زمانی حاصل می‌شود که ما خودمان را بالاتر و از تمدنی برتر معرفی کنیم. پس اگر شرقیان به سوی ما روی آوردند برای ما خوب است...<sup>۳</sup>.

هم‌چنین برخی از مستشرقان مانند دوساسی (۱۸۳۸م)، لووی پروفنسال (۱۹۵۶م)، لوئی ماسینیون (۱۹۶۲م) و...، به خدمت دولتی درآمده یا با آنان هم‌کاری کرده‌اند. پیوند استشراق و استعمار به اندازه‌ای است که برخی از محققان استشراق را «گماشتن علم به خدمت سیاست استعمارگری» خوانده‌اند<sup>۴</sup>.

### ج) انگیزه‌های علمی

نمونه‌هایی از گفته‌های منصفانه و به دور از کینه‌توزی مستشرقان درباره اسلام، از قرن هیجدهم به بعد، در آثار آنان دیده می‌شود. این روند در قرن بعد به‌ویژه نیمه دوم قرن بیستم تا جایی گسترش می‌یابد که این دوره را به «مرحله تحقیق علمی» در مطالعات شرق‌شناسی می‌نامند. ادوارد سیل، در مقدمه ترجمه قرآن خود، حکمت و آرای سیاسی و واقع‌گرایی پیامبر 6 را می‌ستاید و اگوست کنت در *قانون مراحل سه‌گانه رشد اجتماعی*،

۱. همان، ص ۱۸۹، به نقل از انجوی شیرازی، «علت وجودی استشراق و مستشرق»، مجله نگین، ش ۸۵، ص ۵.

۲. زهرالدین، همان، ص ۱۱۰.

۳. عمر فوزی فاروق، همان، ص ۳۵.

۴. ابوالفضل شکوری، همان، ص ۳۰۹.



اسلام را در مرحله «ربانی» پیش‌رفته‌ترین نمود برمی‌شمارد. کارلایل نیز در کتاب *قهرمانان*، تهمت دروغین را بر ضد پیامبر رد می‌کند و این‌گونه از باورها را شرم‌آور می‌خواند. هادریان ریلاند در *دیانت محمدیه*، می‌نویسد: این دین اسلام که امروز چنین گسترش یافته و کل آسیا، آفریقا و اروپا را فراگرفته است، چنان‌که مسیحیات می‌پندارند دین سخیف و کم‌ارزشی نیست و مسیحیت در دیدگاه خود باید بازنگری کند<sup>۱</sup>. این نمونه‌ها، نشان‌دهنده پیدایی تحول و واقع‌گرایی در اندیشه مستشرقان است. اگرچه آنان به‌رغم این دگرگونی، از آموزه‌های راستین اسلامی و زندگانی پیامبر 6 و پیشوایان دین به شایستگی آگاه نیستند، همین تحول اندک و واقع‌نگری و سخن‌گفتن دور از تعصبشان نیز ستودنی است.

سبب‌های روی دادن این تحول را چنین می‌توان برشمرد:

۱. بی‌نیازی غرب از شناخت شرق به شیوه سنتی و گردآوری انبوهی از اطلاعات لازم در این باره؛
۲. برآمدن هزینه‌ها و تقویت شدن پشتوانه‌های مالی مؤسسات شرق‌شناسی و از میان رفتن وابستگی آنها به دولت‌ها برای برآوردن هدف‌های استعماری؛
۳. افزایش حضور دانش‌مندان مسلمان در دانشگاه‌های اروپا و آمریکا و شرکت آنان در درس‌های اسلام‌شناسی؛
۴. افزایش گفت‌وگو و هم‌نشینی علمی در قالب همایش‌ها و نشریه‌ها؛
۵. دستیابی به ابزارهای ارتباط جمعی و رسانه‌ها و بی‌نیازی از اهرم مطالعات برای رسیدن به هدف<sup>۲</sup>.

### پایه‌های شرق‌شناسی

شرق‌شناسان به‌رغم داشتن برخی از دیدگاه‌ها یا روش‌های متفاوت درباره شرق، اصول ثابتی دارند که آنها را در آثار همه دوره‌های شرق‌شناسی می‌توان یافت<sup>۳</sup>:

۱. مغرب‌زمینیان منطقی، برتر، توسعه‌یافته با مشرق‌زمینیان گمراه، توسعه‌نیافته، حقیر و پست متفاوتند؛

۱. عمر فوزی فاروق، همان، ص ۳۸.

۲. محسن الویری، همان، ص ۲۰۱.

۳. ادوارد سعید، *شرق‌شناسی*، ص ۵۳۵.

۲. شرق، همواره یکنواخت و در توصیف خود ناتوان و بهره‌گیری از واژه‌های کلی و منظم غرب ناگزیر است؛
۳. تحلیل و انتزاع‌های غربیان درباره شرق همواره بر گواهان و مدارک مستقیم و راستین شرقی می‌چربد؛
۴. مشرق‌زمین (نژاد زرد مغول و...)، پدیده‌ای است که از آن باید ترسید و با آرام کردن، تحقیق و توسعه یا تصرف مستقیم، مهارش کرد.

### منابع مستشرقان

مستشرقان برای آگاهی از واقعیت‌های شرق به‌ویژه اسلام و مسلمانان و پیامبرشان، به واکاوی منابع فراوانی می‌پردازند که مهم‌ترین آنها، قرآن، کتاب‌های سیره، آثار مستشرقان پیشین (نخستین) است. اندازه اعتماد خاورشناسان به این منابع، در پژوهش‌هایشان بسیار تأثیر می‌گذارد:

#### الف) قرآن

مطالعه قرآن برای فهمیدن درست اسلام لازم و ناگزیر است. از این‌رو، مستشرقان برای درک آموزه‌های آن و حقیقت اسلام یا به دیگر انگیزه، به ترجمه قرآن پرداخته‌اند و نخستین ترجمه آنان از قرآن، در قرن دوازدهم سامان یافت. این کتاب آسمانی در پی بازگویی موضوع‌های تاریخی نیست و از این‌رو، برای شناخت روی داده‌های صدر اسلام به‌ویژه زندگانی حضرت محمد<sup>ص</sup>، گزاره‌های فراوانی در آن یافت نمی‌شود. بنابراین، بهره خاورشناسان از قرآن در زمینه سیره نبوی بسیار اندک است.

#### ب) کتاب‌های سیره

مطالب این منبع آن به دلیل نزدیکی‌اش به روزگار آغاز اسلام، اعتبار بیشتری دارد، اما مستشرقان کمبودهایی نیز برای این کتاب‌ها برمی‌شمرند:

۱. شفاهی بودن روایات یا نامستند بودن برخی از آنها به دلیل نوشته شدنشان در آغاز قرن دوم؛
۲. وجود سلیقه‌های شخصی و اضافات در آنها؛
۳. جرح و تعدیل‌ناپذیری سند روایات این کتاب‌ها به دلیل ناممکن بودن نقد دقیق آنها؛
۴. تدوین احادیث تاریخی آنها بر پایه خواسته‌های حاکمان نه گزارش راستین؛





۵. آمیختگی اخبار آنها با تندروی و بزرگ‌نمایی به دلیل بدل شدن پیامبر به انسانی افسانه‌ای در زمان خود و تعلق داشتن او به حوزه قدسی بیش از وابستگی‌اش به تاریخ. البته خاورشناسان به‌رغم این نقدها از کتاب‌های سیره سود جسته و از مهم‌ترین و معتبرترین آنها چنین یاد کرده‌اند:

سیره ابن هشام؛

صحيح بخارى (م ۲۵۶ق)، جامع‌ترین و معتبرترین مجموعه حدیثی؛

تاریخ الرسل و الملوک، نوشته محمد بن جریر طبری، بهترین و مشهورترین کتاب درباره سیره؛

تاریخ ابن اثیر (م ۵۶۳)؛

تاریخ ابوالفداء (م ۵۳۷۲)؛

طبقات ابن سعد؛

از ویژگی‌های تاریخ الرسل و الملوک (تاریخ طبری) آوردن منابع و اسناد خبر و گزارش خام روی داده‌ها، آزاد گذاشتن خواننده در داوری و گنجاندن روایت‌های گوناگون در آن با نام نویسندگان یا راویان آنهاست. طبری افزون بر مورخ بودن، محدث و مفسر قرآن است و برخورداری‌اش از این ویژگی‌ها، اثر او را در دید مستشرقان برجسته‌تر می‌نماید.

### آثار نخستین مستشرقان

مهم‌ترین منبع مستشرقان، نوشته‌های شرق‌شناسان پیشین است و آنان این نوشته‌ها را منبع اصلی پژوهش‌های خود می‌دانند. از این‌رو، دیدگاه منفی و روی‌کرد دشمنانه نخستین مستشرقان که به دنبال جنگ‌های صلیبی و برتری یافتن شرق بر غرب پدید آمده، در نظر مستشرقان پسین نیز تأثیر گذارده است. بنابراین، آثار آنان هیچ‌گاه تهی از غرض‌ورزی نیست و همواره بدان‌ها با درنگ و بدگمانی باید نگریست. البته برخی از آثار نیم قرن اخیر مستشرقان، بیش از پیش به واقعیت نزدیک و از غرض‌ورزی و تعصب دور است. دکتر استیفان فیلد درباره کتاب نولدکه<sup>۱</sup>، شرق‌شناس آلمانی درباره قرآن می‌گوید: «هر شرق‌شناسی که بخواهد به پژوهش‌های شرقی بپردازد، باید کتاب نولدکه را بخواند»<sup>۲</sup>.

۱. این منابع کهن را «کتب سیره» نمی‌نامند، اما به دلیل برخورداری‌شان از نکته‌هایی ارزش‌مند درباره تاریخ زندگی پیامبر<sup>ص</sup>، از آنها یاد شد.

۲. تئودور نلدکه آلمانی (۱۹۳۱-۱۸۳۶م)، نخست نزد پدرش آموزش دید. وی در کودکی به فراگیری زبان‌های لاتین، سریانی، عبری و عربی پرداخت و در ۱۸۵۶ رساله دکتری‌اش را با عنوان تاریخ قرآن به لاتین نوشت.



شرق‌شناس دیگری درباره ماسینیون<sup>۲</sup> می‌نویسد: «همه شرق‌شناسان که امروز به اندیشه عربی اسلامی توجه خاص نشان می‌دهند، به گونه‌ای از ماسینیون متأثرند»<sup>۳</sup>.

### تاریخ اسلام نزد مستشرقان

دیدگاه مستشرقان را درباره اسلام و پیامبر آن<sup>۶</sup>، در جایی گسترده‌تر از این جستار باید بررسیید، اما گذرا باید گفت که نظر آنان نه بر پایه روایات موثق استوار و نه از غرض‌ورزی تهی است و از این‌رو، درباره آنها باید درنگ کرد. آنان با توجه به دیدگاهشان درباره پیامبر اسلام در یکی از گروه‌های زیر می‌گنجند<sup>۴</sup>:

۱. منکران نبوت محمد<sup>۶</sup>؛
  ۲. باورمندان به اخلاص و راست‌گفتاری محمد<sup>۶</sup> و خیالی بودن وحی او؛
  ۳. معتقدان به اینکه وحی محمد<sup>۶</sup>، روایت‌های شفاهی یهودیت و مسیحیت است که او آنها را برای اصلاح و سامان‌دهی عربان به کار گرفت؛
  ۴. معترفان به پیامبری و وحی راستین و راستی گفتار و کردار محمد<sup>۶</sup>. مانند کارلایل، جان دیون پورث و... .
- مستشرقان بر اساس دیدگاه و آثاری که بر جای گذاشتند به دو گروه تقسیم می‌شوند<sup>۵</sup>:

#### الف) مستشرقان منفی‌نگر

این دعوی را با بررسی آثار مستشرقان درباره اسلام و حضرت محمد<sup>۶</sup> می‌توان اثبات کرد که روی‌کردی متعصبانه و مغرضانه به اسلام و پیامبر آن<sup>۶</sup>، در نوشته‌های دوره‌های پیشین آنان وجود داشت؛ یعنی پیامبر در این آثار، فردی نااخلاقی و دارای عیب‌ها و

همین کتاب، برجسته‌ترین و مهم‌ترین اثر اوست. دانشگاه پاریس در ۱۸۵۸ به این کتاب جایزه ویژه داد. نلدکه در سن ۹۴ سالگی (۱۹۳۱) درگذشت.

۱. محمد الدسوقی، *سیرتاریخی و ارزشیابی شرق‌شناسی*، ص ۱۰۸.

۲. لوئی ماسینیون (۱۸۸۳-۱۹۶۲) در نوژان فرانسه زاده شد. وی دکتری ادبیات داشت و استاد مدرسه پژوهش‌های عالی سوربن و رئیس انجمن پژوهش‌های ایرانی بود. او از دید اهل سنت به شیعه نگریسته و به آشنایی‌اش با تصوف شرق، تشیع را گونه‌ای از تصوف می‌دانست. البته دو کتاب او؛ یعنی *سلمان پاک و مباحله در مدینه*، نشان‌دهنده دشمنی نداشتن او با تشیع است. وی در برجسته‌ترین اثر خود به تصوف اسلامی - ایرانی و حلاج می‌پردازد.

۳. محمد الدسوقی، همان، ص ۱۰۹.

۴. فاروق عمر فوزی، *الاستشرق و التاریخ الاسلامی*، ص ۹.

۵. صمیمی، همان، ص ۱۹۱؛ الدسوقی، همان، ص ۱۹.



کمبردهای اخلاقی خوانده می‌شد. روحانیان کلیسا، شرق‌شناسان، مورخان، فیلسوفان، سیاست‌مداران، نمایش‌نامه‌نویسان، شاعران و...، می‌کوشیدند که وجود سلوکی افراطی و ناهنجار را در اسلام و محمد<sup>6</sup> اثبات کنند و با دروغ‌پراکنی، به نقد آن پیامبر<sup>6</sup> پردازند. آنان اکنون نیز با بدگمانی درباره وحی پیامبر<sup>6</sup> و باور به وجود سرچشمه انسانی برای آن، تردید در مصادر وحی، در انداختن شبهه‌های بی‌پایه و داستان‌های خیالی و تهمت‌های فراوان درباره پیامبر اسلام و به شیوه‌های دیگر، در پی ویرانی اسلام و باورهای اسلامی‌اند.

مستشرقانی مانند بوسوئه و دوزی در کتاب *تاریخ مسلمانان در اسپانیا و لامنس در پیرامون سیره نبوی و وضع مکه پیش از هجرت و فاطمه و دختران محمد* یا جان لید گیت در *سقوط شاهزادگان*، چنین روشی دارند. گیت در آن کتاب، داستان ماحومت (پیامبر دروغین) را می‌آورد و نیروی جادویی برای جذب خدیجه و بیماری صرع را به پیامبر نسبت می‌دهد و سرانجام با بی‌شرمی، داستان دروغین وفات پیامبر<sup>6</sup> را - نعوذ بالله - بر اثر بی‌بند و باری در خوردن شراب و گوشت خوک می‌سراید. *سفرنامه* سرجان ماندویل و کتاب *پولی کرانینگن*، نوشته رانولف هیگدن از دیگر آثار است که خاورشناسان در آنها از تهمت و دروغ بستن به پیامبر گرامی اسلام دریغ نورزیده‌اند، اما مسلمانان نمی‌توانند همچون آنان رفتار کنند؛ زیرا قرآن آنان را به پاس داشت و تقدیس عیسی مسیح؛ یعنی یکی از پیامبران آسمانی فرمان می‌دهد.

#### ب) مستشرقان منصف<sup>۱</sup>

برخی از مستشرقان، تا اندازه‌ای به عدالت و انصاف نزدیک بودند و حتی پس از درک راستی و درستی اسلام، بدان گرویدند<sup>۲</sup>. نام و نمونه‌ای از سخنان شماری از آنان چنین گزارش می‌شود:

۱. هگل: «تاریخ همواره در شرق طلوع کرده و این شرق است که همیشه خاستگاه تمدن بوده است<sup>۳</sup>». هگل مستشرق خوانده نمی‌شود.

۱. صمیمی، همان، ص ۱۷۸؛ الویری، همان، ص ۲۰۳؛ الدسوقی، همان، ص ۲۰.

۲. پروفیسور هارون لئون انگلیسی، جرمانوس مجارستانی، ل.ر. پرمیستلی استرالیایی، دکتر یارون اتریشی و... از این گروه‌اند. ر.ک: حسین عبداللہی خوروش، *فرهنگ اسلام‌شناسان خارجی*.

۳. الدسوقی، همان، ص ۲۱؛ مینو صمیمی، همان، ص ۳۹۸.



۲. گوته: «محمد6 به عنوان انسانی خارق‌العاده در کتابش قرآن، میراثی جاودانه از خود بر جای گذاشته است». «ارزش‌مندترین گوشه قلبم، مسخر تصویری است از بهشتی که محمد6 در کتابش (قرآن) نوید برخورداری از آن را داده است».

۳. توماس کارلایل: «درستی و صداقت محمد6 بود که مردم پیرامونش را تحت تأثیر قرار می‌داد. نوکیشان مسلمان، مسحور افسون شمشیر محمد6 نشده بودند، بلکه کلام تأثیرگذار، قاطع، ناب و بدیع محمد6 که مستقیم از قلب هستی؛ یعنی همان آفریننده جهان برخاسته بود، آنان را شیفته و مسحور ساخته بود ... در باب [انتساب] شهوت‌پرستی به پیامبر اسلام6 بسیار گفته‌اند و نوشته‌اند، اما این موضوع به هیچ عنوان صحت ندارد. بر عکس محمد6 زاهد و پرهیزکار بود که افراط و زیاده‌روی را در هر نوع آن رد می‌کرد. بگذار او را هر چه می‌خواهند بنامند! هیچ امپراتوری با تاج و دیهیم خویش چنین مورد اطاعت واقع نشده است که آن مرد در عبای ساده دست‌دوخت خود؛ همو که طی ۲۳ سال متحمل سخت‌ترین مصائب و آزمایش‌های زندگی شد و مشقات فراوان بر او گذشت. من به شخصه، تمام خصوصیات یک قهرمان راستین را در او به چشم می‌بینم. همین و بس<sup>۱</sup>».

۴ و ۵. سیمون اکلای و جرج سیل: «اندک دانشی که ما اروپاییان داریم، تماماً از مشرق‌زمین نشأت گرفته است. آنان که این دانش را نخست به یونان منتقل کردند و از آنان، رومیان سهم خویش را برگرفتند و پس از آنکه بربریت و توحش در سراسر جهان گسترش یافت، اعراب با فتوحات خود دگر باره، آن دانش را در اروپا رواج دادند».

نمونه‌هایی دیگری نیز از این دست وجود دارد که نشان‌دهنده آگاهی برخی از مستشرقان به واقعیت اسلام است. این افراد به‌رغم اندکی شمارشان در سنجش با گروه نخست و به‌رغم وجود تبلیغات منفی بر ضد اسلام و مسلمانان، در نیم قرن گذشته کارهایی مانند برگزاری همایش‌ها، نوشتن کتاب‌ها و مقاله‌ها و فراخواندن مسلمانان به مراکز علمی — فرهنگی غرب سامان داده و تصویر نیکویی از اسلام عرضه کرده‌اند.

۱. همان، ص ۳۵۲، به نقل از توماس کارلایل، در باب قهرمانان، ص ۴۱.

۲. صمیمی، همان، ص ۳۰۸، به نقل از کمبریج «تاریخ اعراب بادیه‌نشین»، ص ۲۲.



## اسلام و مسیحیت

ظهور اسلام و پیشرفت‌های چشم‌گیر آن در زمینه‌های گوناگون، توجه مسیحیان را جلب کرد و حس مخالفتشان را برانگیخت. جنگ‌های صلیبی و بی‌توفیقی مسیحیان در آنها نیز بر دشمنی آنان افزود و اثری در ژرف‌نای جانشان گذارد؛ تا جایی که هشتصد سال پس اینکه صلاح‌الدین اورشلیم را گرفت، ادموند آلن بی، ژنرال بریتانیایی هنگام تصرف بیت‌المقدس (دسامبر ۱۹۱۷م)، در نطقی چنین گفت: «اکنون سرانجام جنگ‌های صلیبی کامل شد». سه سال بعد؛ هنگامی که سربازان فرانسوی دمشق را گرفتند (۱۹۲۰)، فرمانده آنان تا آرامگاه صلاح‌الدین، واقع در مسجد اعظم رژه رفت و فریاد زد: «صلاح‌الدین! ما برگشتیم»<sup>۱</sup>.

### الف) کارهای کلیسا و غرب در برابر گسترش اسلام

رویارویی اسلام و مسیحیت و بررسی کارهای کلیسا در برابر گسترش اسلام، از موضوع‌های بسیار مهم برای مسلمانان است. نخست کشیشان کلیسا به مطالعه شرق و اسلام روی آوردند، نخستین آثار ضد اسلامی را منتشر کردند و به تبلیغاتی بر ضد پیامبر اسلام پرداختند. کارهای بیش‌تری نیز در روند منفی‌نگری کلیسا سامان یافت که در تأثیرگذاری هم‌گون با جنگ‌های صلیبی بود. مطالعات اسلام‌شناسانه پی‌آمدهایی داشت که آنها را در سیاهه زیر می‌توان گنجانند:

#### ۱. بدل شدن روی‌کرد نظامی به روی‌کرد علمی - فرهنگی

کلیسا با فرستادن گروه‌هایی از کشیشان به بهانه فراگیری علوم اسلامی، در پی آگاهی از رخنه‌ها و ضعف‌های اسلام بود و به دنبال پیدایی تحول بنیادی در غرب و هم‌زمان با پیشرفت‌های علم و فن‌آوری، به نام «مأموریت تمدن‌سازی» به شرق روی آورد و سرزمین‌های اسلامی، اموال مردم و زمین‌هایشان را تصرف و مسلمانان را بی‌رحمانه سرکوب کرد.<sup>۲</sup>

#### ۲. بهره‌گیری از مستشرقان در تبلیغ مسیحیت

کلیسا، به انگیزه از میان بردن بزرگی و شکوه اسلام، مستشرقان را در تبلیغ مسیحیت به خدمت گرفت. اگرچه آنان در مسیحی کردن مسلمانان توفیق نیافتند، در بدنمایی چهره

۱. صمیمی، همان، ص ۴۲۵.

۲. همان.

۳. همان، ص ۴۲۶.

اسلام به اروپاییان موفق بودند. آنان مسلمانان را وحشی، خون‌ریز، شهوتران، جنگ‌طلب و... می‌خواندند.

### ۳. برپایی مدرسه

آنان با هدف تربیت گروه‌هایی از کارشناسان در علوم اسلامی و برای نشر دروغ‌های فریبنده درباره اسلام، مدرسه‌های زبان عربی را در رم و دیگر کشورها برپا کردند.<sup>۱</sup>

### شیوه نو مسیحیت

مسیحیت افرون بر به کارگیری شیوه‌های پیش‌گفته، از ابزارهای زیر در رویارویی با اسلام بهره برد:

۱. از میان بردن جاذبه اسلام با تبلیغات منفی؛
  ۲. از میان بردن حس برتری و ممتاز بودن اسلام در سنجش با دیگر ادیان؛
  ۳. سست کردن باورها و غیرت دینی مسلمانان.
- ارتباط محفل‌های علمی و مذهبی اسلامی و مسیحیت و دیگر ادیان در این روزگار به‌ویژه این سال‌ها بیش‌تر شده و آن روی‌کرد دشمنانه از میان رفته است، اما به پیوندهای بیش‌تر برای پی بردن آنان به حقیقت اسلام باید امیدوار بود.

### نقد شرق‌شناسی

بررسی و نقد آثار و شیوه‌های شرق‌شناسی، به نوشتاری مستقل و کامل نیازمند است، اما از بررسی چند مسئله مهم در این‌جا نمی‌توان فروگذارد. این مسائل، تنها به انگیزه آشنایی خوانندگان محترم و به صورت کلان مطرح می‌شود. برای نقد بهتر شیوه‌های شرق‌شناسی، نخست ویژگی‌های آنها را باید دانست که مهم‌ترینشان در فهرست زیر جای می‌گیرند:<sup>۲</sup>

۱. پایه روش شرق‌شناسی، نه بر اصول علمی که بر اوهام و خیالات استوار است؛
۲. شرق‌شناسان به منابع نامتقن و غیرعلمی تکیه می‌کنند؛
۳. شرق‌شناسان به تحریف منابع، افزودن بر آنها یا کاستن از آنها (خیانت در امانت) می‌پردازند؛

۱. الدسوقی، همان، ص ۶۸.

۲. همان، ص ۱۸۸.





۴. تحریف‌های محتوایی و ظاهرسازی در آثار آنان هست؛
۵. آنان در تجزیه فکری و سیاسی مسلمانان و سست کردن باورهای اسلامی می‌کوشند؛
۶. هدف آنان از زنده کردن منابع اسلامی، رسیدن به هدف‌های استعماری غرب نه ارج نهادن آن منابع بود؛
۷. شرق‌شناسی برای خدمت رساندن به مسیحیت و جلوگیری از حرکت اسلام پدید آمد.

- دلایل علمی نبودن شرق‌شناسی را نیز چنین می‌توان برشمرد<sup>۱</sup>:
  ۱. این پدیده از آغاز زیر چتر کلیسا بود و سپس به خدمت هدف‌های استعماری دولت‌های غربی گمارده شد؛
  ۲. کشیشان همچون دوران قرون وسطا، به درافکندن خرافات و سخنان ناراست پرداختند؛
  ۳. مستشرقان نبوت پیامبر اسلام را انکار کردند و بدون بهره‌گیری از روش علمی و با نیرنگ و ترفندهای سیاسی، وحی او (قرآن) را دارای سرچشمه‌ای انسانی دانستند؛
  ۴. آنان بر منابع اصیل اسلامی و نوشته‌های شرق‌شناسان پیشین تکیه نکردند؛
  ۵. خاورشناسان به موضوعی و تخصصی بودن پژوهش‌هایشان تظاهر کردند و به تحریف حقیقت پرداختند.
- آثار مستشرقان را درباره اسلام با توجه به این ویژگی‌ها و دلایل، هیچ‌گاه به حقیقت اسلام نمی‌توان نزدیک دانست؛ زیرا آنان انگیزه‌ای برای بهره‌گیری از منابع اصیل اسلامی ندارند. اگرچه آثار نیم قرن گذشته خاورشناسان تا اندازه‌ای از روی کرد دشمنانه و متعصبانه دور است، هنوز به حقیقت نزدیک نیست.

#### تأثیر مطالعات شرق‌شناسی در جهان اسلام

ارتباط اروپاییان و مسلمانان و داد و ستد اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی میان آنان، در هر دو گروه تأثیر گذارد؛ غربیان از فرهنگ و تمدن اسلامی در درون شکوفایی آن تأثیر پذیرفتند و مطالعات شرق‌شناسان پی‌آمدهای زیر را در جهان اسلام به دنبال آورد<sup>۱</sup>:

۱. همان، ص ۲۱۶.

۱. پدید آمدن شبهه‌ها و رواج یافتن اندیشه‌های نادرست درباره اسلام؛
۲. پیدایی غرب‌محوری در مباحث علمی و ویژگی خودکم‌بینی؛
۳. پیدایی دیدگاه‌های نو درباره فرهنگ و تمدن اسلامی؛
۴. درافتادن روش‌های نو علمی - پژوهشی؛
۵. شناخته و زنده شدن آثار اسلامی؛
۶. پیدایی اختلاف در دیدگاه‌های مسلمانان درباره مطالعات اسلامی.

### روی‌کردهای شرقیان به خاورشناسی

#### الف) ستایش‌گرانه

گروهی مانند کردعلی و زکی مبارک، ستایش‌گران تندرو غربند؛ یعنی همه کارهای آنان را مثبت می‌دانند. البته بزرگ‌داشت مستشرقان در پی چاپ و انتشار منابع اصیل اسلامی و احیای آن و روش‌مند ساختن پژوهش‌های اسلامی صورت پذیرفت.

#### ب) بدبینانه

برخی از شرقیان مانند مالک بن‌نبی، احمد فارس، محمد اسد، حسین هراوی و...، معتقدند که مستشرقان حتی در زنده کردن منابع اصیل اسلامی، نیت خیر نداشته، بلکه این کار را به انگیزه رسیدن به هدف‌های استعماری غرب سامان داده‌اند.

#### ج) دادگرانه

دانش‌مندی که شیوه انصاف در پیش دارند و ویژگی‌های خوب و بد کار مستشرقان را با هم در نظر می‌آورند، به پرهیز از منفی‌بافی‌های آنان و پند گرفتن از اندیشه‌های مثبتشان سفارش می‌کنند؛ چنان‌که غربیان از تمدن و فرهنگ غنی اسلامی بهره بردند.

#### نتیجه

۴۵ اهمیت ادیان، تمدن‌های پیش‌رفته و فرهنگ برتر شرق، غربیان را بر آن داشت که به سوی شرق روی آوردند و به شناخت بیش‌تر آن بپردازند. این انگیزش نخست دینی بود و دست کلیسا در این کار بیش‌تر دیده می‌شد، اما پس از چندی به دنبال گسترش سیاست‌های استعماری، انگیزه‌های سیاسی به این مطالعات راه یافت. البته هیچ‌یک از این





انگیزه‌ها، فطرت‌های حقیقت‌جو را از درک حقیقت و اعتراف به حقایق موجود در شرق بازداشت و سرانجام انگیزه‌های علمی (کشف حقیقت) در قرون اخیر به‌ویژه نیمه دوم قرن بیستم، «شرق‌شناسی نو» را پدید آورد که در آن از تعصب‌های قرون وسطایی و روی‌کرد منفی به اسلام و شرق و انگیزه‌های استعمارگرانه و غارت‌گرانه نشانی نیست. شاید شرق‌شناسی نو نیز در خدمت استعمار نو باشد، اما این گمان به بررسی درازدامن‌تری نیازمند است.

غرب هیچ‌گاه از شناخت شرق و یافتن راه‌های نفوذ به آن غافل نمی‌ماند و مسلمانان و شرقیان بدین نکته باید توجه کنند، از جایگاه انفعالی بیرون روند و به انگیزه گسترش فرهنگ و تمدن خود به شناخت غرب و یافتن راه‌های نفوذ به آن پردازد.

شرق‌شناسی به مجموعه‌ای از مطالعات دانشمندان غربی درباره شرق گفته می‌شود. این مطالعات پیشینه درازی دارند و رد پای آنها را در دوره یونان باستان و نوشته‌های هرودوت و گزنفون می‌توان یافت. این پژوهش‌ها پس از اسلام و رویارویی‌اش با مسیحیت، تازه‌تر شد و اندیش‌مندان غربی و کشیشان با پیش‌رفت اسلام و گسترش آن، مطالعات گسترده‌ای درباره اسلام آغاز کردند و پی‌آمدهای آنها را به کلیسا و در قرون اخیر به استعمارگران غربی سپردند. بنابراین، انگیزه‌های فراوانی برای مطالعات شرق‌شناسانه می‌توان برشمرد. اگرچه انگیزه‌های مذهبی و سیاسی خاورشناسان در گذشته و دوره کنونی کم نبود، برخی از آنان به برتری شرق از غرب و راستی و درستی اسلام اعتراف کردند و حتی مسلمان شدند. دانش‌مندان غربی برای بررسی شرق و اسلام، حوزه‌های گوناگونی را بررسی‌دند که مهم‌ترین آنها چنینند: اسلام؛ قرآن؛ سنت؛ تاریخ؛ هنر؛ ادبیات؛ فلسفه و عرفان اسلامی؛ فرق و مذاهب اسلامی و علم و تمدن اسلامی.

اگرچه ادیان الهی از یک‌جا سرچشمه گرفته و مراحل رشد و کمال انسان را در خود گنجانده‌اند، متولیان ادیان به دلیل خودکامگی و نادانی‌شان، راه‌های هم‌زیستی مسالمت‌آمیز پیروان آنها را بسته و به درگیری‌های آنان دامن زده و حتی در پی یافتن شیوه‌های تازه برای رویارویی با یک‌دیگر برآمده‌اند. این کارها ناپسند و رویارویی مسیحیت با اسلام ناپذیرفتی است. امید می‌رود که مطالعات شرق‌شناختی در نزدیک ساختن ادیان الهی به یک‌دیگر کارساز باشد! البته چنین کاری تنها از پی دگرگونی بنیادین دیدگاه‌های مستشرقان سامان خواهد یافت.

## کتابنامه

۱. اسعدی، مرتضی (۱۳۸۱)، *مطالعات اسلامی در غرب انگلیسی زبان*، تهران، سمت.
۲. الاسلام، رساله (بی تا)، *الدراسات الاسلامیه فی اللغات الاوریهه*، بی نا، بی جا.
۳. الویری، محسن (۱۳۸۱)، *مطالعات اسلامی در غرب*، تهران، سمت.
۴. بارت، رودی (۱۹۶۷)، *الدراسات الاسلامیه والعربیه فی الجامعات الالمانیه*، ترجمه مصطفی ماهر، القاهره.
۵. بی نا (بی تا)، *المستشرقون و التاريخ الاسلامی*، مصر، هیئته المصر به العامه.
۶. جمیله، مریم (۱۳۵۱)، *خاورشناسی و توطئه خاورشناسان*، ترجمه سید غلامرضا سعیدی، قم، دارالتبلیغ الاسلامی.
۷. خالدی، مصطفی و فروغ، محمد (۱۳۴۶)، *نقش کلیسا در ممالیک غربی*، ترجمه مصطفی زمانی، قم، محمدی.
۸. الدسوقی، محمد (۱۳۷۶)، *سیر تاریخی و ارزیابی اندیشه شرق شناسی*، ترجمه محمدرضا افتخارزاده، تهران، هزاران.
۹. الدسوقی، محمد و... (بی تا)، *الفکر الاستشراقی تاریخه و تقویمه*، بی جا، بی نا.
۱۰. زمانی، محمدحسن (۱۳۸۵)، *مستشرقان و قرآن*، قم، بوستان کتاب نشر دفتر تبلیغات اسلامی.
۱۱. — (۱۳۸۶)، *شرق شناسی و اسلام شناسی غربیان؛ تاریخچه، اهداف و مکاتب*، قم، بوستان کتاب نشر دفتر تبلیغات اسلامی.
۱۲. زهرالدین (۱۴۱۳ق)، *الاسلام و الاستشراق*، بیروت، دارالنده و الجدیده.
۱۳. سعید، ادوارد (۱۳۷۱)، *شرق شناسی*، قم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۱۴. — (بی تا)، *شرق شناسی؛ شرقی که غرب را آفرید*، قم، عطائی.
۱۵. شکوری، ابوالفضل (۱۳۷۱)، *جریان شناسی تاریخ نگاری ها در ایران معاصر*، تهران، بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی.
۱۶. صمیمی، مینو (۱۳۸۲)، *محمد در اروپا*، ترجمه عباس مهرپویا، تهران، اطلاعات.
۱۷. عاقل، نبیه (بی تا)، *المستشرقون و بعض قضایا التاريخ العربی الاسلامی*، بی جا، بی نا.
۱۸. عمر فوزی فاروق (۱۹۹۸م)، *الاستشراق و التاريخ الاسلامی*، عمان، الاهلیه.
۱۹. وات، مونتگمری (بی تا)، *تأثیر اسلام در اروپای قرون وسطا*، ترجمه حسین عبدالمحمدی، قم، مؤسسه امام خمینی.:





## شکوفایی خراسان بزرگ در عصر سامانیان (امرای نخستین)

علی اکبر رفائی\*

### چکیده

خراسان بزرگ در قرن سوم هجری (نهم میلادی)، از سلسله‌ای ایرانی‌نژاد به نام سامانیان فرمان‌پذیر شد. این خاندان که خاستگاهی دهقانی داشتند، در چالش‌های موجود در خراسان بسیار تأثیر گذاردند. پشتیبانی خلافت عباسی از این دودمان موجب قدرت یافتنشان در ماوراءالنهر شد و سرانجام به پشتوانه اشراف زمین‌دار و طبقات عالیه خراسان، حکومت خود را بنیاد نهادند. ویژگی‌های جغرافیایی خراسان بزرگ؛ یعنی زمین‌های گسترده کشت‌پذیر و جای گرفتن بر سر راه‌های تجاری شرق و غرب موجب شد که سامانیان در جایگاه اقتصادی بسیار بلندی بنشینند. امنیت برآمده از اقتدار این خاندان، رشد و توسعه شهرها را به دنبال آورد و اقتصاد شهری رونق یافت. گرایش خاندان‌های اشرافی ایران مانند سامانیان به آیین‌های کهن ایرانی و پشتیبانی آنان از اهل دانش و ادب، موجب پرورش و گرایش بسیاری از دانش‌مندان و ادیبان شد. خراسان بزرگ در این عهد به اوج رشد و شکوفایی فرهنگی رسید. فرهنگ و ادب پارسی در این دوران به اندازه‌ای نیرو گرفت که قرن‌ها پس از آن نیز ناتوان نگرددید و در همه حکومت‌های پسین ایران تأثیر گذارد.

### کلیدواژگان

خراسان بزرگ، سامانیان، امنیت، رونق و رفاه اقتصادی، شکوفایی فرهنگی.

\* کارشناس ارشد رشته تاریخ دوره ایران اسلامی، دانش‌گاه «آزاد اسلامی» واحد شهر ری.

## درآمد

امیران آل سامان از دهقانان ایرانی و اشراف خراسان بودند<sup>۱</sup> که با پذیرفتن اسلام و پیوستن به حاکمان عرب، زمینه قدرت‌گیری‌شان فراهم آمد و توانستند از حاکمیتی محلی به حکومت بر ماوراءالنهر دست یابند. آنان سلسله‌ای پدید آوردند که بیش از یک قرن حاکم بود. خراسان که همواره در دست والیان عرب و دچار هرج و مرج و آشفتگی بود، تنها در زمان طاهریان روی آرامش دید، اما در زمان سامانیان به امنیت، آرامش و رفاهی بی‌سابقه دست یافت. سامانیان به دلیل خاستگاه ایرانی و دهقانی خود همچون دیگر اشراف محلی به سنت‌های کهن ایرانی پایبند و دارای عصبیت ایرانی بودند. اسماعیل بن احمد توانست با پیروزی بر همه رقیبان خود حتی برادرش نصر و غلبه بر عمرولیث صفاری و محمدبن زید علوی، خراسان بزرگ را یک‌پارچه سازد.

او توانست با تثبیت قدرت سامانیان امنیتی در خراسان پدید آورد که تا پیش از آن دوره، آرزویی بیش نبود. خاستگاه اشرافی او باعث شد که طبقات عالیه زمین‌دار از او پشتیبانی کنند.<sup>۲</sup> پایبندی این خاندان به سنت‌های ایرانی و حمایت آنان از عالمان و دانش‌مندان و پیدایی توسعه اقتصادی و رفاه اجتماعی موجب رشد و شکوفایی علم و فرهنگ و پرورش دانش‌مندان در خراسان بزرگ شد. زبان فارسی در این دوره، زندگی از سر گرفت و بازار آثار منظوم و منثور فارسی و ترجمه آثار علمی و ادبی به این زبان بسیار رونق و گسترش یافت و از این‌رو، اروپاییان این دوره را «رنسانس» یا «عصر طلایی شعر و ادب فارسی» نامیده‌اند. این جستار به عوامل شکل‌گیری حکومت سامانیان و ویژگی‌های آن می‌پردازد؛ عواملی که با تکیه بر بستر جغرافیایی مناسب آن و فرهنگ‌دوستی این خاندان، زمینه رشد و شکوفایی فکری - فرهنگی ایرانیان را فراهم کرد.

## پیدایی و تثبیت سلسله سامانی

نیای بزرگ دودمان سامانی که از دهقانان ریشه‌دار خراسان شمرده شده است<sup>۳</sup>، «سامان خدات» نام داشت. این خاندان خود را از تبار بهرام چوبین می‌دانست.<sup>۱</sup> سامان خدات در

۱. *حدود العالم*، به کوشش منوچهر ستوده، ص ۸۹؛ ابن‌حوقل، *صورة الارض*، ترجمه دکتر جعفر شعار، ص ۱۹۸؛ ابوریحان بیرونی، *الآثار الباقیه*، ص ۹۳.

۲. بارتولد، *ترکستان نامه*، ترجمه کریم کشاورز، ج ۱، ص ۴۸۱.

۳. سعدالله عبدالله یف، *امیر اسماعیل سامانی*، ص ۲۸.





روزگار خلافت هشام بن عبدالملک (۱۰۵ هـ / ۷۲۴ م - ۱۲۵ هـ / ۷۴۳ م) هنگامی که اسد بن عبدالله قسری (۶-۱۰۵ هـ / ۵۰۷۲۴ م) والی خراسان بود، بر دست اسد بن عبدالله مسلمان و به دستگاه او نزدیک شد و بر بلخ امارت یافت<sup>۲</sup> و به همین مناسبت فرزندش را اسد نامید<sup>۳</sup>. فرزندان اسد بعدها با شرکت در منازعات سیاسی - اجتماعی خراسان بزرگ به ویژه در خدمت عباسیان، توانستند جایگاهشان را استوارتر و زمینه را برای امیری خود فراهم سازند. برای نمونه از میانجی‌گری آنان در رویارویی هرثمه بن اعین و رافع بن لیث، می‌توان نام برد. آنان هم‌چنین توانستند زمینه برقراری صلح را در خراسان پدید آورند و «این کار به نزدیک مأمون، نیک در موقع افتاد<sup>۴</sup>».

بنابراین، وضعی به وجود آمد که خاندان‌های صاحب‌نفوذ و قدرت‌مند را به منازعات سیاسی وارد کرد<sup>۵</sup>. رفتن مأمون از خراسان به بغداد (۲۰۴ هـ / ۸۲۰ م)، راه برقراری سازمان سیاسی مستقل را در خراسان هموار ساخت. طبقات عالی‌های مانند دهقانان، «به دلیل داشتن وضع اجتماعی ثابت و تربیت صحیح سیاسی<sup>۶</sup>» و نفوذ معنوی در خراسان، توانستند آینده حکومت‌های ایران را رقم بزنند. طاهریان در ۲۰۵ - ۲۹۵ هجری (۸۲۱ - ۸۷۳ م)، نخستین خاندان حاکم بر خراسان بزرگ به شمار می‌رفتند و پس از ایشان تنها دودمان ایرانی که توانست بر همه خراسان بزرگ حکم براند، سلسله سامانی بود.

مأمون هنگام رفتن به بغداد، غسان بن عباد (۲۰۴ هـ / ۸۲۰ م) را به حکومت خراسان منصوب و تأکید کرد که فرزندان اسد بن سامان خدات؛ یعنی نوح، احمد، یحیی و الیاس را به مناصب ارجمند سرفراز سازد<sup>۷</sup>. از این‌رو، گفته شده است که سامانیان زودتر از طاهریان به حکومت رسیدند، اما حکومت آنان استقلالی نداشت و تابعی از امارت والی خراسان (غسان بن عباد) و طاهریان به شمار می‌آمد.

احمد بن اسد پس از مرگ برادرانش قدرت و حکومت را در ماوراءالنهر به دست گرفت و برای نخستین بار در تاریخ این منطقه یک امیر و زمامدار توانست وحدتی در قلمرو سیاسی آن پدید آورد. امارت سامانیان پس از وی به فرزندانش رسید.

۱. حدود العالم، همان.

۲. عبدالحسین زرین‌کوب، تاریخ مردم ایران، ج ۲، ص ۱۸۳.

۳. ابوبکر محمد بن جعفر نرشخی، تاریخ بخارا، ص ۸۱.

۴. همان، ص ۱۰۵.

۵. جواد هروی، تاریخ سامانیان عصر طلایی ایران بعد از اسلام، ص ۱۲۹.

۶. برتولد اشپولر، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه جواد فلاطوری، ص ۱۰۰.

۷. ابوبکر محمد بن جعفر نرشخی، همان، ص ۱۰۵.



با توجه به فضایی که برای احمد بن اسد برشمرده و او را مردی عالم، پارسا، شریف و خوشرفتار دانسته‌اند، محیط پرورش و کمال فرزندان او را شایسته و معنوی می‌توان گمان زد. نصر بن احمد پس از وفات پدرش (۲۵۰ هـ / ۸۶۴ م) به امارت رسید و سمرقند را مرکز حکومت خود خواند.<sup>۱</sup> گفته‌اند: «دور بودن از محیط زورآزمایی‌ها و کشمکش‌های قدرت‌طلبانه در خراسان و نواحی مرکزی ایران، این مزیت مهم را برای او در پی داشت که حکومت خویش را در محیطی آرام و ثباتی هر چه بیش‌تر استقرار بخشد»<sup>۲</sup>. بی‌گمان روزگار امارت اسماعیل بن احمد (۲۷۹-۲۹۵ هـ / ۸۹۲-۹۰۷ م)، مهم‌ترین دوره حکومت سامانیان و هنگامه ویژه‌ای در تاریخ ایران پس از اسلام به شمار می‌آید؛ زیرا «استحکام و تثبیت دودمان سامانی، مرهون تلاش‌ها و عمل‌کرد سلحشوران اسماعیل سامانی است»<sup>۳</sup>. اسماعیل را برادرش نصر بن احمد به حکومت بخارا برگزید و او آشفتگی مانده را از دوران صفاریان در این سرزمین سامان داد و امیران محلی را به پیروی خود واداشت. بخارا از شهرهایی بود که پس از فروپاشی طاهریان حکومت استوارش را از دست داد.<sup>۴</sup> حسین بن طاهر طائی در این زمان چند شهر را غارت کرد و چندی از خوارج محل به بهانه هواخواهی یعقوب لیث بر آن‌جا مسلط شدند.<sup>۵</sup> اسماعیل با برادرش نیز جنگید و او را مانند دیگر امیران فرمان‌پذیر ساخت. رویارویی با عمرولیث، پیروزی اسماعیل سامانی را در پی آورد و این روی‌داد آغاز پیروزی‌های پی در پی او در سال‌های بعد بود.

بارتولد می‌گوید سامانیان از سیاست دفاعی حکومت‌های پیشین ولایت‌های خراسان در برابر اقوام چادرنشین و بازسازی باروها و خندق‌ها دست کشیدند و سیاستی هجومی در پیش گرفتند و به درون استپ‌ها حمله کردند.<sup>۶</sup> اسماعیل در ۲۸۰ هجری (۸۹۳ م) به جنگ ترکان رفت و افزون بر پادشاه آنان، نزدیک به ده‌هزار کس را به اسیری گرفت و آنان را همراه با غنیمت‌های به‌دست آمده فراوان به مرکز حکومتش برد.<sup>۷</sup> اقتدار سامانیان از این پس در مرزهای شمال شرقی بسیار افزایش یافت. این لشکرکشی موجب رهایی مرزهای

۱. حاکم نیشابوری، *تاریخ نیشابور*، ترجمه خلیفه نیشابوری، ص ۱۲۹.

۲. جواد هروی، همان، ص ۱۳۹.

۳. همان، ص ۱۵۵.

۴. ابوبکر محمد بن جعفر نرشخی، همان، ص ۱۰۶.

۵. زرین کوب، همان، ج ۲، ص ۱۸۴؛ بارتولد، همان، ج ۱، ص ۴۸۱.

۶. و.و. بارتولد، *تاریخ ترک‌های آسیای میانه*، ترجمه دکتر غفار حسینی، ص ۷۵.

۷. محمد بن جریر طبری، *تاریخ طبری*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۱۵، ص ۶۶۵۵.



آن دولت از خطر تاخت و تاز ترکان شد و زمینه تلاش مبلغان مسلمان را برای گستراندن اسلام در دشت‌های آسیای میانه فراهم آورد.<sup>۱</sup>

سامانیان با کشته شدن محمد بن زید علوی بر دست محمد بن هارون، فرستاده اسماعیل طبرستان را تصرف کردند.<sup>۲</sup> ابن اسفندیار می‌گوید امیر اسماعیل سامانی (بنیادگذار سلسله سامانی)، نگهداری طبرستان و جنگیدن را با علویان، مسئله راهبردی حکومت خود می‌دانست و در پی همین سیاست به فرزندش احمد توصیه و تأکید می‌کرد که «اگر طبرستان از دست برود، ما به بخارا ایمن نتوانیم بود»<sup>۳</sup>.

احمد پسر اسماعیل بن احمد پس از درگذشت پدرش جانشین وی شد. مکتفی پرچمی به دست خود بست و آن را به طاهر بن علی سپرد و به او خلعت داد و پرچم نزد احمد بن اسماعیل فرستاد.<sup>۴</sup> سیستان نیز در زمان احمد بن اسماعیل فتح شد.<sup>۵</sup>

قلمرو سامانیان در دوره احمد بن اسماعیل نیز همانند روزگار پدرش، از دست‌برد و هجوم اقوام مصون ماند. برای نمونه هنگامی که روس‌ها بر نواحی طبرستان دست انداخته و به غارت دست زده بودند، سپاه سامانی در پایانه امارت وی، هجومشان را دفع کرد و شمار فراوانی از آنان را کشت.<sup>۶</sup> می‌توان گفت که قلمرو سامانیان به دلیل رفتار خردمندان و استوار امیران سامانی و وزیران دانش‌مند آنان از ثبات کامل سیاسی برخوردار شده بود و از این‌رو، امنیت اقتصادی فراگیری در این زمان تحقق یافت. احمد بن اسماعیل به صحبت با ارباب فضل و کمال بسیار علاقه‌مند بود؛ چنان‌که بیش‌تر با علما و دانش‌مندان می‌نشست<sup>۷</sup> و به‌کارگیری ادیبان و دانش‌مندان در دستگاه دولت بهترین وسیله پشتیبانی از آنان و تشویقشان به شمار می‌رفت. حسن استقبال از این طبقه در دستگاه اداری نشان می‌دهد که کارگزاران حکومت از امیر تا زبردستان او، همه از مشوقان و علاقه‌مندان علم و فرهنگ بوده‌اند.<sup>۸</sup> امیر اسماعیل سامانی و جانشینان وی زمینه‌ای فرهنگی در قلمروشان

۱. ر.ن. فرای، *تاریخ ایران* (از فروپاشی ساسانیان تا آمدن سلجوقیان)، ترجمه حسن انوشه، ج ۴، ص ۱۲۱.

۲. ابوالفرج اصفهانی، *مقاتل الطالبیین*، ترجمه رسول محلاتی، ص ۶۳۲.

۳. ابن اسفندیار، *تاریخ طبرستان*، تصحیح عباس اقبال، ص ۲۶۳.

۴. طبری، همان، ج ۱۵، ص ۶۷۷۲.

۵. *تاریخ سیستان*، تصحیح ملک الشعراء بهار، ص ۲۹۳.

۶. و.و. بارتولد، *جایگاه اطراف دریای خزر در تاریخ جهان اسلام*، ترجمه لیلیا ژین شه، ص ۴۵-۴۷.

۷. خواندمیر، *تاریخ حبیب السیر*، به کوشش محمد دبیر سیاقی، ج ۲، ص ۳۵۶.

۸. فرای، *بخارا دست‌آورد قرون وسطا*، ترجمه محمود محمودی، ص ۸۹.

پدید آورده بودند که بیش از هر منطقه‌ای دیگر در جهان اسلام، آزادی معنوی، مذهبی و علمی افراد جامعه را دربرداشت.<sup>۱</sup>

### عصر طلایی یا شکوفایی اقتصادی

سامانیان در دولت خود بیش‌تر به خلق آثار ادبی به زبان فارسی می‌پرداختند و تنها از نویسندگانی پشتیبانی می‌کردند که به زبان توده مردم می‌نوشتند.<sup>۲</sup> امیر سعید، نصر بن‌احمد، در هشت‌سالگی (۳۰۱ هـ / ۹۱۴ م) پس از کشته شدن پدرش به جای او نشست.<sup>۳</sup> دوره سی‌ساله امارت او، عصر طلایی یا اوج تاریخ دولت سامانی شمرده شده است.<sup>۴</sup> کشور سامانیان در نیمه نخست قرن چهارم هجری (دهم میلادی)؛ یعنی دوره حکومت نصر دوم و نوح اول، کانون فرهنگی عالی و درخشان بود. هرگاه به دره‌های پر آب و حاصل‌خیز ماوراءالنهر توجه می‌شد، محصول فراوان می‌دادند.<sup>۵</sup> شهرهای خراسان در مسیر راه‌هایی کاروانی بود که عراق و بغداد؛ یعنی بزرگ‌ترین مراکز مصرف را در خاورمیانه، به آسیای میانه و ماورای آن می‌پیوست و شهرهایی که در مسیر این راه‌ها بودند، از آمد و شد کاروان‌ها بسیار سود می‌بردند. شهرهای خراسان و ماوراءالنهر به مراکز تجاری داخلی و بین‌المللی بدل شده بودند؛ زیرا تحول زندگی شهری، به گسترش رفت و آمدهای بین‌المللی وابسته بود.<sup>۶</sup> «کاروان‌ها در واقع شهرهای کوچک متحرکی بودند و آداب و رسوم و فرهنگ خود را همراه می‌آوردند. همان‌طور که بازرگانان سغدی فرهنگ ایرانی را به شرق اقصی می‌بردند، خوارزمیان نیز این فرهنگ را در اروپای شرقی اشاعه می‌دادند».<sup>۷</sup> فراوانی سکه‌های نقره در زمان نصر بن‌احمد و سکه‌های زرین در روزگار امارت اسماعیل بن‌احمد بسیار چشم‌گیر توصیف شده است.<sup>۸</sup> سکه‌های نصر بن‌احمد سامانی که ۳۰۱ و ۳۰۲ هجری را بر آنها زده بودند، نزدیک به شصت سال؛ یعنی تا ۳۶۲ هجری



۱. عبدالله یف، *امیر اسماعیل سامانی*، ص ۱۸۹.

۲. ی. ا. برتلس، *تاریخ ادبیات فارسی*، ترجمه سیروس ایزدی، ص ۱۷۹.

۳. ابوسعید گردیزی، *تاریخ گردیزی*، به کوشش عبدالحی حبیبی، ص ۳۲۹.

۴. رن. فرای، *عصر زرین فرهنگ ایران*، ترجمه مسعود رجب‌نیا، ص ۲۱۹.

۵. کارل، بروکلیمان، *تاریخ دول و ملل اسلامی*، ترجمه هادی جزایری، ش ۲۲۸.

۶. پاسورث، *تاریخ غزنویان*، ترجمه حسن انوشه، ج ۱، ص ۱۴۹.

۷. آبلینتسکی، *خراسان و ماوراءالنهر*، ترجمه پرویز ورجاوند، ص ۱۳۸.

۸. فرای، بخارا دست‌آورد قرون وسطا، ص ۱۰۶.

۹. علی‌اکبر سرفراز و فریدون آورزمانی، *سکه‌های ایران*، ص ۱۸۸.



(۹۷۳م)، در داد و ستدهای شهرهای اروپایی به کار می‌رفت.<sup>۱</sup> سامانیان مؤسسه‌هایی تجاری داشتند که از سویی تا قلب اروپا؛ یعنی دریای بالتیک، اسکاندیناوی، لهستان و مجارستان و از سوی دیگر تا درون چین گسترده بود.<sup>۲</sup> اندازه سکه‌های به‌دست آمده در روسیه، لهستان، منطقه بالتیک و اسکاندیناوی، فراوانی مبادله‌های کالا را میان امیران سامانی یا اقوام ماوراءالنهر و بخش‌های غربی خزر و دریای بالتیک نشان می‌دهد.<sup>۳</sup> این رونق اقتصادی از مهم‌ترین عوامل زندگی بهتر مردم شهرنشین بود. سامانیان به‌ویژه از صنعت گری و بازرگانی بازاریان و کاروانیان پشتیبانی می‌کردند.<sup>۴</sup> سنگین‌ترین سکه‌های زرین دوره سامانی (۴/۵۵ گرم)، از دوره اسماعیل بن احمد و نوح بن نصر (۳۳۵ هـ/۹۴۷م) بر جای مانده است.<sup>۵</sup>

رونق بازرگانی در شرق اسلامی، پادشاهان روم، اروپا، چین، هند و جزیره‌های اقیانوس هند را ناگزیر ساخت تا به داد و ستد با این سرزمین توجه کنند و کسانی را برای برقراری مبادلات بازرگانی بدان‌جا بفرستند.<sup>۶</sup>

اوضاع اقتصادی دیگر کارها نیز در خراسان بزرگ مانند کشاورزی رو به پیش‌رفت داشت. خراسان به دلیل جغرافیای ویژه‌اش و وجود زمین‌های کشت‌پذیر در آن از دیرباز مرکز اصلی کشاوری به شمار می‌رفت. گوناگونی محصولات آن به‌ویژه گندم و جو به اندازه‌ای بود که خراسان را در گذشته‌های دور، انبار غله ایران می‌نامیدند.<sup>۷</sup> ساختمان سدها و کارهای بزرگ آبیاری در سده‌های سوم و چهارم هجری (نهم و دهم میلادی) در ایران سامان گرفت و هر چهار گونه آن؛ یعنی آبیاری از راه جوی‌ها، مسیر رودخانه‌ای، کاریزها و چاه‌ها گسترش یافت.<sup>۸</sup> یک فرد، نه تنها در حوضه رود مرغاب که در حوضه زرافشان نیز کار آبیاری را اداره می‌کرد. بنابراین، قلمرو سامانیان و بخشی از آن مانند ماوراءالنهر، از شکوفاترین سرزمین‌های جهان اسلام به شمار می‌آمد.<sup>۹</sup>

۱. زیگرید، هونکه، فرهنگ اسلام در اروپا، ترجمه مرتضی رهبانی، ص ۴۸.

۲. علی مظاهری، جاده ابریشم، ترجمه ملک ناصر نوبان، ج ۱، ص ۴۵۰.

۳. ج.ک، مایلز، سکه شناسی، (تاریخ ایران از فروپاشی ساسانیان تا آمدن سلجوقیان)، ج ۴، ص ۳۲۵.

۴. یان ریپکا، تاریخ ادبیات ایران، ترجمه عیسی شهابی، ص ۲۲۲.

۵. سیدجمال ترابی طباطبایی، سکه‌های اسلامی ایران، ص ۳۲۱-۳۴۱.

۶. ابن‌فراء، رُسل الملوک (سفیران)، تصحیح صلاح‌الدین منجد، ترجمه پرویز اتابکی، ص ۱۹۹.

۷. رومن گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمد معین، ص ۴.

۸. ای.پ، پتروشفسکی، ایران در سده‌های میانه، ترجمه سیروس ایزدی، ص ۳۹.

۹. و.و. بارتولد، آبیاری در ترکستان، ترجمه کریم کشاورز، ص ۱۶.



شهرهای خراسان و ماوراءالنهر را در این دوره بسیار پر جمعیت توصیف کرده‌اند.<sup>۱</sup> برای نمونه ابن‌حوقل درباره مردم بخارا می‌گوید: مردم آن در ادب و دانش و فقه و دین‌داری و امانت و حسن سیرت و خوش‌معاملگی و کم‌ضرر بودن و نیکی رسانیدن و بخشش و پاکی نیت، از مردم دیگر نواحی خراسان برترند.<sup>۲</sup>

وجود سیالیت مداومی که بین طبقه خاصه و عامه وجود داشت، باعث می‌گردید بعضی از افراد از طبقه عامه برکشیده می‌شدند و در ردیف خاصه قرار می‌گرفتند و برخی از افراد طبقه خاصه هم نزول کرده و جزو طبقه عامه درمی‌آمدند.<sup>۳</sup>

روشن است که افراد با استعداد در چنین زمینه‌ای و با تشویق امیران و پادشاهان و بزرگان عصر، به فراگیری علم و ادب روی می‌آورند. عبدالملک ثعالبی، فرزند پوستین‌دوزی در نیشابور یکی از دانش‌جویان فراوان زبان تازی بود که به بررسی رمزهای ادبی و محسنات شعری پرداخت و به دستگاه امرا و وزرای ادب‌دوست راه یافت.<sup>۴</sup>

### شکوفایی فرهنگی و رستاخیز ادبی

بی‌گمان، تحمل شنیدن سخنان مخالف و تساهل و تسامح که از ویژگی‌های اخلاقی و اجتماعی پادشاهان سامانی بود، از عوامل اصلی رشد صراحت بیان دانش‌وران و گویندگان آن عصر به شمار می‌رود. هنگامی که ابوطیب طاهری، نصر بن‌احمد سامانی را هجو کرد و امیر از آن آگاه شد، چنان بزرگ‌وارانه با او برخورد کرد که ابوطیب، از پیش وی شرمسار در آمد و از هجو کردن توبه کرد.<sup>۵</sup>

مقدسی در توصیف رفتار سامانیان با علما می‌گوید: «فرهنگ این خاندان چنان است که دانش‌مندان را در برابر شاه مجبور به زمین بوسی نمی‌کنند».<sup>۶</sup>

دوست‌داری علم و میل سامانیان به فراگیری دانش موجب شد که مدرسه‌ها و کتابخانه‌های فراوانی در خراسان پدید آید. مقدسی در *احسن التقاسیم* به مدارسی در مرو اشاره می‌کند که دانش‌جویان آنها مواجب نیز می‌گرفتند<sup>۷</sup> و *تاریخ بخارا* از این روی داد یاد

۱. مقدسی، *احسن التقاسیم*، ص ۴۴۷؛ اصطخری، *مسالك و ممالک*، ص ۲۳۹؛ بارتولد، *ترکستان نامه*، ج ۱، ص ۲۰۷.

۲. ابن‌حوقل، *صورة الارض*، ص ۲۱۷.

۳. ان لمبتن، *تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران*، ترجمه یعقوب آژند، ص ۲۴۴.

۴. عبدالملک بن محمد بن اسماعیل ثعالبی، *غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم*، ترجمه محمد فضائلی، ص ۲۰.

۵. اسماعیل شفق، *رشد مناسبات اقتصادی و اجتماعی در دوره سامانیان*، ص ۳۶۴.

۶. مقدسی، همان، ص ۴۹۵.

۷. همان، بخش دوم، ص ۴۵۳.



می‌کند که احمد بن حسن بن عتبی، وزیر امیر رشید عبدالملک بن نوح در برابر مدرسه‌ای در بخارا، مسجدی نیکو ساخت.<sup>۱</sup> ابن حوقل نیز در *صورة الارض* از مدرسه‌های گوناگونی در این دوره در خراسان نام می‌برد.<sup>۲</sup> از این رو، گفته‌اند: «خراسان بیش از تمام ممالک اسلامی دارای مدرسه و کتابخانه شد و به دیار علم و ادب معروف گشت<sup>۳</sup>». ابن سینا که از کتابخانه سامانیان در زمان نوح بن منصور بهره گرفت، در سرگذشت‌نامه خود چنین می‌نویسد:

من وارد سرایی شدم که خانه‌های بسیار داشت و در هر خانه‌ای صندوق‌های کتاب که روی هم انباشته بودند؛ در یک خانه از آن کتاب‌های عربی و شعر، در دیگری فقه و بدین گونه در هر خانه‌ای کتاب‌های یک علم. پس فهرست کتاب‌های اوایل را مطالعه کردم و آن چه را که بدان نیاز داشتم، خواستم و کتاب‌هایی دیدم که نامشان بر بسیاری از مردم پوشیده بود و من هم پیش از آن ندیده بودم و پس از آن هم ندیدم. پس این کتاب‌ها را خواندم و از آنها سودها بردم و اندازه هر مردی را در دانش وی شناختم.<sup>۴</sup>

هنگامی که اسماعیل بن احمد در دهکده‌ای نزدیک بخارا درگذشت (۲۹۵/۹۰۷م)، اوضاع خراسان بزرگ به شکل کاملی سامان یافت. امیر اسماعیل سامانی، نظام دیوان‌سالاری در آن جا بنیاد کرد که مهم‌ترین دست‌آورد دولت‌داری ایران پیش از اسلام به شمار می‌آید.<sup>۵</sup>

از شخصیت‌های برجسته دوره اسماعیل سامانی، یکی وزیر او ابوالفضل بلعمی و دیگری ابوبکر بن احمد بن حامد از رجال دربار اوست. چون خود امیر شخصیت چنان بارزی داشت، بنابراین وزرای او در مآخذ تحت‌الشعاع قرار گرفته‌اند. مع‌هذا احتمال می‌رود که نقش وزرای اسماعیل سامانی در تأسیس دستگاه اداری بیش از خود وی باشد.<sup>۶</sup> بار وزارت در عهد پادشاهی سامانیان، بر دوش نمایندگان سه خانواده فاضل و برومند بود: بلعمیان (ابوالفضل بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد بلعمی)، جیهانیان (ابوعبدالله محمد بن محمد جیهانی، ابوالفضل محمد بن احمد جیهانی و منصور جیهانی) و خاندان عتبی.<sup>۷</sup>

۱. نرشخی، *تاریخ بخارا*، ص ۳۶-۳۷.

۲. ابن حوقل، همان، ص ۲۲۱.

۳. جرجی زیدان، *تاریخ تمدن اسلام*، ترجمه علی جواهر کلام، ص ۶۳۶.

۴. و.و. بارتولد، همان، ج ۱، ص ۵۰.

۵. همان، ص ۴۸۷.

۶. فرای، همان، ص ۸۹.

۷. عبدالله یف، *امیر اسماعیل سامانی*، ص ۱۴۷.



دستگاه‌های اداری سامانیان، سرمشق سلسله‌های بعدی مانند غزنویان و سلجوقیان بودند.<sup>۱</sup> ابن فضلان در سفرنامه خود می‌نویسد که جیهانی در دستگاه نصر دوم سامانی، به دبیری امیر خراسان منصوب بود و در آنجا شیخ العمید خوانده می‌شد.<sup>۲</sup> هنگامی که اداره امور و ریاست دولت نصر بن احمد به ابوعبدالله جیهانی واگذار شد، او کارها را به کمک رجال دولت نصر دوم مرتب و محکم کرد.<sup>۳</sup> ابوعبدالله جیهانی از وزیران دانش‌مند و برجسته دوره سامانیان بود که در گسترش دیوان‌سالاری و استواری آن بسیار تأثیر گذارد. کتابی در «مسالك و ممالک» به وی منسوب است که اینک در میان نیست، اما جغرافیانویسان متأخر اطلاعاتشان را درباره سرزمین‌های غیر اسلامی، شمالی و شرقی، از این کتاب گرفته‌اند. وی هم‌چنین با انعام و پاداش، پیش‌روترین و شایسته‌ترین جغرافیادانان؛ یعنی ابوزید بلخی را تشویق کرد.<sup>۴</sup>

رواج و رونق ادبیات مکتوب پارسی، از مهم‌ترین ویژگی‌های عهد سامانیان است. زبان ادبی پارسی پس از عقب نشاندن عربی در خراسان و ماوراءالنهر، اندک اندک در دیگر نواحی ایران نیز، تازی را شکست داد.<sup>۵</sup> کرمر بر آن است که روی کرد ایرانی سامانیان در انگیزه‌های فرهنگی آنان بسیار تأثیر گذارده است.<sup>۶</sup>

پارسی در قلمرو سامانیان، زبان رسمی مکاتبه‌های دولتی بود<sup>۷</sup> و از آن زمان به‌رغم دگرگونی حکومت‌ها و دست به دست شدن قدرت سیاسی، جایگاه خود را در امپراتوری‌های پهناور غزنویان، سلجوقیان و خوارزمشاهیان یا امارت‌های کوچک از دست نداد. حتی در دوران فرمان‌روایی مغول، خان‌های آن قوم نامه‌های خود را با مغرب‌زمین به پارسی می‌نوشتند.<sup>۸</sup> بنابراین، زبان دری که لهجه مشرق ایران بود تا پایان عهد سامانی به لهجه ادبی مستقل بدل شد و تا امروز زبان رسمی، ادبی و سیاسی ایران شناخته می‌شود.<sup>۹</sup>

۱. فرای، همان، ص ۷۱.

۲. احمد بن فضلان، *سفرنامه*، ترجمه ابوالفضل طباطبایی، ص ۶۲.

۳. ابن اثیر، *کامل*، ترجمه عباس خلیلی، ص ۱۳۲.

۴. فرای، همان، ص ۸۷.

۵. آرانسکی، *مقدمه فقه اللغة ایرانی*. ترجمه کریم کشاورز، ص ۱۳۶.

۶. کرمر جونل، *احیای فرهنگی در عهد آل بویه*، ترجمه محمدسعید خیالی، ص ۱۳۶.

۷. فرای، تاریخ ایران از فروپاشی ساسانیان تا آمدن سلجوقیان، ج ۴، ص ۱۲۷-۱۲۸.

۸. آرانسکی، همان، ص ۲۰۷.

۹. ذبیح‌الله صفا، *تاریخ ادبیات در ایران*، ج ۱، ص ۱۳۰.



دکتر ذبیح‌الله صفا در *تاریخ ادبیات در ایران* درباره ویژگی‌های شعر این دوره چنین می‌نویسد:

زندگی مرفه غالب گویندگان این عصر و معاشرت با امرا و وزرا و رجال ثروت‌مند و خوش‌گذرانی‌های آنان در مجالس پر شکوه، وسیله بزرگی شده است برای آنکه در شعر این عهد همواره صحبت از کامرانی‌ها و عیش‌ها و عشرت‌ها شود و کم‌تر از ناکامی و نامرادی و یأس و بدبینی و انزوا و انقطاع از خلق و نظایر این مسائل در آن سخن رود. دیگر اینکه وضع زندگی شعرا و اوضاع اجتماعی و احوال مختلف اجتماعات و دربارها و جریانات نظامی و سیاسی در آن منعکس است.<sup>۱</sup>

هنرهای دیگری مانند معماری، خطاطی، سفال‌گری، نقاشی و موسیقی نیز در این دوره بسیار مهم شمرده شدند. رایس در این باره می‌گوید:

در سده دهم، آنان که در منطقه سمرقند ساکن بودند، تندیس‌هایی به اندازه طبیعی از چوب از اسب‌ها و گاوها و اشتران و سایر چارپایان می‌ساختند و آنها را در میدان‌های سمرقند نصب می‌کردند.<sup>۲</sup>

به گمان، کار روی چوب، هنری ویژه آسیای مرکزی و حتی دوره سامانیان بوده است. طرح‌های گل‌دار پیچ در پیچ روی چوب که بعدها روی سنگ نیز ایجاد شد، چندین نمونه زیبا از درهای کنده‌کاری شده دوره سامانی در موزه‌ای در روسیه است.<sup>۳</sup> گزارشی نیز درباره بهره‌گیری از چوب مشبک در بناها و کوچه‌های سنگ‌فرش و «قرای» پیوسته به هم در *صورة الارض* وجود دارد.<sup>۴</sup>

آلت موسیقی تازه‌ای به نام «شاهرود» که شاید نوعی چنگ بوده است، بنابر روایتی در دوره سامانیان در سمرقند (۲۹۹ هـ / ۹۱۲ م) اختراع و بر شمار آلاتی چون عود، سه‌تار، رباب و... افزوده شد.

قصرها، مسجدها، کوشک‌ها و عمارت‌های دیوانی بسیار گسترش یافت و افزون بر آن، قصرهای باشکوه در باغ‌هایی ساخته شد که توسعه منطقه‌های مسکونی پیرامون آنها، مراکز جدید شهری را مشخص می‌کرد.<sup>۵</sup> بهره‌گیری از آجر در تزئین بنا بسیار رواج داشت

۱. همان، ص ۶۵-۳۶۳.

۲. تامارا تالیوت رایس، *هنرهای باستانی آسیای مرکزی تا دوره اسلامی*، ترجمه رقیه بهزادی، ص ۴۹.

۳. فرای، همان، ص ۱۱۵.

۴. ابن‌حوقل، همان، ص ۲۱۰.

۵. درک هیل و اولگ گرایر، *معماری و تزئینات اسلامی*، ترجمه مهرداد وحدتی دانش‌مند، ص ۴۴.



و آجر از مصالح اصلی ساختمان‌ها شمرده می‌شد. گرچه این فن در قرن‌های پسین تنها روش آراستن ساختمان نبود، از فنون مهم تزیین بنا به شمار می‌رفت. کهن‌ترین و کامل‌ترین نمونه این گونه تزیین، در آرام‌گاه اسماعیل سامانی دیده می‌شود<sup>۱</sup>.

این ویژگی‌ها که نشان‌دهنده گسترش زندگی در شهرها، رونق اقتصادی، بهتر شدن زندگی مردم شهرنشین و رفاه اقتصادی؛ یعنی ویژگی اصلی زندگی شهری است، خراسان بزرگ را در دوره حکومت سامانیان به اوج شکوفایی فکری و فرهنگی رساند.

فرهنگ‌دوستی سامانیان و وزیران دانش‌مندشان و وجود امنیت و رفاه اقتصادی در دوره آنان، باعث ترقی و کمال مردم کشورشان در درازنای یک قرن شد و از این‌رو، زمینه‌های احیای دوباره روح و معنویات ایرانی فراهم آمد. «تمدن و فرهنگ ایران، بی‌نهایت مدیون ایشان است و هنوز هم باید عمل و رفتار سامانیان را به عنوان مشوق علم و هنر در مد نظر داشت<sup>۲</sup>». ادبیات و فرهنگ ایرانی همواره وام‌دار این خاندان فرهنگ‌دوست خواهد بود.

### نتیجه

خاندان سامانی در شرق ایران؛ یعنی خراسان بزرگ حکومتی پدید آوردند که در تاریخ ایران پس از اسلام بسیار تأثیر گذارد. سامانیان با خاستگاه اشرافی و دهقانی، از طبقات عالی‌های به شمار می‌آمدند که با پذیرش آیین تازه اسلام و شرکت در منازعه‌های منطقه‌ای توانستند به خلافت عباسی نزدیک شوند. آنان به پشتوانه خلیفه بر ماوراءالنهر امارت یافتند و توانستند با ایجاد حکومتی کانونی، وحدتی در قلمروشان پدید آورند که تا پیش از این خاندان وجود نداشت. خراسان بزرگ و برخوردار از ویژگی‌های طبیعی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی ارزنده افزون بر خردمندی، استواری و فرهنگ‌دوستی خاندان سامانی، زمینه تحولی بزرگ را در آن‌جا فراهم آورد. وجود زمین‌های گسترده کشت‌پذیر و رودخانه‌های پر آب، معادن و منابع زیرزمینی از ویژگی‌های طبیعی این سرزمین به شمار می‌رفت. دوری از مرکز خلافت، خراسان را به کانونی امن برای حضور اندیشه‌های گوناگون بدل کرده بود و برخوردار از این قلمرو بزرگ از ویژگی‌های بازرگانی مانند گذشتن جاده ابریشم از آن، شرق و غرب را به یک‌دیگر می‌پیوست. خراسان به دلیل گستره سرزمینی و شهرهای فراوانش، کانون مهمی از نیروی

۱. همان، ص ۱۰۲.

۲. اشپولر، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ص ۱۴۲.



انسانی آماده رزم و به نیروی انسانی بیش‌تری در آسیای مرکزی و منطقه‌های شرقی‌تر پشت‌گرم بود. فرهنگ غنی اقوام ایرانی ساکن در خراسان بزرگ و تمرکز بازمانده فرهنگ ایرانی از زمان حمله عرب در شرق، از دیگر ویژگی‌های این سرزمین شمرده می‌شد. این عوامل نیرویی نهفته در این سرزمین پدید آورد و سامانیان با خردمندی و به پشتوانه عصیبت ایرانی‌شان توانستند اقتداری در آن‌جا ایجاد کنند که موجب ثبات و امنیت چشم‌گیری در قلمرو آنان شد و ارتباطات بازرگانی از پی همین اقتدار و امنیت سیاسی، بیش‌تر گسترش یافت. از این‌رو، شهرها در عهد سامانیان رشد کردند و کار صنعت و کشاورزی رونق یافت و رفاه اقتصادی؛ یعنی مهم‌ترین ویژگی شهرنشینی در این دوره پدید آمد. فرهنگ‌دوستی و پشتیبانی امیران و وزیران دانش‌مند این عهد، موجب جذب و پرورش ادیبان، دانش‌مندان و هنرمندانی شد که فزونی‌شان در این روزگار همه خاورشناسان را به تحسین وامی‌دارد و از آن با عنوان «رنسانس فرهنگی» یاد می‌کنند. سامانیان توانستند با بهره‌گیری از همه نیروهای موجود در این سرزمین و به پشتوانه روح معنویت ایرانی، دگرگونی مهمی در زمینه‌های فرهنگی به‌وجود آورند؛ پدیده‌ای که پی‌آمدهایش تا قرن‌ها پس از آن نیز ماند و هنوز ماندگار است.

## کتاب‌نامه

۱. ابن‌اثیر، عزالدین علی (بی‌تا)، *الکامل*، ترجمه عباس خلیلی، تهران، انتشارات کتب ایران.
۲. ابن‌اسفندیار (۱۳۶۶)، *تاریخ طبرستان*، تصحیح عباط اقبال، چاپ دوم، تهران، پدیده خاور.
۳. ابن‌الفراء (۱۳۶۳)، *رسل الملوک* (سفیران)، ترجمه پرویز اتابکی، تصحیح صلاح‌الدین منجد، تهران، انتشارات آموزش انقلاب اسلامی.
۴. ابن‌حوقل (۱۳۴۵)، *صورة الارض*، ترجمه دکتر جعفر شعار، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
۵. ابن‌فضلان (۱۳۴۵)، *سفرنامه*، ترجمه ابوالفضل طباطبایی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
۶. ارناسکی (۱۳۵۸)، *مقدمه فقه اللغة ایرانی*، ترجمه کریم کشاورز، تهران، انتشارات پیام.
۷. اشیپولر، برتولد (۱۳۶۴)، *تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی*، ترجمه جواد فلاطوری، چاپ دوم، تهران، علمی و فرهنگی.
۸. اصطخری، ابواسحاق (۱۳۶۸)، *مسالك و ممالک*، به همت ایرج افشار، چاپ سوم، تهران، علمی و فرهنگی.
۹. اصفهانی، ابوالفرج (بی‌تا)، *مقاتل الطالبین*، ترجمه رسولی محلاتی، تهران، کتاب‌فروشی صدوق.
۱۰. بارتولد، و.و (۱۳۷۶)، *تاریخ ترک‌های آسیای میانه*، ترجمه دکتر غفار حسینی، تهران، انتشارات توس.
۱۱. — (۱۳۵۰)، *آبیاری در ترکستان*، ترجمه کریم کشاورز، تهران، دانش‌گاه تهران.
۱۲. — (۱۳۵۷)، *جایگاه مناطق اطراف دریای خزر در تاریخ جهان اسلام*، ترجمه لیلا رین شه، تهران، پژوهش‌گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۱۳. — (۱۳۶۶)، *ترکستان‌نامه*، ترجمه کریم کشاورز، چاپ دوم، تهران، انتشارات آگاه.
۱۴. باسورث، ادmond کلیفورد (۱۳۵۶)، *تاریخ غزنویان*، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیرکبیر.
۱۵. برتلس، آ (۱۳۷۴)، *تاریخ ادبیات فارسی*، ترجمه سیروس ایزدی، تهران، هیرمند.





۱۶. بروکلیمان، کارل (۱۳۴۶)، *تاریخ دول و ملل اسلامی*، ترجمه هادی جزایری، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۱۷. بلنیتسکی (۱۳۷۱)، *خراسان و ماوراءالنهر*، ترجمه پرویز ورجاوند، چاپ دوم، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۱۸. بی‌نا (۱۳۶۱)، *حدودالعالم*، به کوشش منوچهر ستوده، تهران، طهوری.
۱۹. بی‌نا (۱۳۶۶)، *تاریخ سیستان*، تصحیح ملک‌الشعرای بهار، چاپ دوم، تهران، پدیده خاور.
۲۰. پتروشفسکی، ا.پ (۱۳۵۹)، *ایران در سده‌های میانه*، ترجمه سیروس ایزدی و حسین تحویلی، تهران، دنیا.
۲۱. ترابی طباطبایی، سید جمال و منصوره وثیق (۱۳۷۳)، *سکه‌های اسلامی ایران*، تبریز، مهد آزادی.
۲۲. ثعالبی، عبدالملک بن محمد بن اسماعیل (۱۳۶۸)، *غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم*، ترجمه محمد فضائلی، تهران، نقره.
۲۳. حاکم نیشابوری (۱۳۷۵)، *تاریخ نیشابور*، ترجمه خلیفه نیشابوری، تصحیح شفیعی کدکنی، تهران، آگه.
۲۴. خواندمیر، غیاث‌الدین (۱۳۶۲)، *تاریخ حبیب‌السیر*، به کوشش محمد دبیر سیاقی، چاپ سوم، تهران، خیام.
۲۵. رایس، تامارا تالبوت (۱۳۷۲)، *هنرهای باستانی آسیای مرکزی تا دوره اسلامی*، ترجمه رقیه بهزادی، انتشارات تهران.
۲۶. ریپکا، یان (۱۳۵۴)، *تاریخ ادبیات ایران*، ترجمه عیسی شهبابی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۲۷. زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۷۷)، *تاریخ مردم ایران*، چاپ پنجم، تهران، امیرکبیر.
۲۸. زیدان، جرجی (۱۳۵۶)، *تاریخ تمدن اسلام*، ترجمه علی جواهر کلام، چاپ پنجم، تهران، امیرکبیر.
۲۹. سرفراز، علی‌اکبر و فریدون آوزرمانی (۱۳۸۰)، *سکه‌های ایران*، چاپ دوم، تهران، سمت.



۳۰. صفا، ذبیح‌الله (۱۳۵۶)، *تاریخ ادبیات در ایران*، چاپ پنجم، تهران، امیرکبیر.
۳۱. طبری، محمد بن جریر (۱۳۷۳)، *تاریخ طبری*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ چهارم، تهران، اساطیر.
۳۲. عبدالله یف، سعدالله (۱۳۷۸)، *امیر اسماعیل سامانی*، تهران، مجمع سامانیان.
۳۳. فرای، ریحاردنلسون (۱۳۶۵)، *بخارا، دست‌آورد قرون وسطا*، ترجمه محمود محمودی، چاپ دوم، تهران، علمی و فرهنگی.
۳۴. — (۱۳۶۳)، *عصر زرین فرهنگ ایران*، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران، سروش.
۳۵. — و دیگران (۱۳۸۱)، *تاریخ ایران از فروپاشی ساسانیان تا آمدن سلجوقیان*، ترجمه حسن انوشه، چاپ پنجم، تهران، امیرکبیر.
۳۶. کرمر، جوئل (۱۳۷۵)، *احیای فرهنگی در عهد آل‌بویه*، ترجمه محمد سعید حنایی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
۳۷. گردیزی، ابوسعید (۱۳۶۳)، *تاریخ گردیزی*، به کوشش عبدالحی حبیبی، تهران، دنیای کتاب.
۳۸. گریشمن، رومن (۱۳۷۹)، *ایران از آغاز تا اسلام*، ترجمه محمد معین، چاپ دوازدهم، تهران، علمی و فرهنگی.
۳۹. لمبتن. آ. (۱۳۸۲)، *تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران*، ترجمه یعقوب آژند، چاپ دوم، تهران، نی.
۴۰. مایلز، ج. ک. (۱۳۸۱)، *سکه‌شناسی (تاریخ ایران از فروپاشی ساسانیان تا آمدن سلجوقیان)*، تهران، امیرکبیر.
۴۱. مظاهری، علی (۱۳۷۳)، *جاده ابریشم*، ترجمه ملک ناصر نوبان، تهران، پژوهش‌گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۴۲. مقدسی، ابوعبدالله (۱۳۶۱)، *احسن‌التقاسیم فی معرفة الاقالیم*، ترجمه علی‌نقی منزوی، تهران، مؤلفان و مترجمان ایران.
۴۳. نرشخی، ابوبکر ( )، *تاریخ بخارا*، به کوشش مدرس رضوی، چاپ دوم، تهران، انتشارات توس.
۴۴. هروی، جواد (۱۳۸۰)، *تاریخ سامانیان عصر طلایی ایران بعد از اسلام*، تهران، امیرکبیر.

۴۵. هونکه، زیگرید (۱۳۸۳)، *فرهنگ اسلام در اروپا*، ترجمه مرتضی رهبانی، چاپ ششم، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۴۶. هیل، درک و اولگ گرابر (۱۳۷۵)، *معماری و تزئینات اسلامی*، ترجمه مهرداد وحدتی دانشمند، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
۴۷. شفق، اسماعیل (۱۳۷۸)، «رشد مناسبات اقتصادی و اجتماعی در دوره سامانیان»، *مشکات*، ش ۶۲-۶۵.





## جغرافیای تاریخی سمرقند و بخارا

### حبیب زمانی محبوب\*

#### چکیده

سمرقند و بخارا، از شهرهای هویت‌دار و حادثه‌ساز شرق اسلامی‌اند که در درازنای تاریخ برجسته خود فراز و نشیب‌های گوناگون را پیموده و تاریخ و ادب از آنها به افتخار یاد کرده‌اند. این دو شهر بزرگ از مهم‌ترین شهرهای ماوراءالنهر به شمار می‌روند که همواره با اسطوره‌ها و تاریخ ایران همراه بوده و شاعران، عالمان و دانش‌مندان نام‌دار پارسی‌زبان فراوانی در دامن خود پرورده‌اند.

بی‌گمان، شناخت بهتر و روشن‌تر ویژگی‌های طبیعی و جغرافیایی و پیشینه تاریخی این شهرها، زمینه درک بهتر دگرگونی‌های سیاسی - اجتماعی و اقتصادی آنها را فراهم خواهد آورد. این پژوهش با ارزیابی جغرافیای تاریخی سمرقند و بخارا، اهمیت سیاسی، فرهنگی و تاریخی آنها را برمی‌رسد.

#### کلیدواژگان

بخارا، سمرقند، ماوراءالنهر، جغرافیای فرهنگی - مذهبی، تاریخ ایران.

\* کارشناس ارشد تاریخ.



## درآمد

اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل ما را

به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را<sup>۱</sup>

سمرقند و بخارا، دو شهر بزرگ ماوراءالنهر بودند. سرزمین ماوراءالنهر که میان رودهای جیحون و سیحون قرار داشت در نقشه جغرافیای سیاسی امروز، آسیای مرکزی خوانده می‌شود. این دو شهر در تقسیم‌بندی جغرافیایی، بخشی از ایالت سغد به شمار می‌آمدند. ایالت سغد (سغدیانیای باستانی)، سرزمینی خرم و حاصل‌خیز میان آن دو رود و مهم‌ترین ایالت ماوراءالنهر بود و به باور بسیاری از جغرافی‌دانان، از جنات اربعه<sup>۲</sup> و از زیباترین و مصفا‌ترین جاهای دنیا شمرده می‌شد.<sup>۳</sup>

این دو شهر در گذشته پاره‌ای از سرزمین گسترده ایران به شمار می‌رفتند و هم‌بستگی فرهنگی و تاریخی آنها را با ایران نمی‌توان انکار کرد. گرچه آن سامان بیش از یک قرن پیش از حوزه اقتدار سیاسی ایران بیرون رفته، پیوندهای فرهنگی و تاریخی مردمانش با ایرانیان برجای مانده است. این پیوند تنگاتنگ تاریخی و جغرافیایی، ضرورت سامان‌دهی پژوهشی مستقل را در این باره اثبات می‌کند. این نوشتار، به نقل از منبع‌های معتبر و آثار جغرافی‌دانان پیشین، از وجه تسمیه، پیشینه و اهمیت تاریخی و فرهنگی و توابع و نواحی سمرقند و بخارا گزارش می‌دهد.

## بخارا

این شهر از آبادترین و مهم‌ترین شهرهای ماوراءالنهر شمرده می‌شد؛ به‌گونه‌ای که هنگام فتوحات اعراب، اهمیت سیاسی و اقتصادی‌اش بیش از دیگر شهرهای این سرزمین و در عصر اسلامی سال‌ها «دارالاماره» بود و همین ویژگی موجب شد که جایگاه تاریخی خود را نگاه دارد.

هرچند بیش‌تر شهرهای ماوراءالنهر با آمدن اسلام رشد کردند، هیچ‌یک از آنها به عظمت و اهمیت بخارا نرسیدند. پیدایی مدرسه‌ها و مراکز علمی در بخارا، آن را به اوج

۱. دیوان حافظ.

۲. غوطه دمشق، نهر ابله بصره، شعب بوان فارس و سغد سمرقند را «جنات اربعه» می‌گویند.

۳. رک: محمد بن حوقل، *سفرنامه* (ایران در صورۃ الارض)، ص ۲۱۰؛ عمادالدین اسماعیل ابوالفداء، *تقویم البلدان*، ص ۵۵۷؛ ابواسحاق ابراهیم اصطخری، *ممالک و ممالک*، ص ۲۲۶.

برتری رساند و از این‌رو، در دوره تاریخی ویژه‌ای «قبة الاسلام» خوانده و به زادگاه فرهنگ و تمدن ایرانی - اسلامی بدل شد.<sup>۱</sup>

#### الف) وجه تسمیه

منابع تاریخی و جغرافیایی گذشته به نام‌های گوناگونی از بخارا یاد کرده و هر یک از مورخان و جغرافی‌دانان، درباره وجه تسمیه آن چیزی گفته‌اند. برای نمونه، برخی از این منابع نام اصلی بخارا را «بومجکت<sup>۲</sup>» یا «نموجکت<sup>۳</sup>»، «لمجکت<sup>۴</sup>» و «بمجکت<sup>۵</sup>» می‌دانند. بمجکت بر پایه بررسی نقشه‌های اسلامی دوران گذشته، به ارگ گفته می‌شده است.<sup>۶</sup> برخی از تاریخ‌دانان بمجکت را مرکز بخارا خوانده‌اند.<sup>۷</sup> چینیان در قرن پنجم پیش از میلاد، این شهر را «نومی» می‌خواندند. شاید این نام شکل مخفف نومجکت باشد. یاقوت حموی، جغرافی‌دان بزرگ اسلامی در این باره می‌نویسد: «وجه تسمیه این شهر (بخارا) را هر چند تجسس کردم، نیافتم».<sup>۸</sup> تاریخ بخارا و آثار البلاد با استناد به حدیثی از پیامبر 6 درباره این شهر، نام اصلی آن را «فاخره» دانسته‌اند که در گذر زمان به بخارا بدل گشته است.<sup>۹</sup> یاقوت حموی نیز در این باره می‌گوید که ایوب پیامبر به بخارا رسید و اهل بخارا از او به خوبی پذیرایی کردند و او نیز در حق مردمان این شهر دعایی کرد و از این‌رو، این شهر به فاخره ملقب شد.<sup>۱۰</sup>

برخی از محققان نیز برآنند که ریشه بخارا، واژه بودایی ویهارا (Vihara) است.<sup>۱۱</sup> این واژه سانسکریتی به دیرهای بودایی گفته می‌شد و بخارا به دلیل وجود دیرهای بودایی فراوانش چنین نام گرفت. گمان می‌رود که این نظریه به حقیقت نزدیک‌تر باشد.<sup>۱۲</sup>

۱. دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۱، ص ۴۲۸.

۲. محمد بن حوقل، همان، ص ۲۱۰؛ ابواسحاق ابراهیم اصطخری، همان، ص ۲۳۹.

۳. ابو عبدالله محمد بن احمد مقدسی، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ج ۲، ص ۴۰۵.

۴. احمد بن محمود المدعو بمعین الفقراء، تاریخ ملازاده در ذکر مزارات بخارا، ص ۴.

۵. عظاملک جوینی، تاریخ جهانگشای، ج ۱، ص ۷۶.

۶. ابواسحاق ابراهیم اصطخری، همان، ص ۲۲۹.

۷. محمد بن حوقل، همان، ص ۲۱۰.

۸. شهاب‌الدین ابی عبدالله یاقوت الحموی، معجم البلدان، ج ۱، ص ۳۵۳.

۹. زکریا محمد بن محمود قزوینی، آثار البلاد و اخبار العباد، ص ۵۸۷؛ ابوبکر محمد بن جعفر نرشی، تاریخ بخارا،

ص ۳۱.

۱۰. یاقوت حموی، همان، ص ۲۷۴.

۱۱. فیتالی نومکین، بخاری، ص ۲۱.





عظاملک جوینی نیز در وجه تسمیه بخارا می‌نویسد:

... و اشتقاق بخارا از بخار است که به لغت مغان، مجمع علم باشد و این لفظ به لغت بت‌پرستان اَیغور و خُتای نزدیک است که معابد ایشان را که موضع بتان است، بخار گویند.<sup>۲</sup>

صاحب برهان قاطع نیز درباره واژه بخارا می‌گوید:

شهری است مشهور از ماوراءالنهر و مشتق از بخارست؛ به معنی بسیار علم و چون در آن شهر علما و فضلا بسیار بوده‌اند، بنابراین بدین نام موسوم شده است.<sup>۳</sup>

گسترده‌ترین سخنان درباره نام‌های این شهر، در تاریخ بخارا گنجدیده است. نویسنده این کتاب نیز در بخش «اسامی بخارا» می‌نویسد:

احمد بن محمد بن نصر می‌گوید که نام‌های بخارا بسیار زیاد است و در کتاب خویش نیم‌جکت آورده است و باز در جای دیگر دیدم بومسکت آورده است و به جای دیگر به تازی نبشته است. مدینه الصفریه؛ یعنی شارستان روئین و به جای دیگر به تازی مدینه التجار؛ یعنی شهر بازرگانان و نام بخارا از آن همه معروف‌تر است و هیچ شهر خراسان را چندین نام نیست و به حدیثی نام بخارا فاخره آمده است.<sup>۴</sup>

#### (ب) پیشینه تاریخی

بخارا پیشینه تاریخی بسیار کهنی دارد و از نخستین منطقه‌هایی است که قوم‌های بیابان‌گرد آن سوی جیحون در آن‌جا ماندند و یک‌جانشینی را آغاز کردند. دانسته‌های اندک و ناچیزی درباره تاریخ این شهر پیش از اسلام یافت می‌شود. هنوز جاهای مانده از عصر حجر قدیم در واحه بخارا کشف نشده است، اما این مسئله بر نبودن انسان در این سرزمین در این دوره دلالت نمی‌کند؛ زیرا چیزهایی از عصر مفرغ در این ناحیه به دست آمده است. برای یافتن «مساکن قدیم» در آن‌جا، حفاری‌های بسیار عمیقی باید صورت پذیرد که با توجه به قرار داشتن آنها در زیر واحه‌های مشروب، این کار به سختی سامان می‌یابد. به هر روی، محققان بخارا را از هزاره‌های پیش از میلاد (دوران پیش از تاریخ) مسکونی می‌دانند.<sup>۵</sup>

۱. احمد رنجبر، خراسان بزرگ، ص ۴۳.

۲. عظاملک جوینی، همان، ص ۷۶.

۳. محمد حسین بن خلف تبریزی (برهان)، برهان قاطع، ج ۲، ص ۱۱۶۵.

۴. ابوبکر محمد بن جعفر نرشنخی، همان، ص ۳۰.

۵. ریچارد. ن. فرای، بخارا دست‌آورد قرون وسطا، همان، ص ۱۹.



برخی از خاورشناسان مانند بارتولد تأکید می‌کنند که بخارا به‌رغم بسیاری از شهرهای این منطقه، همواره در همین جای کنونی بوده و بر اثر گذشت زمان، مکانش تغییر نیافته است.<sup>۱</sup> بر پایه گفته برخی از محققان پیشین‌تر از او، نام بخارا در منبع تاریخی سفرنامه هیسوان تسانگ (۶۳۰ م)، جهان‌گرد بودایی مذهب چینی آمده<sup>۲</sup>، اما اوستا که منبعی کهن درباره شهرهای باستانی شمرده می‌شود، نامی از آن نیاورده و تنها از ایالت سغد نام برده است. داستان‌های اسطوره‌ای، بخارا را از شهرهای مهم این دوران خوانده‌اند.

گرچه ناحیه ماوراءالنهر از دوران هخامنشیان (۳۳۰-۵۵۹ ق.م) به صحنه تاریخ آمده، نام واحه بخارا نه در کتیبه بیستون گنجیده و نه هردوت از آن یاد کرده است. البته مدارک و آثار فراوانی در این روزگار درباره اقتدار حکومت هخامنشیان (ساتراپ سغدیانان) در آن‌جا وجود دارد. بر پایه منابع تاریخی، اسکندر و جانشینان وی (۲۵۰-۳۳۰ ق.م) نیز سال‌ها بر بخارا حکم راندند و آن را به فرمان‌پذیری سیاسی خود واداشتند.<sup>۳</sup>

کتیبه‌های بودایی که باستان‌شناسان کشفشان کرده‌اند نیز از فراگیری قدرت کوشانیان<sup>۴</sup> در بخارا حکایت می‌کند. کهن‌ترین آثار مربوط به سکونت انسان در ناحیه بخارا نیز تا کنون از همین دوره بوده و گرچه بخارا از گذشته پیشینه فرهنگی و اقتصادی داشته، از اواخر قرن پنجم میلادی رونق یافته و به یکی از شهرهای مهم منطقه بدل شده است؛ هنگامی که هفتالیان (۴۵۰-۵۶۳ م) به این ناحیه دست یافتند. بخارا در آن روزگار نومجکث خوانده می‌شد. هفتالیان بر واحه بخارا و بخش گسترده حوزه جغرافیایی فرهنگی شرق ایران حکم راندند. ترکان نیز چندی (اواسط قرن ششم میلادی) واحه بخارا را به قلمرو خود پیوستند، اما قدرت واقعی این سرزمین در دست حکمرانان محلی (بخاراخده<sup>۵</sup>) بود.

بخاراخده‌ها تا دوره اسلامی حکومت کردند و تسلط عربان نیز بر بخارا مانند تسلط ترکان بود؛ یعنی آنان نیز به همت فرمان‌روایان محلی (بخاراخده‌ها) بر این سرزمین

۱. واسیلی ولادیمیرچ بارتولد، *ترکستان‌نامه*، ج ۱، ص ۲۴۰.

۲. ریچارد نلسون فرای، همان، ص ۲۴.

۳. همان، ص ۳۰.

۴. کوشان‌ها گروهی از قبایل یوئه‌چی بودند که پس از یکی شدن، امپراتوری نیرومندی پدید آوردند. امپراتوری کوشانیان نزدیک به سه قرن (اول تا چهارم میلادی) بر بخش مهمی از آسیای مرکزی و افغانستان حکم راند.

۵. ابوبکر محمد بن جعفر نرشخی، همان، ص ۱۵۹.



حکم راندند.<sup>۱</sup> بخارا پس از ورود اسلام به این منطقه به یکی از مهم‌ترین مراکز تمدن اسلام بدل شد. این سرزمین در روزگار حکومت سامانیان (۳-۵۴ / ۲۷۹-۳۸۹ ق) به اوج رونق خود رسید و در آن زمان، پایتخت قلمرو سامانیان به شمار رفت. بخارا تا زمان مغولان، شکوه و عظمتش را نگاه داشت، اما پس از فتنه مغول (۶۱۶ ق)، این شهر و بخش مهمی از آثار بزرگ آن و هزاران جلد از کتاب‌های دانش‌مندان ایرانی نیز طعمه غارت و چپاول چنگیز و یاران او<sup>۲</sup> و در آتش جهل و کینه مغولان خاکستر شد و یک قرن در خرابی و نکبت ماند. *سفرنامه* ابن بطوطه، سیاح معروف رومی که در قرن هشتم از بخارا گذشت، این سخن را تأیید می‌کند.<sup>۳</sup> بخارا در این یک قرن به شهری متروک و بدون فعالیت بدل شد، اما پادشاهان تیموری پس از قدرت یافتن (۷۷۱-۹۱۶ ق) و برگزیدن سمرقند به پایتختی سلسله خود، به دلیل همسایگی این شهر با سمرقند، بدان توجه کردند. بخارا در روزگار آنان، دومین شهر و مرکز بازرگانی منطقه شد و به آبادانی روی نهاد. البته بخارا هیچ‌گاه آن شکوه پیشین را باز نیافت و چهره شکسته‌اش بهبود نیافت.<sup>۴</sup>

#### ج) توابع و بخش‌ها

بخارا توابع و روستاهای فراوانی داشت. *خُجاده*، *مَعکان*، *بَمَجکَث*، *طَواوِیس* و *زَنَدَنَه* شهرهای شناخته شده‌ای درون دیوار بخارا بودند، اما *طواوِیس* از دیگر شهرها مهم‌تر می‌نمود.<sup>۵</sup> نام باستانی *طواوِیس* «*ارقود*» است، اما عربان پس از رفتن بدان‌جا، نام *طواوِیس* را بر آن نهادند. نرشخی درباره دلیل این کار چنین می‌نویسد:

و دیگر *طواوِیس*، نام او ارقود است و در وی مردمان بوده‌اند با نعمت و تجمل [او از تجمل] هر کسی در خانه یکی دو *طواووس* می‌داشته‌اند و عرب پیش از این *طواووس* ندیده بوده‌اند. چون در آنجا *طواووس* بسیار دیدند؛ آن دیه را «ذات *الطواوِیس*» نام کردند و نام اصلی او برخاست و بعد از آن ذات را نیز رها کردند و *طواوِیس* گفتند.<sup>۶</sup>

۱. احمد رنجبر، همان، ص ۴۸.

۲. خواجه رشیدالدین فضل الله، *جامع التواریخ*، ص ۳۵۹.

۳. شرف‌الدین ابوعبدالله محمد بن عبدالله طنجی (ابن بطوطه)، *سفرنامه*، ص ۴۱۴.

۴. دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۱، ص ۴۲۸.

۵. ابوعبدالله محمد بن احمد مقدسی، همان، ص ۳۸۶.

۶. ابوبکر محمد بن جعفر نرشخی، همان، ص ۱۷.



طواویس بر پایه منابع تاریخی بازار معروفی داشته که هر سال نزدیک به ده روز برقرار بوده است و مردم بسیاری از سراسر ماوراءالنهر برای داد و ستد کالا و تجارت به آن جا می‌رفته‌اند.<sup>۱</sup> زندنه در عصر سامانیان به بافتن نوعی پارچه به نام «زندنیچی» معروف بود و کارگاه‌های منطقه در بافتن این پارچه ذوق و سلیقه‌ای ویژه‌ای به کار می‌بردند. این محصول به خارج از ایران حتی هندوستان نیز برده می‌شد و بهای آن با دیبا برابر بود و پادشاهان آن را بسیار می‌خواستند.<sup>۲</sup>

رامتین و بیکند نیز از شهرهای مهم پیرامون بخارا بودند. بیکند از مهم‌ترین منطقه‌های تجاری و بازرگانی شمرده و «مدینه‌التجار» خوانده می‌شد.<sup>۳</sup> مورخان، شمار رباط‌های فراوان این شهر و محراب زیبای مسجد جامع آن را در سرتاسر ماوراءالنهر بی‌همتا دانسته‌اند.<sup>۴</sup> رامتین نیز از دید پیشینه، جایگاهی ویژه داشت و به گفته نرشخی، پایتخت زمستانی امیران بخارا به شمار می‌رفت.<sup>۵</sup>

#### د) اهمیت تاریخی و فرهنگی

بخارا در درازنای تاریخ از مهم‌ترین شهرهای ایالت سغد و ناحیه ماوراءالنهر بوده و کشف‌های باستان‌شناسان این دعوی را اثبات کرده است. همه مورخان و جغرافی‌دانان پیشین نیز به اهمیت تاریخ شهر بخارا اعتراف کرده‌اند؛ چنان‌که اصطخری آن را «دارالملک» همیشگی ماوراءالنهر خوانده است: «... و به هر وقت سرای امارات بخارا بوده است».<sup>۶</sup>

بخارا از روزگاران پیش از اسلام نیز مهم شمرده می‌شد و جایگاه فرهنگی آن، اهمیت تاریخی‌اش را نیز حفظ می‌کرد. مردمان این ناحیه از گذشته دور دارای تمدن بوده‌اند. کاوش‌های باستان‌شناسان و بررسی‌های تاریخی در این سال‌ها، این گفته را تأیید می‌کند. البته بخارا پس از ورود اسلام بدان جا و در دوران اسلامی رشد کرد و در گسترش تمدن

۱. همان، ص ۱۸؛ ابوالقاسم ابن احمد جیهانی، *اشکال العالم*، ص ۱۸۵؛ محمد بن حوقل، همان، ص ۲۱۶.

۲. ابوبکر محمد بن جعفر نرشخی، همان، ص ۲۱.

۳. عبیدالله بن عبدالله بن خردادبه، *المسالك و الممالک*، ص ۲۲؛ ابوبکر محمد بن جعفر نرشخی، همان، ص ۲۶.

۴. همان، ص ۲۵؛ بی‌نا، *حدود العالم من المشرق الى المغرب*، ص ۳۳۰؛ ابواسحاق ابراهیم اصطخری، همان، ص ۲۴۵.

۵. ابوبکر محمد بن جعفر نرشخی، همان، ص ۲۳.

۶. دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۱، ص ۴۳۰.

۷. ابواسحاق ابراهیم اصطخری، همان، ص ۲۳۹.



اسلامی بسیار تأثیر گذارد و به یکی از مراکز مهم فرهنگی، سیاسی و اقتصادی جهان اسلام بدل گشت.<sup>۱</sup>

پس از برگزیده شدن بخارا به پایتختی سلسله سامانیان، زمینه رشد و پیشرفت برای دانش‌مندان و فاضلان فراهم آمد؛ چنان‌که مدرسه‌ها و مکتب‌های این شهر، شهره آفاق شدند. دانش‌مندان و علما در این دوره از شرق جهان اسلام به بخارا سفر می‌کردند. ابومنصور ثعالبی در *تیممة الدهر* می‌گوید که بخارا ادیبان و عالمان فراوانی به سوی خود جلب می‌کرد. این شهر در دامان خود به اندازه‌ای ادیب، شاعر، عالم و دانش‌مند پرورید که برخی از نویسندگان دوره‌های بعد، آثاری به انگیزه گردآوری و یادآوری نام آنان پدید آوردند.<sup>۲</sup> بخارا پس از روی آوردن دانش‌مندان بدان جا و رونق یافتن مراکز علمی‌اش، به اندازه‌ای از رشد و تعالی رسید که در بلاد شرق به قبة الاسلام ملقب شد<sup>۳</sup> و به گفته ثعالبی «مجمع عظمت و کعبه کشور و محل اجتماع مردان روزگار» گردید.<sup>۴</sup> این شهر را مهد اسلام<sup>۵</sup> و مدینة السلام<sup>۶</sup> نیز خوانده‌اند.

روزگار سامانیان، دوره طلایی بخارا به شمار می‌رود، اما این شهر پس از منقرض شدن این سلسله نیز اهمیتش را از دست نداد. برای نمونه، عطاملک جوینی، مورخ نام‌دار قرن هفتم هجری، سال‌ها پس از انقراض آنان، بخارا را چنین توصیف می‌کند:

بخارا از بلاد شرقی قبه اسلام است و در میان آن نواحی به مثابت مدینة السلام. سواد آن به بیاض نور علما و فقها آراسته و اطراف آن به طرف معالی پیراسته و از قدیم باز در هر قرنی مجمع تحایر علمای هر دین آن روزگار بوده است.<sup>۷</sup>

بخارا در دوره‌های گوناگون تاریخی تا پیش از حضور سیاسی روس‌ها در آسیای میانه، به دلیل وجود مراکز مختلف علوم دینی در آن، با نام «بخارای شریف» شناخته می‌شد.

۱. دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، همان، ص ۴۵۳.

۲. ر.ک: ابومنصور عبدالملک بن محمد بن اسماعیل الثعالبی، *تیممة الدهر فی محاسن اهل العصر*، ج ۴.

۳. احمد رنجبر، همان، ص ۶۰.

۴. الثعالبی، همان، ص ۱۰۱.

۵. اراز محمد سارلی، *ترکستان در تاریخ*، ص ۲۶.

۶. احمد بن فضلان، *سفرنامه*، ص ۱۶۳.

۷. عطاملک جوینی، همان، ص ۷۵.

## ه) آبادانی و رونق

جغرافی‌دانان قدیم، در آثار خود اندکی درباره اوضاع اقتصادی بخارا، نوع معیشت، وضع بازارها و صادرات و واردات آن سخن گفته‌اند، اما دو شهر سمرقند و بخارا به دلیل برخورداری‌شان از جایگاه مناسب و مساعد راه‌بردی و اقلیمی، همواره از رونق اقتصادی بسیاری بهره‌مند بودند. بخارا از آب و هوای بسیار خوب و رودخانه زرافشان (جیحون) نیز سود می‌برد و از این‌رو، شهری بسیار سرسبز و باصفا بود.<sup>۱</sup> این شهر خاک حاصل‌خیزی داشت بوده و رود سغد مرتع‌ها و مزرعه‌های آن را سیراب می‌کرد و بنابراین، کشاورزی در آن‌جا بسیار رواج یافت.

صاحب *حدود العالم* درباره آبادانی بخارا می‌نویسد: «بخارا شهری بزرگ است و آبادان‌ترین شهری است اندر ماوراءالنهر و مستقر ملک شرق است»<sup>۲</sup>. اصطخری نیز در وصف بخارا چنین می‌گوید: «در همه اقلیم‌ها هیچ جایگاه خوش‌تر و با نزهت‌تر از ماوراءالنهر نیست؛ به‌خاصه بخارا و اگر کسی به قهندز بخارا بر شود چندان کی چشم کار کند جز سبز هیچ چیز نبیند»<sup>۳</sup>.

یاقوت در *معجم البلدان* حدیثی از پیامبر درباره بخارا می‌آورد. ایشان افزون بر وعده دادن مسلمانان به فتح بخارا، زیبایی‌ها و سرسبزی این شهر را توصیف می‌کنند.<sup>۴</sup> ابن‌حوقل نیز که به بسیاری از بلاد اسلامی سفر کرد، در *صورة الارض* می‌گوید که در میان سرزمین‌های اسلامی، شهری با صفاتر و زیباتر از بخارا ندیده است.<sup>۵</sup> او می‌نویسد:

میوه‌های بخارا، سالم‌ترین و لذیذترین میوه‌های ماوراءالنهر است و حاصل‌خیزی بخارا به اندازه‌ای است که اگر کسی به قدر یک جریب زمین داشته باشد زندگی او با گروهی از منسوبان و خانواده وی تأمین خواهد شد.<sup>۶</sup>

گستره و شمار مردمان بخارا نیز در منطقه بی‌نظیر بود؛ چنان‌که بیش‌تر جغرافی‌دانان مسلمانی که از این شهر بازدید کرده‌اند، به این مطلب پرداخته‌اند.<sup>۱</sup> برای نمونه، جیهانی در

۱. قحطان عبدالستار الحدیثی، *اریاع خراسان الشهبيرة*، ص ۴۵۹.

۲. *حدود العالم من المشرق الی المغرب*، همان، ص ۳۲۱.

۳. ابواسحاق ابراهیم اصطخری، همان، ص ۲۳۰.

۴. یاقوت حموی، همان، ص ۳۵۴.

۵. محمد بن حوقل، همان، ص ۳۲۹.

۶. همان، ص ۲۱۵.





این باره می‌گوید: «در همه خراسان و ماوراءالنهر، هیچ شهر انبوه‌تر از مردم و عمارت چون بخارا نباشد»<sup>۲</sup>. دهخدا نیز در لغت‌نامه زیر مدخل «بخارا» چنین می‌نویسد: «... گویند که بخارا در زمان پیشین چنان شهر عظیم بود که در عالم از آن نیکوتر کم‌تر بود»<sup>۳</sup>.

#### و) اهمیت اقتصادی و تجاری

بخارا به دلیل جایگاه جغرافیایی مناسب؛ یعنی قرار گرفتنش در مسیر راه ابریشم و وجود بازارهای فراوان در آن و بر اثر انبوهی جمعیتش، از رونق اقتصادی و تجاری ویژه‌ای برخوردار بود. بنابراین، افزون بر کشاورزی و دام‌داری، تجارت نیز در این شهر بسیار مهم شمرده می‌شد. دست‌آوردهای نفیس این شهر را تا شام و مصر و حتی روم می‌بردند و مسلمانان، بخارا را از همین روی «مدینه‌التجار» می‌خواندند. کارهای تجاری آن‌جا از دوره کوشانیان آغاز می‌شد. بخارا در همه دوره‌های تاریخی، شهری مهم برای عرضه کالاهای چین و آسیای غربی بود و کاروان‌هایی که از آسیای مرکزی می‌گذشتند، در این شهر اتراق می‌کردند.

روابط بازرگانی مردمان ماوراءالنهر با چینیان، در دوره امپراتوری کوشانیان بیش‌تر گسترش یافت و آیین بودا بر اثر این پیوندها به سرزمین چین راه یافت. قدرت‌یابی بازرگانان سغدی و چینی در پایانه قرن پنجم میلادی، موهبتی بزرگ بود؛ زیرا هنگامی که آنان بر بخشی گسترده‌ای از آسیای مرکزی و ماوراءالنهر حاکم شدند، امنیت راه‌های کاروان‌رو (گذرگاه کالاهای تجاری مناطق دوردست) و اهمیت تجاری بخارا افزون‌تر شد<sup>۴</sup>. بخارا بازارهای فراوانی داشت که مهم‌ترین آنها را بازار معروف «ماخ» می‌توان برشمرد. این بازار را سالانه دو بار برپا می‌کردند و در آن، بُت خرید و فروش می‌شد<sup>۵</sup>. نرشخی در تاریخ بخارا می‌نویسد:

به بخارا [بازاری بوده است که آن را بازار ماخ روز خوانده‌اند، سالی دو بار؛ هر باری یک روز] بازار کردند و هر باری که بازار بود [در وی...] زیادت از پنجاه‌هزار درم بازرگانی شدی<sup>۱</sup>.

۱. ابواسحاق ابراهیم اصطخری، همان، ص ۲۳۹؛ محمد بن حوقل، همان، ص ۲۱۱.

۲. ابوالقاسم بن احمد جیهانی، همان، ص ۱۸۳.

۳. علی‌اکبر دهخدا، لغت‌نامه، ج ۳، ص ۳۸.

۴. ریچارد.ن. فرای، بخارا دست‌آورد قرون وسطا، همان، ص ۲۵.

۵. ابوبکر محمد بن جعفر نرشخی، همان، ص ۲۹.



ابن حوقل در سفرنامه‌اش درباره روش بازرگانی در بخارا می‌نویسد:

در اندرون و بیرون باروی شهر، بازارهای به هم پیوسته است که در مواقع معینی دایر می‌شوند و در آنها به داد و ستد چارپا و لباس و برده و کالاهای دیگر از قبیل روی و مس و ظروف و لوازم ذخیره‌ای می‌پردازند.<sup>۱</sup>

بازارهای کوچک چند روزه‌ای نیز در شهرها و توابع بخارا برگزار می‌کردند که مردمان و بازرگانان پیرامون برای خرید و فروش به آنها می‌آمدند. بازار معروف طواویس یکی از این بازارها بود که در آن کالاهای معیوب و کهنه می‌فروختند. بازاری ده‌روزه نیز در شرغ (یکی از روستاهای بخارا) در میانه زمستان باز می‌شد که بیش‌ترین کالای آن پوست گوسفند و چوب بود. هم‌چنین بازاری در یکی از دیگر توابع بخارا به نام دَرخَشِه وجود داشت که هر پانزده روز یک‌بار آن را برپا می‌کردند و در پایان سال بیست روز بر آن می‌افزودند و روز ۲۱ را نوروز می‌خواندند و کشاورزان اول سال را همان روز می‌شمردند و آن را نوروز کشاورزان می‌نامیدند.<sup>۲</sup>

کارهای صنعتی به‌ویژه بافندگی در بخارا پررونق بود. پارچه‌های ابریشمی، کتانی و پشمی که در این شهر و توابعش تولید می‌شد، از مهم‌ترین کالاهای بازرگانی به شمار می‌رفت. شادروان نیز که خواهان فراوانی داشت، از مهم‌ترین آثار صنعتی بخارا بود و بازرگانان بسیاری به داد و ستد آن می‌پرداختند. هر سال نماینده‌ای از سوی خلیفه بغداد می‌آمد و به جای خراج از این پارچه می‌برد. ابن حوقل درباره منسوجات بخارا می‌نویسد:

جامه‌های پنبه‌ای معروف به بخاری که سنگین و محکم بافته شده و مورد توجه عرب است و نیز فرش (جاجیم و گلیم) و جامه پشمی برای رختخواب که به نهایت زیباست و زیلو و سجاده محراب، در بخارا و نواحی آن تهیه می‌شود و به عراق و سایر جاها صادر می‌گردد.<sup>۳</sup>

هم‌چنین دستار، نمد، کاسه‌های مسین و پوست دباغی شده و طناب‌های کنف، از محصولات صادراتی روستاهای پیرامون بخارا بود.<sup>۴</sup>

۱. همان.

۲. محمد بن حوقل، همان، ص ۲۱۷.

۳. نرشخی، همان، ص ۵۲.

۴. همان.

۵. گی لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ص ۵۰۱.



## ز) هنر معماری

بخارا دارای آثار بدیع معماری با سبک و روش معماری ایرانی است و از این دید در جرگه گنجینه‌های ارزشمند و یادگارهای هنری معماران گمنام ایرانی جای می‌گیرد. سازمان علمی - فرهنگی ملل متحد (یونسکو)، در ۱۹۹۷ میلادی با توجه به آثار ارزشمند تاریخی بخارا، آن را در فهرست میراث تمدن جهانی گنجانده است. بیش از صد اثر معماری یگانه مانند مدرسه‌های علوم دینی، مسجدها، آرامگاه‌ها و کاروانسراهای زیبا در این شهر هست که ظرافت و هنر به کار رفته در آنها، هر بیننده‌ای را جادو می‌کند. بنای ارگ بخارا، ساختمان موزه، آرامگاه امیر اسماعیل سامانی، بنای لب حوض دیوان بیگی، مساجد میرزا الخ بیگ و نمازگاه، عمارت چهار منار و مجموعه ستاره ماه، نمونه‌هایی از زیبایی‌های بخارا هستند.

## ح) دانش دوستی مردمان بخارا

بخارییان، پیشینه فرهنگی بسیار غنی‌ای دارند و عالمان و دانش‌مندان فراوانی از این سرزمین برخاسته‌اند و دامن پر برکت این شهر آنان را پرورش داده است. مولانا در وصف بخارا می‌گوید:

این بخارا منبع دانش بود      پس بخاراییست هر کانش بود  
دمبدم در سوز بریان می‌شوم      هرچه بادا باد آن جا می‌روم  
گرچه دل چون سنگ خارا می‌کند      جان من عزم بخارا می‌کند<sup>۲</sup>

همه مورخان و جغرافی‌دانان پیشین از فضل و دانش مردمان بخارا یاد کرده‌اند. جیهانی در این باره می‌نویسد: «مردمان بخارا در ادب و فضل بهتر از جاهای دیگرند به ماوراءالنهر<sup>۳</sup>». مقدسی نیز در این باره می‌گوید:

توده مردم با فقه و ادبیات سر و کار دارند. داوطلب مرزبانی بسیار، نادان اندک است. آن جا پایگاه شاهان مسلمان و مرکز دانش‌مندان بسیار است. جزء دانش‌مند و تفسیردان اندرزگویی نکند.<sup>۴</sup>

ابن حوقل نیز در شناساندن اهل بخارا چنین می‌آورد:

۱. «مروری بر تاریخ شهر بخارا میراث تمدن جهانی آسیای میانه»، نشریه آبادی، ۱۳۸۱/۵/۲۳.
۲. جلال‌الدین محمد بلخی (مولوی)، مثنوی معنوی، دفتر سوم، ب ۳۸۰۶.
۳. ابوالقاسم بن احمد جیهانی، همان، ص ۱۸۵.
۴. ابو عبدالله محمد بن احمد مقدسی، همان، ج ۲، ص ۴۰۶.

مردم آن در ادب و دانش و فقه و دین‌داری و امانت و حسن سیرت و خوش‌معاملگی و کم‌ضرر بودن و نیکی رساندن و بخشش و پاکی نیت، به مردم سایر نواحی خراسان برترند.<sup>۱</sup>

## سمرقند

سمرقند از شهیرترین شهرهای سرزمین ماوراءالنهر و ایالت سغد و از پیشینه تاریخی درازی برخوردار است. قوم‌ها و قبیله‌های فراوانی مانند یونانیان (۳۲۸ ق.م)، هیاطله (۵ م)، ترکان (۵۵۷ م)، مغولان (۶۱۷ ق) و... به این شهر تاخته‌اند، اما به هر روی سمرقند مرکز نشر معارف اسلامی و مهد عالمان وارسته در درازنای قرون بوده و افراد برجسته‌ای به جهان اسلام فرستاده که آوازه برخی از آنان جهان‌گیر شده است.

### الف) وجه تسمیه

روایت‌های گوناگونی درباره واژه سمرقند و سبب نام‌گذاری آن وجود دارد و افسانه و واقعیت در این باره به هم آمیخته است. برخی از محققان سمرقند، را معرب «سمرکند» پهلوی و «مرکنده» یا «ماری کاندی» یونانی دانسته و برخی از آنان، سمران را نام عربی سمرقند خوانده‌اند.<sup>۲</sup> شماری از مورخان و جغرافی‌دانان نیز برآنند که فردی از ملوک یمن به نام شمر (شمر ابوکرب یا شمر بن افریقیس)، ناحیه کنونی سمرقند را تصرف و ویران کرد و از این‌رو، آن‌جا را شمرکند نامیدند؛ یعنی سرزمینی که شمر آن را ویران ساخت. این واژه به دلیل سنگینی‌اش رفته‌رفته به سمرقند بدل شد.<sup>۳</sup> حمدالله مستوفی در این باره می‌نویسد:

... و بعد از او (اسکندر) به عهد ملوک الطوائفی، سمر نامی از نسل تبع جهت خصومتی که با اهل این دیار افتادش، آن را خراب کرد و بکند؛ چنان‌که هیچ عمارتی برپای نگذاشت. سپس آن را سمرکند خواند، عرب معرب گردانید سمرقند گفتند.<sup>۴</sup>

صاحب برهان قاطع روایت دیگری درباره وجه تسمیه سمرقند نقل می‌کند:

۱. محمد بن حوقل، همان، ص ۲۱۷.

۲. ابوبکر محمد بن جعفر نرشخی، همان، ص ۲۰۶؛ یاقوت حموی، همان، ج ۳، ص ۲۴۶.

۳. همان؛ ابوبکر احمد بن اسحاق همدانی (ابن‌فقیه)، مختصر البلدان، ص ۱۷۶.

۴. حمدالله مستوفی قزوینی، نزهة القلوب، ص ۲۵۲.





سمرقند، معرب سمرکند است و معنی ترکیبی آن، ده سمر است و سمر نام پادشاهی بوده از ترک و ترکان. ده را کند گویند و این ده را او بنا کرده بوده است و به مرور زمان شهر شده است.<sup>۱</sup>

ابوطاهر خواجه سمرقندی در کتاب *سمریه* بیشتر در این باره سخن می‌گوید.<sup>۲</sup>

#### (ب) پیشینه تاریخی

سمرقند از شهرهای کهن و بسیار قدیمی آسیای مرکزی است و تاریخ بنای آن به گذشته‌ای دور بازمی‌گردد. اسناد و مدارک و آثار تاریخی نوشته شده در این شهر نیز از قرن‌های سوم و چهارم پیش از میلاد بازمانده است. مورخان درباره بنیادگذار سمرقند بسیار سخن گفته‌اند. برای نمونه، برخی از روایت‌ها آن را افراسیاب، قهرمان نیمه‌افسانه‌ای *شاهنامه* فردوسی دانسته‌اند.<sup>۳</sup> ادیب‌الممالک فراهانی در این باره می‌نویسد: «سمرقند را افراسیاب ساخته و آن‌جا را دارالملک خود قرار داده که به مرور خراب و ویران شده است»<sup>۴</sup>. نخستین بانی سمرقند به گفته قزوینی در *آثار السبلاد*، کیکاووس بن کیکاووس است.<sup>۵</sup>

برخی از مورخان و جغرافی‌دانان، *تُبِع* را سازنده سمرقند خوانده‌اند.<sup>۶</sup> جیهانی می‌نویسد: «سمرقند از بنای تبع است و نوشته‌اند که از صنایع یمن تا سمرقند هزار فرسنگ است»<sup>۷</sup>. ابن‌حوقل نیز می‌گوید: «برخی از مردم برآنند که تبع بانی شهر سمرقند است و ذوالقرنین آن را تکمیل کرده است»<sup>۸</sup>. اصطخری نیز چنین می‌نویسد: «من دروازه‌ای دیدم به سمرقند، روی در به آهن پوشیده و بر یک پاره از آن چیزی نبشته. از آنان پرسیدم. گفتند: این دروازه تبع نهادست و به زبان حمیری برین آهن نبشته است کی درّه صنعا تا سمرقند هزار فرسنگ است»<sup>۹</sup>.

۱. محمد حسین بن ضعف تبریز (برهان)، همان، ج ۱، ص ۷۴۷.

۲. ر.ک: ابوطاهر خواجه سمرقندی، *سمریه*، ص ۱۳۶ و ۱۳۷.

۳. فیتالی نومیکن، *سمرقند*، ص ۱۳.

۴. ادیب‌الممالک فراهانی، «آثار سمرقند»، *مجله ارمغان*، ش ۹، ص ۶۱۶.

۵. زکریا محمد بن قزوینی، همان، ص ۶۱۵.

۶. لقب پادشاهان یمن.

۷. محمد بن حوقل، همان، ص ۲۲۹؛ ابن‌فقیه همدانی، همان، ص ۱۷۶.

۸. ابوالقاسم بن احمد جیهانی، همان، ص ۱۸۷.

۹. محمد بن حوقل، همان، ص ۲۲۹.

۱۰. ابواسحاق ابراهیم اصطخری، همان، ص ۲۴۸.



برخی از جغرافی‌دانان نیز اسکندر (۳۳۰-۳۲۳ ق.م) را بنیادکننده این شهر دانسته‌اند.<sup>۱</sup> کهن‌ترین وصف موجود در پژوهش‌های تازه در این باره، نوشته ابن‌فقیه است که در آن به معرفی شهر سمرقند و حصارها و دروازه‌های آن می‌پردازد. وی اسکندر را بانی سمرقند دانسته است.<sup>۲</sup> یاقوت نیز چنین می‌گوید و می‌افزاید اسکندر دور سمرقند حصارهای بزرگ کشید و آن را به قلعه‌ای استوار بدل ساخت.<sup>۳</sup> جامع‌ترین مطلب درباره سازنده سمرقند، در سمریه آمده است. نویسنده این کتاب می‌گوید:

ابتدای عمارت قلعه این شهر از کیکاووس است و عمارت دوم از ملک تبع است و ملک تبع پادشاهی بود که در جانب ولایت یمن و عربستان بوده و این شهر را فتح کرده بوده است و عمارت سیم از آن ملک اسکندر است و ملک اسکندر بر دور قلعه سمرقند دیوار علی حده نهاده و آن را در حال «دیوار قیامت» می‌گویند و عمارت چهارم آن از امیر تیمور گورکان است.<sup>۴</sup>

محققان روسی هم‌روزگار که زمان پیدایی این شهر را ۵۳۰ پیش از میلاد می‌دانند، آیین دوهزار و پانصدمین سال تأسیسش را در ۱۹۷۰ میلادی برگزار کردند.<sup>۵</sup> به هر روی، سمرقند از پیشینه تاریخی درازی برخوردار است.

نام سمرقند نیز مانند بخارا در کتیبه بیستون وجود ندارد و بر پایه منابع، رسیدن سپاهیان و فرمان‌روایان هخامنشی بدان‌جا معلوم نیست، اما اسکندر کبیر در ۳۲۸ پیش از میلاد، هنگام فتح مرزهای شرقی خود به این شهر وارد شد. وی فرمان داد که جوانان شهر را بکشند و مردمش را به بردگی ببرند. سپس آن را از بیخ و بن برکنند و در نزدیکی آن شهر تازه‌ای بنیاد نهاد. شاید دلیل اینکه برخی از افراد، اسکندر را بانی سمرقند خوانده‌اند، همین کار او باشد. وی پس از تصرف این ناحیه، بناهایی در سمرقند برپا کرد و کوچ‌نشین‌هایی در منطقه پدید آورد که تا قرن‌های درازی پناه‌گاه فرهنگ و تمدن هلنیستی بود.<sup>۶</sup> یونانیان، سمرقند را مارکاندا می‌خواندند.

۱. احمد رنجبر، همان، ص ۱۶۴.

۲. ابن‌فقیه همدانی، همان، ص ۱۷۵.

۳. یاقوت حموی، همان، ج ۳، ص ۲۴۶.

۴. ابوطاهر خوجه سمرقندی، همان، ص ۱۳۸ و ۱۳۹.

۵. ویلفرید بلانت، جاده زرین سمرقند، ص ۱۲.

۶. ریچارد.ن. فرای، تاریخ باستانی ایران، ص ۱۲۵.



سمرقند در دوران ساسانیان (۲۲۴-۶۵۱ م)، رونق و عظمت ویژه‌ای نداشت؛ تا اینکه هیاطله آن را از سیطره ساسانی درآوردند. هم‌چنین امیران مستقلی، در روزگار رنگ باختن قدرت ساسانیان در سمرقند و دیگر شهرهای ماوراءالنهر، بر این شهر حکم می‌راندند که در منابع تاریخی از آنان با نام ترخون یا اخشید یاد شده است.<sup>۱</sup>

هنگامی که اسلام به این منطقه آمد و مسلمانان به طور کامل آن را گرفتند، والیانی از سوی دستگاه خلافت برای اداره این سرزمین منصوب می‌شدند؛ تا اینکه مأمون خلیفه عباسی، در ۲۰۴ قمری ولایت سمرقند را به فرزندان اسد بن سامان سپرد. حکومت این ناحیه در روزگار طاهریان و صفاریان نیز در دست خاندان آل سامان بود. پس از قدرت یافتن سامانیان (۲۸۷ ق)، اداره آن‌جا زیر نظر حکومت مرکزی این سلسله قرار گرفت و سمرقند از اهمیت و رونقی شگفتنی‌آور برخوردار شد.<sup>۲</sup>

سمرقند را پیش از قدرت یافتن غزنویان (۳۵۱-۵۸۲ ق)، والیانی محلی اداره می‌کردند؛ تا اینکه سلطان محمود غزنوی (۳۸۶-۴۲۱ ق) این ناحیه را به قلمرو حکومت خود پیوست. بنابراین، سمرقند در عصر سلجوقیان به دست والیان منصوب از سوی پادشاهان سلجوقی می‌گشت.<sup>۳</sup> آتش کشورگشایی و ویران‌گری مغولان و چنگیز در عرصه قدرت سیاسی، دامان سمرقند را نیز گرفت و این شهر به گورستان و ویرانه‌ای بدل گردید، اما دیری نگذشت که در عصر تیموریان (۷۷۱-۹۱۶ ق) پایتخت حکومت خوانده شد و دوباره شکوه و بزرگی پیشینش را فراچنگ آورد و به یکی از مهم‌ترین مراکز علمی - فرهنگی جهان اسلام بدل گشت. تیمور هنگام کشورگشایی خود، مردان بزرگ و هنرمندان شهرهای تصرف شده را با خود به سمرقند آورد تا ساختمان‌های باشکوه و عمارت‌های مجلل بر پای کنند و از این‌رو سمرقند، آبادترین شهر امپراتوری تیمور نام گرفت. جانشینان تیمور به‌ویژه الغیبیک (۸۵۰-۸۵۳ ق)، به سمرقند توجه کردند. برای نمونه، وی با برپایی مدرسه‌ها و مراکز علمی به‌ویژه رصدخانه معروف سمرقند، آن را پرآوازه ساخت.

حکومت سمرقند تا دوره صفویان (۹۰۵-۱۴۸ ق) در دست نواده‌های تیمور می‌گشت؛ تا اینکه شاه اسماعیل صفوی (۹۰۵-۹۳۰ ق) بر آن‌جا فرمان یافت.<sup>۴</sup> اداره این منطقه

۱. ابن‌خردادبه، همان، ص ۳۱.

۲. ر.ک: سیدحسین احمدی‌نژاد، *سیمای سمرقند*.

۳. احمد رنجبر، همان، ص ۱۶۸.

۴. اسکند بیگ ترکمان (منشی)، *عالم‌آرای صفوی*، ج ۱، ص ۳۵۶.



پس از آن نیز تا قرن نوزدهم میلادی، به عهده دست‌نشانده‌های پادشاهان ایرانی و زمانی هم ازبکان بود؛ تا اینکه در ۱۸۶۸ میلادی به خاک شوروی پیوست و به آرامی از رونقش کاسته شد، اما پس از تجزیه شوروی پیشین و تأسیس جمهوری‌های تازه استقلال‌یافته، به جامه مرکز اداری جمهوری ازبکستان درآمد و آبروی تاریخی‌اش را بازستاند.<sup>۱</sup>

### ج) شهرها و روستاها

سمرقند آبادی‌ها و شهرهای فراوانی داشت که وَرْغَسَر، مایْمُرْغ، سَنَجَرْفَن، ساودار و دَرْغَم از مهم‌ترین آنها بودند. اُشتیخَن، کُشانیه (کشانی) و وِزار در شمال سمرقند قرار داشتند. کشانیه یا به گفته اصطخری کیسانیه<sup>۲</sup>، که قلب بلاد سغد خوانده می‌شد از اهمیت ویژه‌ای برخوردار و شهری آباد بود<sup>۳</sup>. ابن حوقل در این باره چنین می‌نویسد:

ناحیه کشانیه آبادترین شهرهای سغد است. این کشانیه و اشتیخَن در بزرگی قریب یک‌دیگرند؛ جز آنکه کشانیه بزرگ‌تر و آبادتر و روستاهای آن پر نعمت‌تر و مردم آن بزرگوارتر و در ظاهر آراسته‌ترند و از همه مردم سغد توان‌گرت<sup>۴</sup>.

شهرهای مهم کرمینیه، دَبوسیه و رابنجان، میان سمرقند و بخارا و کِش و نخشب در نواحی جنوبی سمرقند بودند. نخشب که اعراب آن را نَسف می‌خواندند، زادگاه مقنع امام سپیدجامگان بود و اهمیت فراوانی داشت.

### د) اهمیت فرهنگی و مذهبی

سمرقند پیشینه دراز تاریخی و نامی بلند آوازه دارد؛ زیرا از روزگاران گذشته، مهد علم و دانش بوده است. البته سمرقند در عهد باستان به اندازه دوران اسلامی مهم شمرده نمی‌شد، اما پس از ورود اسلام، این شهر نیز مانند بسیاری از شهرهای سرزمین ماوراءالنهر در مسیر رشد و بالندگی قرار گرفت و بزرگان و دانش‌مندان بسیاری از آن‌جا برخاستند و نامش را در سراسر بلاد اسلامی پراکندند<sup>۵</sup>.

۱. احمد رنجیر، همان، ص ۱۷۱.

۲. ابواسحاق ابراهیم اصطخری، همان، ص ۲۵۴.

۳. محمد بن حوقل، همان، ص ۲۲۷.

۴. همان.

۵. درباره افراد برجسته تاریخی که از این سرزمین برخاسته و یا در آن‌جا مدفون شده‌اند، ر.ک: محمد بن عبدالجلیل سمرقندی، *قندهیه و سمریه*؛ سیدحسین احمدی‌نژاد، *سیمای سمرقند*، ص ۵۶ به بعد.



برخی از عالمان و بزرگان سمرقند، در گستراندن اسلام در این سرزمین بسیار تأثیر گذاردند که محمد بن مسعود عیاشی معروف به عیاشی سمرقندی، از نام‌آورترین آنان است. وی در پایان قرن سوم و آستانه قرن چهارم هجری می‌زیست و شاید معاصر ثقه الاسلام کلینی بوده باشد.<sup>۱</sup> شخصیت ابوعبدالله جعفر رودکی سمرقندی؛ یعنی پدر شعر فارسی نیز از دیگر کسانی است که نام سمرقند را در تاریخ ادب این سرزمین پرآوازه ساخت.<sup>۲</sup> زبان مردم این سرزمین همچون بخارا، سغدی بود و گویشی از فارسی به شمار می‌رفت. این شهر که کانون مانویان ماوراءالنهر بود، از دید مذهبی نیز اهمیت ویژه‌ای داشت. مانویان اقلیتی مستقل و آزاد در این ناحیه بودند. صاحب *حدودالعالم* با اشاره به این مطلب می‌گوید که آنان در آن هنگام نغوشاک خوانده می‌شدند.<sup>۳</sup> شهرستانی در *الملل و النحل* پس از توضیح درباره مذهب مزدکی، از وجود پیروان برخی از فرقه‌های آن در سغد و سمرقند یاد می‌کند.<sup>۴</sup> آیین مسیحیت نیز از دین‌هایی بود که پیروان ویژه‌ای در ناحیه سمرقند داشت. ابن‌حوقل که سال‌ها پس از ورود اسلام بدان‌جا سفر کرده است، از روستایی به نام «شاوذار» در جنوب سمرقند نام می‌برد. این روستا با دیری معروف به نام «دره‌کرد»، کانون مسیحیان شمرده می‌شد و هر سال گروه بسیاری از آنان برای عبادت به آن‌جا می‌رفتند.<sup>۵</sup>

هرچند ادیان و مذاهب، پیروان و پایگاه‌هایی برای تبلیغ در سمرقند داشتند، هیچ‌یک از آنها نتوانستند از دین اسلام پیش‌تر بروند و همانند آن رشد و رونق یابند. این شهر در دوره حکومت‌های اسلامی، کانون بزرگان دین بود و علمای این دیار در گستردن دین و مذهب در آن‌جا بسیار کوشیدند. همین روی‌داد موجب شد که سمرقند از دید دینی نیز، بسیار مهم شمرده شود.

#### ه) شکوه و آبادانی

سمرقند به دلیل بهره‌مندی‌اش از ویژگی‌های جغرافیایی و اقتصادی مناسب، از مهم‌ترین شهرهای ماوراءالنهر شمرده می‌شده است و بیش‌تر جغرافی‌دانان آن را با

۱. علی دوانی، *مفاخر اسلام*، ج ۲، ص ۳۱۰.

۲. احمد رنجبر، همان، ص ۱۷۳؛ فیتالی نومکین، همان، ص ۱۳.

۳. *حدودالعالم*، همان، ص ۳۳۱.

۴. شهرستانی، *الملل و النحل*، ص ۴۲۸.

۵. محمد بن‌حوقل، همان، ص ۲۳۵.



شکوه‌ترین و زیباترین شهرهای این منطقه نامیده‌اند. یعقوبی در *البلدان* از سمرقند با نام کشور یاد کرده و آن را یکی از باشکوه‌ترین، ارجمندترین و نیرومندترین بلاد این ناحیه خوانده است.<sup>۱</sup> مقدسی نیز سمرقند را مرکز سرزمین خوانده و نوشته است:

سمرقند شهری کهن و ثروت‌مند و محترم و مرکزی زیبا و دلگشا و مرفه است. بردگان بسیار، آب فراوان و راه برای زندگانی مرفه باز است.<sup>۲</sup>

ابن‌فقیه درباره اقلیم به معنای سمرقند می‌نویسد: «هیچ شهری در جهان پاکیزه‌تر و خوش آب و هوا تر و خوش منظره‌تر از سمرقند نیست».<sup>۳</sup> نویسنده سمریه نیز با توصیف آب و هوای سمرقند و میوه‌های آن می‌گوید: «در چهار فصل هوای این شهر نیک و معتدل است، بنابراین [آن را] سمرقند فردوس مانند می‌گویند».<sup>۴</sup>

گمان می‌رود که آب و هوای مناسب و حاصل‌خیزی منطقه و گذشتن رود سغد از کنار این شهر، مهم‌ترین عوامل سرسبزی و آبادانی آن بوده باشند. آب و هوای متنوع و خوب این سرزمین، رونق کشاورزی و پس از آن کشت محصولات گوناگون را به دنبال می‌آورد؛ چنان‌که همه مردمان ماوراءالنهر از محصولات کشاورزی سمرقند بهره می‌بردند. فندق و بادام، از صادرات روستاهای سمرقند بود و گونه‌های غله و میوه در این ناحیه تولید می‌شد، اما سمرقند را با کاغذ مرغوبش می‌شناختند. کاغذ از محصولات گران‌بهای موجود در مسیر جاده ابریشم و پی‌آمد هنر مردم این دیار بود که سال‌ها تا دورترین جاهای دنیا می‌رفت و همه را به تحسین برمی‌انگیخت.<sup>۵</sup>

قزوینی در *آثارالبلاد* در این باره می‌نویسد: «و از سمرقند اشیای غریبه به ولایات برند؛ از آن جمله، کاغذی است که او را سمرقندی گویند و در هیچ‌جا به آن خوبی نباشد مگر در چین».<sup>۶</sup> نویسنده *حدودالعالم* در وصف کاغذ سمرقند می‌گوید: «و از وی کاغذ خید کی به همه جهان می‌برند».<sup>۷</sup>

۱. ابن‌واضح یعقوبی، *البلدان*، ص ۶۹-۹۶.

۲. ابوعبدالله محمد بن‌احمد مقدسی، همان، ص ۴۰۱-۴۰۳.

۳. ابن‌فقیه همدانی، همان، ص ۱۷۷.

۴. ابوطاهر خواجه سمرقندی، همان، ص ۱۴۰.

۵. سیدحسن احمدی‌نژاد، همان، ص ۱۸.

۶. زکریا محمد بن‌محمود قزوینی، همان، ص ۶۱۷.

۷. *حدودالعالم*، همان، ص ۳۳۱.



بر پایه روایت‌های تاریخی، منطقه سمرقند از منابع طبیعی و معدنی سرشار بود و در آن ذغال‌سنگ فراوانی وجود داشت و افزون بر آن گچ سفید، زاج، نوشادر و سنگ ساختمان هم یافت می‌شد. طلاشویی نیز در مجرای رود زرافشان (جیحون) رایج بود.

سمرقند را بیش از هر چیز، جایگاه راه‌بردی (استراتژیک) - جغرافیایی آن مهم می‌نمود؛ یعنی این شهر بر سر راه قافله‌های بازرگانی هند، خراسان، چین و سرزمین ترکان قرار داشت و کالاهای گوناگون نقاط مختلف جهان در بازار این شهر یافت می‌شد. از این‌رو، سمرقند را بندر بزرگ تجاری ماوراءالنهر می‌نامیدند.<sup>۱</sup> نزدیکی و مجاورت ماوراءالنهر به قلمرو چینیان، از مهم‌ترین عوامل رونق یافتن تجارت و بازرگانی این سرزمین به‌ویژه سمرقند به شمار می‌آمد؛ زیرا بازرگانان سمرقند، بیش‌تر با چینیان داد و ستد می‌کردند.<sup>۲</sup>

صاحب *حدودالعالم* درباره اوضاع بازرگانی سمرقند می‌نویسد: «سمرقند، شهری بزرگ است و آبادان است با نعمت‌های بسیار و جای بازرگانان همه جهان است».<sup>۳</sup> جیهانی سمرقند را بندر تجاری ماوراءالنهر می‌خواند: «سمرقند، فرضه ماوراءالنهر است و مجمع بازرگانان و همه متاع‌ها بدان‌جا آرند و از آن‌جا به شهرها برند».<sup>۴</sup> محل تجمع و مرکز بازارهای سمرقند، محلی به نام «رأس الطاق»، از آبادترین نقاط شهر بوده<sup>۵</sup> و کالاهای گوناگون فراوانی برای خرید و فروش در آن‌جا وجود داشت.

تجارت برده در سمرقند از رونق ویژه‌ای برخوردار بود؛ چنان‌که منابع تاریخی آن را «جای جمع آمدن بردگان ماوراءالنهر و پرورش‌دهنده بهترین برده‌ها» دانسته‌اند.<sup>۶</sup> البته خرید و فروش غلامان و کنیزان ترک، بیش از داد و ستد دیگر بردگان رواج و اهمیت داشت و جامه‌های زربفت، پارچه‌های دیبا، دیگ‌های مسین، زین و لگام اسب و شیشه نیز از تولیدات و صادرات سمرقند بود.

#### و) هنر و معماری

سمرقند از دید آثار هنری و معماری، در ناحیه ماوراءالنهر بی‌همتاست. امروزه بر اثر کاوش‌های باستان‌شناسان، آثار فراوانی از این سرزمین به دست می‌آید که هنرمندی مردم

۱. محمد بن حوقل، همان، ص ۲۲۱.  
 ۲. و.و. بار تولد، *آبپاری در ترکستان*، ص ۱۴.  
 ۳. *حدودالعالم*، همان، ص ۲۳۱.  
 ۴. ابوالقاسم بن احمد جیهانی، همان، ص ۱۸۶.  
 ۵. ابو عبدالله محمد بن احمد مقدسی، همان، ج ۲، ص ۴۰۲.  
 ۶. ابوالقاسم بن احمد جیهانی، همان، ص ۱۸۷؛ محمد بن حوقل، همان، ص ۲۲۱.

آن را نشان می‌دهد. مجموعه «گنجینه جیحون»، یکی از آنها و نماینده بزرگی و شکوه فرهنگ سغدی معماران این سرزمین است که در پدید آوردن بناهای زیبا و شگرف بسیار توانمند بودند. همچنین ساخت رباط و چاپارخانه‌های زیبا، نمونه‌ای از معماری درخشان این منطقه بود که به دلیل رونق بازرگانی در آن‌جا، بسیار رواج داشت.

پس از ورود اسلام به منطقه نیز هنر معماری این سرزمین رشد و گسترش یافت. مسجدها و مکان‌های مذهبی و آرام‌گاه‌های باشکوه و بزرگ، در دوره‌های بعد سیاحان و دانش‌مندان بسیاری را به این شهرها می‌کشاند. بیش‌تر این بناها از عصر تیموریان (دوره شکوه و بزرگی سمرقند) بر جای مانده است و سبک دوره تیموری در این شهر تجلی می‌کند. آثاری مانند مسجد بی‌بی خانم، مقبره امیر تیمور گورکانی، مدرسه الغ‌یگ و رصدخانه معروف آن، سخن‌گوی هنر معماری درخشان این سرزمینند.

## نتیجه

سرزمین ماورالنهر از گذشته‌های دور هویت و شهرتش را از ایالت سغد و دو شهر بزرگ آن؛ یعنی سمرقند و بخارا گرفته است. این شهرها در کنار رود زرافشان (جیحون) بودند و به همین دلیل زمین حاصل‌خیز و آب و هوای بسیار خوبی داشتند. بیش‌تر جغرافی‌دانانی که این منطقه را دیده و به ارزیابی جغرافیای طبیعی، آب و هوا و وضع مستعد این دو شهر پرداخته‌اند، آن را با عنوان «یکی از جنات اربعه دنیا» ستوده‌اند.

این دو شهر پیشینه تاریخی بسیار کهنی دارند و قوم‌ها و قبیله‌های فراوانی در درازنای تاریخ به آنها هجوم آورده‌اند. حمله‌های یونانیان، کوشانیان، هون‌ها و اقوام ترک پیش از اسلام، هجوم مسلمانان در نخستین قرن‌های اسلامی و حمله‌های ویران‌گر مغولان در دوره‌های پسین‌تر، نمونه‌هایی از این تاخت و تازهاست.

سمرقند و بخارا در تاریخ سیاسی و اجتماعی منطقه بسیار تأثیر گذاردند؛ چنان‌که سمرقند مرکز سیاسی و بخارا پایگاه مذهبی این ناحیه به شمار می‌رفت. این دو شهر بزرگ، تمدنی کهن و میراث فرهنگی بسیار درخشانی داشتند و روزگار درازی، مهد تمدن و ادب و هنر و فرهنگ و سال‌ها از اعتبار سیاسی، اقتصادی و هنری برخوردار بودند. امروزه نیز آنها را از بزرگ‌ترین و مهم‌ترین شهرهای آسیای مرکزی می‌شمارند و بی‌گمان، این اهمیت از میراث درخشان فرهنگی و جایگاه و پیشینه تاریخی آنها سرچشمه می‌گیرد که پیوندی کهن با تاریخ و فرهنگ ایران‌زمین دارد.





## کتابنامه

۱. ابن بطوطه، شرف‌الدین ابوعبدالله محمد بن عبدالله (۱۳۵۹)، *سفرنامه*، ترجمه محمدعلی موحد، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۲. ابن حوقل، محمد (۱۳۶۶)، *سفرنامه ابن حوقل* (ایران در صورت الارض)، ترجمه و توضیح جعفر شعار، چاپ دوم، تهران، امیرکبیر.
۳. ابن خردادبه، ابوالقاسم عبیدالله بن عبدالله (۱۳۷۰)، *المسالك و الممالک*، ترجمه حسین قره‌چانلو، تهران، مترجم.
۴. ابن فضلان، احمد (۱۳۵۵)، *سفرنامه*، ترجمه ابوالفضل طباطبایی، چاپ دوم، تهران، شرق.
۵. ابوالفداء، عمادالدین اسماعیل (۱۳۴۹)، *تقویم البلدان*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، چاپ اول، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
۶. احمدی‌نژاد، سیدحسن (۱۳۷۳)، *سیمای سمرقند*، تهران، سازمان انتشارات تبلیغات اسلامی.
۷. اسکندر بیگ ترکمان منشی (۱۳۵۰)، *تاریخ عالم‌آرای عباسی*، چاپ دوم، تهران، امیرکبیر.
۸. اصطخری، ابواسحاق ابراهیم (۱۳۶۸)، *مسالك و ممالک*، به کوشش ایرج افشار، چاپ سوم، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۹. بارتولد، واسیلی ولادیمیریچ (۱۳۷۷)، *جغرافیای تاریخی ایران*، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
۱۰. — (۱۳۵۳)، *گزیده مقالات تحقیقی*، ترجمه کریم کشاورز، تهران، امیرکبیر.
۱۱. — (۱۳۶۶)، *آبیاری در ترکستان*، ترجمه کریم کشاورز، چاپ دوم، تهران، مؤسسه انتشارات آگاه.
۱۲. بلانت، ویلفرید (۱۳۶۳)، *جاده زرین سمرقند*، ترجمه رضا رضایی، تهران، جان‌زاده.
۱۳. بلنتیسکی، آ (۱۳۷۱)، *خراسان و ماوراءالنهر (آسیای میانه)*، ترجمه پیروز ورجاوند، چاپ دوم، تهران، مرکز اسناد فرهنگی آسیا.



۱۴. بی‌نا (۱۳۷۲)، *حدود العالم من المشرق الى المغرب*، ترجمه میرحسین شاه، تصحیح مریم میراحمدی و غلامرضا ورهرام، تهران، دانش‌گاه الزهرا.
۱۵. تبریزی (برهان)، محمد حسین بن خلف (۱۳۶۱)، *برهان قاطع*، به اهتمام محمد معین، چاپ چهارم، تهران، امیرکبیر.
۱۶. الثعالبی، ابو منصور عبدالملک بن محمد بن اسماعیل (۱۳۷۷ق)، *تیمة الدهر فی محاسن اهل العصر*، تصحیح محمد محیی‌الدین عبدالحمید، قاهره، السعاده.
۱۷. جوینی، عطاملک عطاء‌الدین (۱۳۷۰)، *تاریخ جهان‌گشای جوینی*، چاپ چهارم، تهران، ارغوان.
۱۸. جیهانی، ابوالقاسم بن احمد (۱۳۶۸)، *اشکال العالم*، ترجمه عبدالسلام کاتب، تصحیح فیروز منصوری، مشهد، آستان قدس رضوی.
۱۹. الحدیثی، قحطان عبدالستار (۱۹۹۰م)، *اریاع خراسان الشهیره*، بصره، دارالحکمه.
۲۰. الحموی الرومی البغدادی، شهاب‌الدین ابی‌عبدالله یاقوت بن عبدالله (بی‌تا)، *معجم‌البلدان*، تحقیق فرید عبدالله العزیز الجندی، بیروت، بی‌جا.
۲۱. دوانی، علی (۱۳۶۶)، *مفاخر اسلام*، تهران، امیرکبیر.
۲۲. دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۲)، *لغت‌نامه*، تهران، دانش‌گاه تهران.
۲۳. رشیدالدین فضل‌الله (۱۳۶۲)، *جامع التواریخ*، چاپ دوم، تهران، اقبال.
۲۴. رنجبر، احمد (۱۳۶۳)، *خراسان بزرگ*، تهران، امیرکبیر.
۲۵. سارلی، اراز محمد (۱۳۶۴)، *ترکستان در تاریخ*، تهران، امیرکبیر.
۲۶. سمرقندی، محمد بن عبدالجلیل (۱۳۶۷)، *قندیّه و سمریه*، به کوشش ایرج افشار، تهران، مؤسسه فرهنگی جهان‌گردی.
۲۷. فرای، ریچارد نلسون (۱۳۴۸)، *بخارا، دست‌آورد قرون وسطا*، ترجمه محمود محمودی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۲۸. — (۱۳۸۰)، *تاریخ باستانی ایران*، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۲۹. لسترنج، گی (۱۳۷۳)، *جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی*، ترجمه محمد عرفان، چاپ چهارم، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

۳۰. المدعو المعین الفقراء، احمد بن محمود (۱۳۳۹)، تاریخ ملأزاده در ذکر مزارات بخارا، به اهتمام احمد گلچین سمعانی، تهران، کتابخانه ابن سینا.
۳۱. مستوفی قزوینی، حمدالله بن ابی بکر بن احمد بن نصر (۱۳۶۲)، نزهة القلوب، تهران، دنیای کتاب.
۳۲. مقدسی، ابو عبدالله محمد بن احمد (۱۳۶۱)، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ترجمه علی نقی منزوی، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.
۳۳. موسوی بجنوردی، کاظم (۱۳۸۱)، دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
۳۴. نرشی، ابوبکر محمد بن جعفر (۱۳۶۳)، تاریخ بخارا، ترجمه ابونصر احمد بن محمد بن نصر القباوی، تصحیح سید محمد تقی مدرس رضوی، چاپ دوم، تهران، توس.
۳۵. نومکین، فیتالی (۱۹۹۵م)، بخاری، ترجمه صلاح صلاح، ابوظبی، المجمع الثقافی.
۳۶. — (۱۹۹۶م)، سمرقند، ترجمه صلاح صلاح، ابوظبی، المجمع الثقافی.
۳۷. هروی، جواد (۱۳۷۱)، ایران در زمان سامانیان، مشهد، نوند.
۳۸. همدانی، ابن اسحاق (ابن فقیه) و ابوبکر احمد بن محمد (۱۳۴۹)، مختصر البلدان، ترجمه ح. مسعود، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
۳۹. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب / ابن واضح (۱۳۵۶)، البلدان، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران، بنگاه نشر و ترجمه کتاب.



## تاریخ‌نگاری نو، در مصر\*

دکتر مصطفی عبد الغنی

ترجمه عبد الله فرهی\*\*

### چکیده

دکتر مصطفی عبدالغنی در این نوشتار به نقل از دکتر عبدالخالق لاشین وضع تاریخ‌نگاری مصر را در این روزگار، در سه دوره برمی‌رسد. دوره نخست (۱۸۳۵-۱۹۱۹) با ظهور رفاة الطهطاوی و شاگردان وی آغاز می‌شود. دوره دوم (۱۹۱۹-۱۹۶۰) را با آمدن «مورخ متخصص و حرفه‌ای»، از دوره پیشین می‌توان بازشناخت و دوره سوم، هنگامه گسترش شتابنده علوم و تأثیرگذاری آنها در یک‌دیگر است.

### کلیدواژگان

مصر، تاریخ‌نگاری، مورخ، رفاة الطهطاوی، مورخ حرفه‌ای.



\* به نقل از د. مصطفی عبدالغنی (۲۰۰۳م)، تاریخ مصری (الكتابة / Writing)؛ معجم مصطلحات التاريخ العربی الحدیث و المعاصر، قاهره، الهيئة المصرية العامة للكتاب.  
\*\* کارشناس ارشد تاریخ، گرایش تاریخ اسلام، دانش‌گاه «تربیت مدرس».



تاریخ‌نگاری نو و معاصر مصر را در قرن‌های نوزدهم و بیستم، در چند بخش می‌توان گنجانده. دکتر عبدالخالق لاشین، استاد تاریخ چین نوآوری کرد و به گفته خود او نبود ترتیب، گاهی این مراحل را به هم می‌ریزد که این مشکل، در کارهای نوشته شده در زمینه تاریخ چنان که وی آن را سامان داده است، به توضیح نیاز دارد، اما با وجود این، تاریخ‌نگاری مصر را با توجه به مراحل آن از دهه سی‌ام قرن نوزدهم تا پایان قرن بیستم، چین می‌توان تقسیم کرد:

### دوره نخست (۱۸۳۵-۱۹۱۹)

#### ۱. رفاعة الطهطاوی

رفاعة با کارها و مسئولیت‌های فراوانش، در این دوره بسیار تأثیر گذارد: الف) وی هنگامی که در بخش توپخانه، مترجم بود (پیش از ۱۸۳۵م)، در مصر مدرسه‌ای برای تاریخ و جغرافیا تأسیس کرد و نخستین بار در مدرسه‌های این کشور به تدریس تاریخ پرداخت. تاریخ در همین دوران با نام «علم»، در انگلستان به رسمیت شناخته و یک کرسی استادی برای مطالعه و تدریس تاریخ، در نیمه قرن هجدهم (دوره پادشاهی جرج اول)، وضع شد. هم‌چنین یک کرسی استادی در کالج دی فرانس فرانسه (۱۷۶۹م) برای تدریس [دانش رسمی] تاریخ بنیاد یافت. سطح تدریس در این کشورها در سنجش با مصر بسیار متفاوت بود و اگر آنها را با یک‌دیگر بسنجیم، به این تفاوت‌های ژرف پی خواهیم برد.

ب) او از ۱۸۳۵ میلادی، مسئول مدرسه «السُن» بود و بر ترجمه‌های فراوانی در زمینه تاریخ نظارت یا در آنها شرکت می‌کرد. کتاب *تاریخ مصر* که مصطفی الزرابی، محمد عبدالرازق و عبدالله ابوالسعود، در ۱۸۳۹ میلادی آن را از فرانسه به عربی برگرداندند و با عنوان «بداية القدماء و هداية الحكماء» چاپ شد، یکی از این نمونه‌هاست. هم‌چنین الزرابی کتابی درباره تاریخ قرون وسطا در دو جلد ترجمه کرد، که الطهطاوی برای آن مقدمه‌ای نوشت. ابوالسعود افندی نیز کتابی درباره تاریخ فرانسه ترجمه کرد که در ۱۸۴۱ میلادی به چاپ رسید. هم‌چنین حسن قاسم کتاب دیگری درباره تاریخ فرانسه ترجمه کرد که در ۱۸۴۸ میلادی چاپ شد. احمد عبید الطهطاوی کتابی درباره پطر کبیر، امپراتور روسیه و محمد مصطفی الجبالی کتابی درباره کارلوس دوازدهم، پادشاه سوئد، ترجمه کردند که در ۱۸۴۱ میلادی چاپ شدند. هم‌چنین



شماری از کارمندان زبان‌دان، کتاب‌هایی تاریخی درباره کاترین (قیصر روسیه)، بوناپرت، تاریخ ایتالیا، زندگی‌نامه فردریک کبیر، امیر لمیکیاویلی و... به عربی ترجمه کردند. این آثار و ترجمه‌ها، نخستین ارتباط را میان اندیشه مصری عربی با روش‌های علمی تاریخ و تاریخ‌نگاری به سبک غربی پدید آورد.

ج) هنگامی که مدرسه «السن» در ۱۸۶۸ میلادی در دوران خدیوی اسماعیل دوباره راه‌اندازی شد، الطهطاوی با عنوان رئیس بخش ترجمه، دوباره به صحنه آمد و شماری از شاگردان برگزیده‌اش را که از مدرسه السن قدیم فارغ‌التحصیل شده بودند، همراه خود آورد؛ صالح مجدی، محمد قدری، محمد، عبدالله ابوالسعود، برخی از آنان بودند. این افراد در زمینه‌های تاریخی با انگیزه فراوان به کار تألیف پرداختند. روی کرد الطهطاوی، قوم‌گرایانه و هدفش ستایش میراث مصر باستان و مایه‌های بزرگی آن و از ویژگی‌های داخلی و خارجی موفق متأثر بود. از این‌رو، بر پایه منابع معتبر کتابی به نام *أنوار توفیقت الجلیل فی أخبار مصر و توثیق بنی اسماعیل* نوشت (۵۱۲۸۵.ق/۱۸۶۸-۱۸۶۹م) و در آن به تاریخ مصر قدیم پرداخت. او کتابش را نه از آفرینش که با به‌کارگیری روشی علمی، از سپیده‌دم تاریخ باستان آغاز کرد.

وی دومین کتاب تاریخی خود را درباره سیره رسول اکرم با عنوان *نهاية الایجاز فی سیره ساکن الحجاز*، بر پایه روش کتاب پیشینش سامان داد. شاید این کتاب، نخستین پژوهش علمی برای بررسی این موضوع به شیوه نو به شمار آید و شاید جز دکتر هیکل که کتاب *حیة محمد* را نوشت (۱۹۳۵م)، کسی در این زمینه از او پیروی نکرده باشد.

طهطاوی نتوانست طرح خود را در نگارش تاریخ مصر از دوران اسلامی و فتوحات آن تا دوران معاصر پیش از مرگش به پایان برساند. برخی از شاگردان او و کسانی جز آنان، مانند درس‌خواندگان مدرسه‌های جدید داخل و خارج مصر، در پدید آمدن این آثار و تاریخ‌نگاری‌ها شرکت کرده‌اند. نام و ویژگی شماری از این افراد چنین عرضه می‌شود:

## ۲. صالح مجدی (۱۸۲۷-۲۶م)، متولد روستای «ابورجوان»

وی با علی مبارک در نوشتن کتابی درباره تاریخ مصر از دوره فراعنه تا ۱۱۶۰ هجری قمری (۱۷۴۲م) همکاری کرد. صالح مجدی این کتاب را در قالب چهارصد جزوه به علی مبارک سپرد، اما [تا کنون] چاپ نشده است.



۳. عبدالله ابوالسعود افندی (۱۸۲۰م)، متولد «دهشور»

وی به تدریس تاریخ در مدرسه دارالعلوم و نوشتن مقاله پرداخت و با گروه تحریر مجله *روضه المدارس* همکاری کرد و افزون بر این، نخستین مجله ملی گرایانه را در مصر به نام *وادی النيل* (۱۸۶۶م) به راه انداخت و در مقاله‌های فراوانی در زمینه تاریخ در آن منتشر کرد.

۴. علی مبارک (۱۸۲۳م)، متولد «برنبال»

وی کتاب نقشه‌های سرزمینی تطبیقی را با نام *الخطط التوفیقیة* در بیست جلد و به سبک *خطط* مقریزی نوشت و در نوشتن کتابی ویژه مصر که از دوران فراغه آغاز می‌شد، با صالح‌مجدی همکاری کرد، اما این کتاب چاپ نشد. او هم‌چنین کتاب *سیدیو* را از فرانسه به عربی ترجمه و به نام *خلاصة تاریخ العرب* در ۱۳۰۹ هجری قمری (۱۸۹۲-۹۱م) منتشر کرد.

او در زمینه‌های تاریخ‌نگاری نیز با گروهی روبه‌رو شد که مطالعات علمی را در حوزه‌های تخصصی ویژه‌ای سامان می‌دادند. این افراد تخصص‌های علمی خود را مانند ستاره‌شناسی، ریاضیات، توپوگرافی<sup>۱</sup>، هندسه، باستان‌شناسی و... با تاریخ‌نگاری می‌آمیختند.

۵. محمود فلکی (۱۸۱۵م)

وی به پژوهش درباره تاریخ میلاد و هجرت پیامبر و نقشه نیل قدیم در اسوان، نخستین نقشه شهر قدیم اسکندریه و مقایسه اهرام و واحدهای اندازه‌گیری (فدان و ذراع) و واحدهای سنجش (أردب، قدح، رطل و درهم) و... پرداخت.

۶. محمد مختار (۱۸۳۵م)، اهل قاهره

کتاب *وی التوفیقات الالهامیة*، پژوهشی درباره تاریخ‌های هجری و تطبیق آنها با گاه‌شمارهای قبطی و میلادی و مطالعات و پژوهش‌هایش درباره سطح‌های متری و تطبیق آنها با فدان‌ها<sup>۲</sup> و مقابله اندازه‌ها و وزن‌های واحدهای اندازه‌گیری و سنجشی و

۱. دانش نقشه‌برداری از عوارض طبیعی زمین.

۲. واحد پیمایش سطح، برابر با ۴۲۰۰/۸۳۳ مترمربع در مصر.

پیمانهای در مصر است. او هم‌چنین کتابی درباره سبک زندگی و رفتار ژنرال ستون امریکایی و کارهای اکتشافاتی وی در مصر و سپس شرح زندگی محمودفلکی و... را نوشت.

#### ۷. اسماعیل سرهنک (و ۱۹۲۴م)

او افسر دریایی بود و ریاست مدرسه‌های جنگی را بر عهده داشت. کتاب وی، *حقائق الاخبار عن دول البحار* در سه جلد منتشر شد؛ جلد یکم و دوم در ۱۸۹۶ و ۱۸۹۸ و جلد سوم در ۱۹۲۳ میلادی. وی در این کتاب، به پشتوانه منابع و مراجع معتبر به تاریخ دولت‌های بحری باستان و جدید پرداخت.

#### ۸. پیش‌گامان مدرسه باستان‌شناسی مصر باستان

احمد کمال، حسین زکی، احمد حسن و... از این دسته‌اند که هم‌کاری‌های علمی آنان در زمینه کارهای اکتشافی و نگارشی فراوان است.

#### ۹. دانش‌آموختگان مدرسه باستان‌شناسی با گرایش دوره اسلامی

ریاست این مدرسه بر عهده محمودفلکی، اسماعیل فلکی، علی بهجت و... بود که ویژگی کارهای تلفیقی برخی از آنان پیش از این آمد.

#### ۱۰. شماری از روشن‌فکران مصری انجمن دانش (جمعیه المعارف)

آنان در ۱۸۶۸ میلادی این انجمن را برپا کردند. این انجمن در نشر و چاپ بسیاری از کتاب‌های کهن تأثیر گذارد. هم‌چنین انجمن جغرافیا (جمعیه الجغرافیه) که در ۱۸۷۵ میلادی پا گرفت، با هم‌کاری شماری از مصریان در تهیه و انتشار بسیاری از مطالعات تاریخی، بسیار تأثیرگذار بود.

[روی‌دادهایی مانند] رشد جنبش ملی‌گرایی، شعله‌ور شدن انقلاب عربی و دگرگونی‌های ژرف جامعه مصری در نیمه سوم قرن نوزدهم، فاجعه نفوذ بیگانگان و اینکه بریتانیا مصر را تصرف کرد، بر توجه به تاریخ افزود و متون تاریخی فراوانی [بدان جامعه] سرازیر شد و «خاطره‌نویسی» به همت کسانی مانند احمد عربی، محمد عبده، عبدالله‌الندیم، محمودفهمی و... برای نخستین بار پدید آمد.

مکتب تاریخی تازه‌ای نیز در همین زمان ظهور کرد که نوشته‌های فراوانش، موضوع‌های گوناگون را در برمی‌گرفت. افراد زیر را از مشهورترین اعضای این مکتب، می‌توان برشمرد:





### ۱. میخائیل شاروبیم

کتاب او، *الكافی فی تاریخ مصر*، است که چهار جلد از آن، در ۱۸۹۸-۱۹۰۰ چاپ شد. این کتاب تاریخ مصر باستان را تا زمان فتح مصر به دست عربان، دوران عربی اسلامی، دوران حکومت عثمانی، عهد محمدعلی تا پایان دوران توفیق پاشا در برمی گیرد.

### ۲. یعقوب آرتین

وی به زبان فرانسه می نوشت، اما برخی از کارهای او ترجمه شد؛ مانند *عن التعليم فی مصر* (۱۸۹۰م) که آن را علی بهجت از فرانسه به عربی ترجمه و در ۱۸۹۴ میلادی منتشر کرد. *الاحکام المرعیة فی شأن الاراضی المصریة*، از دیگر کتابهای اوست که سعیدعمون آن را به عربی برگرداند.

### ۳. فیلیب جلاذ

کتاب وی *قاموس الإدارة و القضاء* نام دارد که نخستین بار در ۱۸۹۲ میلادی در اسکندریه و در شش جلد منتشر شد. این اثر از کتابهای سندی و دسته اول (منبع) به شمار می رود.

### ۴. سلیم خلیل نقاش

وی را از افراد سوری و شامی ساکن مصر می توان دانست که کتابش را با نام *مصر للمصریین* در نه جلد نوشت و تنها شش جلد پایانی آن منتشر شد. نعوام شقیق نیز کتابهایی به نامهای *تاریخ سیناء و تاریخ السودان و امثال العوام فی مصر و السودان و الشام* نوشت. هم چنین از کسانی مانند جرجی زیدان (نویسنده آثار تاریخی فراوان)، رشیدرضا، محمدکردعلی، عبدالرحمن کواکبی و... می توان نام برد.

### ۵. آمین سامی

کتاب او به نام *تقویم النیل* در سه جلد و چند مجلد منتشر شد. این اثر از کتابهای سندی و دسته اول (منبع) است که سندهای [تاریخی] مصر را از دوران محمدعلی تا پایان دوره اسماعیل در بردارد.

### ۶. ایلاس الایوبی

*تاریخ مصر فی عصر الخدیو إسماعیل*، منتشر شده در ۱۹۲۲ - ۱۹۲۳ میلادی از اوست.

## دوره دوم (از انقلاب ۱۹۱۹ تا پایانه پنجمین دهه قرن بیستم میلادی)

این دوره را با ظهور مورخان، متخصصان و پژوهش‌گران حرفه‌ای، از دوره‌های پیشین می‌توان بازشناخت. این افراد از دانش‌کده‌های مصری و دیگر دانش‌گاه‌ها و از میان دانش‌جویان دارای بورسیه تحصیل در فرانسه، انگلستان یا دیگر کشورهای اروپایی برخاستند. شهیرترین دانش‌کده‌های مصر، مدرسة المعلمین العلیا [دانش‌سرای عالی تربیت معلم] یا دانش‌گاه مصر بود و دیگر دانش‌گاه‌ها پس از دهه چهلیم در این کشور پدید آمدند. تأثیرگذاری پایان‌نامه‌های تحصیلی و نوشته‌های دانشجویان خارج از مصر و ترجمه‌های آثار علمی در زمینه تاریخ، نیز فراوان بود.

افراد زیر از نام‌دارترین پیش‌گامان این نسل از مورخان مصرند:

محمد صبری السوریونی؛ زینب عصمت‌راشد؛

محمد شفیق غربال؛ جمال‌الدین الشیال؛

محمد رفعت؛ محمد محمود السروجی؛

حسن عثمان؛ جلال یحیی؛

محمد عوض محمد؛ عبدالعزیز الشناوی؛

محمد مصطفی صفوت؛ عبدالرحمن زکی؛

أحمد عزت عبدالکریم؛ صلاح العقاد؛

محمد فؤادشکری؛ احمد الحتة؛

محمد احمد‌انیس؛ حسین خلاف؛

أحمد عبدالرحیم مصطفی؛ علی الجریلتی؛

محمد رفعت رمضان؛ أمین عقیفی عبداللاه؛

عبدالحمید البطریق؛ راشد البراوی و ...

هم‌چنین، سیل نوشته‌های غیر تخصصی یا غیر حرفه‌ای، بر اثر تألیف‌ها، ترجمه‌ها و فعالیت‌های دسته اول پژوهش‌گران دانش‌گاهی و کارشناسان تاریخ جدید و معاصر سرازیر شد. برای نمونه از آثار کسانی مانند احمد شفیق، در نشریه‌ها و خاطره‌هایش، عبدالرحمن‌الرافعی، نویسنده و ملی‌گرای بزرگ در سلسله تألیفاتش درباره تاریخ اقوام مصری در بیش از پانزده مجلد (۱۹۲۹-۱۹۵۷م)، محمد بدران، در نوشته‌ها و ترجمه‌هایش، محمد قاسم و عبدالحمید العبادی در زمینه تاریخ معاصر، امیر عمر طوسون و... می‌توان یاد کرد. افزون بر این، گروهی دیگر از ناکارشناسان مانند صبحی وحیده، شهدی عطیة



الشافعی، ابراهیم عامر، فوزی جرّس و... هستند که نوشته‌هایشان بر اثر بینش علمی - انتقادی، با دیگران متفاوت است.

رهبران، سیاست‌مداران، متفکران، کارگزاران حکومتی و... مانند سعدزغلول، أحمد لطفی السید، عبدالعزیز فهمی، د. هیکل، کلینی فهمی، عبدالرحمن فهمی، محمد علی علوبه، عبدالوهاب النجار، اسماعیل صدقی، ابراهیم الهلباوی، حسن البناء، سلامة موسى، محمد کامل سلیم، الاحمدی الطواهری، أحمد أمين، صلیب سامی، عبدالعزیز علی، محمد مظهر سعید و... نیز بر گستره خاطره‌نویسی افزوده‌اند. برخی از آثار اینان منتشر شده و پاره‌ای از آنها به دلیل محرمانه بودن هنوز منتشر نشده است.

نوشته‌ها و ترجمه‌های فراوانی در این دوره پدید آمد و بسیاری از پژوهش‌های تاریخی نیز در همین زمان ترجمه و منتشر شد. افزون بر اینها، انجمن پژوهش‌های تاریخی مصر (الجمعية المصرية للدراسات التاريخية) از ۱۹۴۵ میلادی بنیاد یافت و در زمینه پژوهش‌های تاریخی بسیار کوشید.

#### دوره سوم (از ۱۹۶۰ میلادی تا کنون)

جهش‌های بزرگی در محورهای تاریخ‌نگاری بر اثر پیدایی دگرگونی‌های گسترده و ژرف، در این دوره تحقق یافت. این دگرگونی‌ها نه تنها از پی حرکت رو به رشد آموزش عالی در دانش‌گاه‌ها یا گروه‌های پژوهشی بیگانه، که بر اثر تغییرهای مهم جامعه مصر پدید آمد و ناگزیر از دید کمی و کیفی در تاریخ و تاریخ‌نگاری‌ها و گروه‌های زیر تأثیر گذارد:

۱. دانش‌گاهیان و کارشناسان؛
۲. تازه‌کاران و ناکارشناسان؛
۳. خاطره‌نویسان و صاحبان روزنامه‌های خاطره‌نویسی (سیاست‌مداران، رهبران، دولت‌مردان، متفکران و...).





## پیدایی معارف نو در ایران عصر قاجار

کوشش‌های فکری، فرهنگی و آموزشی احتشام‌السلطنه

### ولي الله فتحي زینی\*

#### چکیده

میرزا محمودخان احتشام‌السلطنه علامیر (۱۲۷۹ق / ۱۳۱۴ش) از رجال معارف‌دوست قاجار بود. این نوشتار زمینه‌ای برای آشنایی با زمینه‌های فکری وی فراهم می‌آورد و کارهای فرهنگی و میزان تأثیرگذاری او را در روند برپایی مؤسسه‌های تمدنی نو در ایران برمی‌رسد و به ارزیابی نخستین تلاش‌های بی‌توفیق و چگونگی افزایش کارهای فرهنگی وی در دوران معاونت کل وزارت خارجه (۱۴ - ۱۳۱۶ق)، تاریخچه تأسیس انجمن معارف (۱۳۱۵ق) و هم‌کاری او با دیگر رجال اصلاح‌طلب می‌پردازد و با توجه به روند برپایی مدرسه‌های جدید، کتاب‌خانه ملی، مدرسه اکابر، نخستین روزنامه ایرانی که پنج روز در هفته چاپ می‌شد (خلاصه الحوادث) و دارالترجمه و...، درباره پی‌آمدهای تلاش این شخصیت مهم و اصلاح‌طلب سیاسی - فرهنگی تاریخ معاصر برای رسیدن به هدف‌های آن انجمن داوری می‌کند.

گفتاری نیز درباره منش و تعهدهای اخلاقی وی در سنجش با مسئولیت‌پذیری‌اش در تثبیت معارف جدید (عامل تبعید او) عرضه می‌شود.

#### کلیدواژگان

احتشام‌السلطنه، اصلاحات فرهنگی، انجمن معارف، مدارس جدید، روزنامه‌های ایران.

\* کارشناس ارشد تاریخ ایران دوره اسلامی، دانش‌گاه «آزاد اسلامی» واحد محلات.



## درآمد

تاریخ معاصر ایران گواه راستین تولد انقلابی فرهنگی، پیدایی معارفی نو و مؤسسه‌های تمدنی تازه‌ای در تهران و دیگر شهرهای بزرگ است، که تأثیر آنها را در برپایی انقلاب مشروطیت (ده سال بعد) نمی‌توان نادیده گرفت. بسیاری از رجال و شخصیت‌های سیاسی - فرهنگی ایران در این جنبش تأثیر گذاردند؛ پدیده‌ای که تلاش‌های سیاسی و فرهنگی این افراد را در برمی‌گیرد و فرهنگ‌دوستان را به پژوهش درباره خود فرامی‌خواند. میرزا محمودخان احتشام‌السلطنه (۱۲۷۹ ق / ۱۳۱۴ ش) را یکی از این اصلاح‌طلبان می‌توان خواند که در زندگی ۷۵ ساله‌اش برای درانداختن معارف جدید و برپایی انقلاب مشروطیت کوشید و یادگارهای مادی و معنوی سودمندی از خود بر جای گذارد.

این جستار بر اثر فقر اطلاعات و به پشتوانه کتاب‌های *خاطرات احتشام‌السلطنه* و *حیات یحیی* که از بهترین منابع برای این موضوع به شمار می‌روند، تنها زندگی‌نامه کوتاهی از احتشام‌السلطنه عرضه می‌کند؛ سپس به زندگی فرهنگی وی می‌پردازد. کارهای او را در بخش‌های زیر می‌توان بررسیید:

۱. دوره معاونت کل وزارت خارجه؛
۲. دوره برپایی انجمن معارف؛
۳. کارهای فرهنگی در خارج و داخل کشور برای تأسیس مدرسه صنعتی آلمان؛
۴. دیگر کوشش‌های فرهنگی از ۱۳۰۲ تا ۱۳۱۴ خورشیدی (وفات).

## زندگی‌نامه

میرزا محمودخان احتشام‌السلطنه (علامیر) فرزند کوچک محمد رحیم‌خان علاء‌الدوله امیر نظام<sup>۱</sup> بود که پس از ازدواج (۱۲۹۶ ق)، با عنوان یوزباشی در کشیک‌خانه به کار پرداخت<sup>۲</sup> و از همین هنگام مطالعات آزاد و پراکنده‌اش را آغاز کرد<sup>۳</sup> و پس از مرگ پدر، از

۱. میرزا محمودخان احتشام‌السلطنه، *خاطرات احتشام‌السلطنه*، به کوشش سید محمد مهدی موسوی، ص ۸؛ میرزا هاشم‌خان و میرزا مهدی‌خان ممتحن‌الدوله شقاقی، *رجال وزارت خارجه در عصر ناصری و مظفری*، به کوشش ایرج افشار، ص ۲۰۷؛ محمدحسن‌خان اعتماد السلطنه، *روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه ۱۲۹۲ - ۱۳۱۳ ق*، به کوشش ایرج افشار، ص ۶۲۱.

۲. احتشام‌السلطنه، همان، ص ۳۱؛ ممتحن‌الدوله شقاقی، همان، ص ۲۰۷.

۳. همان، ص ۳۰-۳۱.



۱۳۰۰ تا ۱۳۰۶ قمری، قوللر آقاسی‌باشی دربار (رئیس غلامان شاهی) بود.<sup>۱</sup> وی در ۱۳۰۶ با لقب احتشام‌السلطنه به حکومت بر ایالت خمسه دست یافت (۶ - ۱۳۰۹ق) و آثار عمرانی فراوانی از خود بر جای نهاد<sup>۲</sup> و در ۱۳۱۲، در قالب مأموریت‌های خارجی و با عنوان مستشار اول، همراه هیئتی برای تعزیت مرگ الکساندر سوم و جلوس نیکلای دوم<sup>۳</sup> به روسیه و پس از آن با عنوان کارپرداز اول به بغداد فرستاده شد<sup>۴</sup> و به دلیل خدمات فراوان و توفیقش در خرسند کردن آن دولت‌ها<sup>۵</sup>، در ۱۳۱۴ معاونت کل وزارت خارجه را بر عهده گرفت<sup>۶</sup> و پس از سامان بخشیدن به کارهای وزارت‌خانه<sup>۷</sup>، با هم‌کاری دیگر فرهنگ‌دوستان، «انجمن معارف» را برپا کرد<sup>۸</sup> و از این‌رو، محترمانه و با عنوان حاکم به کردستان تبعید شد<sup>۹</sup>.

او در ۱۳۱۹ با عنوان وزیر مختار ایران در آلمان به برلن رفت<sup>۱۰</sup> و در ۱۳۲۳ با اجازه مرخصی از مظفرالدین شاه، به تهران آمد<sup>۱۱</sup> و در این دوران هم‌کاری‌اش را با فعالان سیاسی ضد استبداد آغاز کرد و برای شتاب بخشیدن به روند پیروزی جنبش، زمینه دیدار عین‌الدوله را با سید محمد طباطبائی فراهم آورد<sup>۱۲</sup> و در خفقان حاکم بر مجلس دربار، با صراحت لهجه ویژه خود به دفاع از این نهضت در برابر عین‌الدوله و درباریان

۱. همان ص ۲۲۰؛ محمد حسن‌خان اعتماد السلطنه، همان، ص ۶۲۱.

۲. همان، ص ۶۳ - ۸۴.

۳. همان ص ۱۸۷؛ سندی درباره اعزام هیئت به روسیه برای تعزیت مرگ الکساندر سوم، ۱۳۱۲ق (مه ۱۸۹۵م)، ۲۹۶، ۱/۲۴۶.

۴. میرزا ابراهیم شیبانی (صدیق‌الملک)، *منتخب التواریخ*، به کوشش ایرج افشار، ص ۲۹۵.

۵. احتشام‌السلطنه، همان، ص ۲۴۸ - ۲۳۴؛ «از دولت عثمانی به احتشام‌السلطنه»، هجدهم شعبان ۱۳۱۳، ۲۹۶، ۱۵۶ ح ۳ آز ۱.

۶. احتشام‌السلطنه، همان، ص ۵۸ - ۲۵۷؛ غلامحسین افضل‌الملک، *افضل التواریخ*، به کوشش منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان، ص ۸۶؛ «از وزارت امور خارجه به احتشام‌السلطنه (کارپرداز ایران در بغداد)، ۷ ربیع الاول ۱۳۱۴، ۱۵۶، ۲۹۶ ح ۳ آز ۱.

۷. قهرمان میرزا عین‌السلطنه، *روزنامه خاطرات عین‌السلطنه*، ج ۲، ص ۱۲۸۴؛ احتشام‌السلطنه، همان، ص ۳۰۲.

۸. احتشام‌السلطنه، همان، ص ۳۲۵؛ میرزا یحیی دولت‌آبادی، *حیات یحیی*، ج ۱، ص ۱۸۸.

۹. میرزا ابراهیم شیبانی (صدیق‌الملک)، *منتخب التواریخ*، ص ۳۴۵.

۱۰. احتشام‌السلطنه، همان ص ۴۶۲؛ میرزا مهدی‌خان ممتحن‌الدوله شقاقی، همان، ص ۲۰۷.

۱۱. احتشام‌السلطنه، همان ص ۵۰۵؛ ابراهیم صفائی، *رهبران مشروطه*، ج ۱، ص ۵۹۸.

۱۲. یحیی دولت‌آبادی، همان، ج ۲، ص ۴۱؛ افضل‌الملک، همان، ص ۷ - ۲۹۶؛ مهدی ملک‌زاده، *تاریخ انقلاب مشروطیت ایران*، ج ۲، ص ۳۴۳ و ۲۵۵؛ دولت‌آبادی، همان، ج ۲، ص ۴۱ - ۴۹؛ ناظم‌الاسلام کرمانی، *تاریخ بیداری ایرانیان*، ج ۱، ص ۳۱۸ - ۳۲۸.



ایستاد و از این رو، دوباره تبعید شد<sup>۱</sup>؛ یعنی به جامه وکیل منتخب طبقه اعیان و ملاکان تهران درآمد<sup>۲</sup>.

احتشام السلطنه در ۲۸ رجب ۱۳۲۵ با بیشترین رأی، به ریاست مجلس شورای ملی برگزیده شد<sup>۳</sup> و از همان آغاز، به رغم ناآشنائی ملت ایران با نظام پارلمانی، در پدید آوردن نظم و تثبیت مجلس کوشید و در این راه توفیق یافت<sup>۴</sup>؛ یعنی مجلس بر اثر رهبری وی، اقتدار قانونی یافت و شاه به ناتوانی روی نهاد<sup>۵</sup>. وی در کنار مؤتمن الملک از مقتدرترین رؤسایان دوره‌های مجلس بود و با همین ویژگی مجلس را به کمال رساند<sup>۶</sup> و نظام تازه‌ای در بودجه کشور، آزادی عقیده مردم و جلوگیری از ناعدالتی‌های فراوان و برانگیختن حس ملی در انداخت<sup>۷</sup>، اما در پی مخالفت تندروان و انجمن‌ها، ناگزیر استعفا کرد (صفر ۱۳۲۶) و به سفارت لندن منصوب شد و بدان جا رفت<sup>۸</sup>.

باری، وی پس از بسته شدن مجلس به توپ، در مصاحبه‌ای مطبوعاتی در برلن، به دولت و دربار ایران تاخت و از این رو، عزل شد<sup>۹</sup> و پس از زمانی تنگ‌دستی و سرگردانی در آلمان و سوئیس<sup>۱۰</sup>، به آزادی‌خواهان ساکن پاریس پیوست<sup>۱۱</sup> و پس از فتح شدن تهران با بیشترین رأی به نمایندگی مجلس دوره دوم برگزیده شد<sup>۱۲</sup>، اما به سفارت برلن

۱. محمد مهدی شریف کاشانی، *واقعات الاتفاقیه در روزگار*، ج ۱، ص ۳۱۸، ۶۱ و ۹۰؛ ناظم‌الاسلام کرمانی، همان، ج ۱ ص ۳۲۲ - ۳۲۱؛ *کتاب آبی* (اسناد محرمانه وزارت خارجه انگلیس)، ج ۱، ترجمه و تصحیح احمد بشیریه، ص ۶.
۲. مهدی قلی‌خان مخبرالسلطنه هدایت، *خاطرات و خطرات*، ص ۳۴۷؛ *مذاکرات مجلس اول*، به کوشش غلامحسین میرزا صالح، ص ۱۹۸، ۳۳۰ و ۷۵۵؛ ناظم‌الاسلام کرمانی، ج ۱ ص ۵۴۲ - ۵۴۱.
۳. مذاکرات مجلس اول، ص ۳۸۱.
۴. همان، ص ۳۸۵ - ۳۸۲؛ احتشام‌السلطنه، همان، ص ۶۰۴ - ۶۰۳؛ فریدون آدمیت، *ایدئولوژی نهضت مشروطه در ایران*، به نقل از والتر اسمارت، ج ۱، ص ۱۹۰ - ۱۸۹ - ۳۶۳؛ *کتاب آبی*، ج ۱، ص ۸۰.
۵. شریف کاشانی، ج ۱، ص ۹۰ و ۸۰؛ فریدون آدمیت، همان، ج ۱، به نقل از چارلز مارلینگ، ص ۳۶۳.
۶. فریدون آدمیت، همان، ج ۱، ص ۳۷۰؛ سیف‌الله وحید نیا، *خاطرات و اسناد*، ج ۳، ص ۳۹.
۷. *تاریخ استقرار مشروطیت*، ج ۲، ص ۷۲۲-۷۲۱.
۸. عین‌السلطنه، همان، ج ۳، ص ۲۰۱۱ - ۲۰۱۴.
۹. احتشام‌السلطنه، ص ۶۹۷ - ۷۰۰ و ۶۸۱ - ۶۸۵؛ «از سفارت روس به وزارت امور خارجه ایران»، هشتم رجب ۱۳۲۶، سازمان اسناد ملی ایران، ۲۹۶، ۱۴۳، ج ۲ از ۱.
۱۰. احتشام‌السلطنه، همان، ص ۷۰۰ - ۷۰۶.
۱۱. همان؛ *مبارزه با محمدعلی‌شاه* (اسنادی از فعالیت‌های آزادی‌خواهان ایران در اروپا و استانبول)، به کوشش ایرج افشار، ص ۵ - ۹.
۱۲. *کتاب آبی*، ج ۳، ص ۷۲۷؛ عین‌السلطنه، ج ۴، ص ۲۷۵۱ - ۲۷۵۴؛ مخبرالسلطنه هدایت، همان، ص ۱۱۳؛ شریف کاشانی، همان، ج ۲، ص ۴۲۵ - ۴۹۴؛ احتشام‌السلطنه، ص ۷۰۴ - ۷۰۹.



رفت (۱۳۲۸ق). او در ۱۳۲۹ سفیر ایران در استانبول شد و هشت سال و یک ماه در آن جا به خدمت گزارد؛ سپس به ایران آمد و بعد از پنج ماهه وزارت (۱۳۰۵ش)، مانده عمر خود را در انجمن معارف و خدمت‌رسانی به فرهنگ کشور گذراند تا اینکه در بهمن‌ماه ۱۳۱۴، در ۷۵ سالگی درگذشت و در باغچه علیجان در همسایگی حرم عبدالعظیم مدفون شد.<sup>۲</sup>

### انجمن معارف

نهضت فرهنگی ایران را که پس از کشته شدن ناصرالدین شاه ظهور کرد، به حقیقت سرچشمه انقلاب مشروطیت باید دانست. مردان روشن‌فکر و ترقی‌خواه که آرزو داشتند کشورشان مانند دیگر کشورهای پیش‌رفته از نعمت آزادی، عدالت و فرهنگ برخوردار شود، در پایتخت ایران مجمعی به نام انجمن معارف برپا کردند و تا اندازه‌ای مردم را در گستراندن معارف نو آزاد گذاشتند.<sup>۳</sup> احتشام‌السلطنه که پیش از این در «خمسه» برای برپایی مدارس جدید تلاش کرده بود، یکی از بنیادگذاران اصلی این انجمن و بر آن بود که در افکندن معارف تازه را از دست دولت و بی‌توجهی‌های آن بیرون بیاورد.<sup>۴</sup> تا ریشه بی‌سوادی و جهل عمومی را بکند؛ پدیده‌ای که به قلعه استواری برای پادشاهان می‌ماند و آنان انگیزه‌ای برای ویران ساختنش نداشتند.<sup>۵</sup> او با هم‌کاری سید کریم‌خان فیروز‌کوهی و در خانه وی، نخستین جلسه را برای تأسیس مدارس جدید برگزار کرد.<sup>۶</sup> برخی از رجال مجلس نیز به خانه فیروز‌کوهی دعوت شدند و احتشام‌السلطنه و سردار فیروز‌کوهی به مجلس‌گردانی پرداختند، اما میانه‌روان و محافظه‌کاران سنگ اندازی کردند و احتشام‌السلطنه با سخنان تندی دهان آنان را بست و مقرر شد که چهل نفر از این افراد بمانند تا نشست دیگری برپا شود. آنان نامه‌ای به امین‌الدوله نوشتند؛<sup>۷</sup> زیرا او در سنجش با دیگر صدراعظم‌های پس از سپهسالار تا آخر مشروطه، به ویژگی‌های ترقی‌خواهی و

۱. احتشام‌السلطنه، ص ۷۱۳ - ۷۱۵؛ ممتحن‌الدوله شقاقی، همان، ص ۲۰۷.

۲. ابراهیم صفائی، رهبران مشروطه، ص ۶۰۷؛ مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران در قرون ۱۲ - ۱۴، ج ۴، ص ۳۴؛

۱. ا. (ایرج افشار)، «کمیسیون معارف»، ص ۵۴۰ - ۵۴۱.

۳. مهدی ملک‌زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۱، ص ۱۱۶؛ احتشام‌السلطنه، همان، ص ۳۱۵.

۴. تهماسب طالبی، «نگاهی به کتاب خاطرات احتشام‌السلطنه»، مجله کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، ص ۱۴.

۵. احتشام‌السلطنه، همان، ص ۱۶-۳۱۴.

۶. همان، ص ۳۱۸ و ۳۲۲.

۷. احتشام‌السلطنه، ص ۳۱۸ و ۳۲۲.



روشن‌اندیشی شهیر و ممتاز بود.<sup>۱</sup> او نیز به کمک کردن وعده داد و مدرسه رشديه را در خانه‌ای قدیمی در دروازه قزوین بنیاد کرد و به سبک جدید در آن‌جا میز و صندلی چید و میرزا حسن تبریزی (رشديه) را بر آن‌جا گمارد.<sup>۲</sup>

پس از برپایی مدرسه (شوال ۱۳۱۵)، با دعوت بزرگان به نشستی دیگر، هیئتی به نام «معارف» برگزیده شدند و کارشان را در این مدرسه آغاز کردند.<sup>۳</sup> کار انجمن معارف بدون نام بردن از وزیر علوم (نیرالملک هدایت)، به نام و ریاست میرزا محمودخان احتشام‌السلطنه آغاز و به کمک دو تن از اعضای وزارت‌خانه، وزیر علوم نیز به همکاری فراخوانده شد.<sup>۴</sup> احتشام‌السلطنه پس از مشورت با دیگر اعضای انجمن، کتابچه‌ای به انگیزه گردآوری اعانه برای تأسیس مدارس جدید فراهم کرد<sup>۵</sup> و نخست آن را نزد شاه و پس از او نزد امین‌الدوله برد؛ شاه به پرداخت ده‌هزار تومان فرمان داد و امین‌الدوله به دادن دوازده‌هزار تومان متعهد شد. او کتابچه را نزد بزرگان و علما نیز فرستاد و هر یک از آنان به ادای مبلغی تعهد سپردند.<sup>۶</sup> بنابراین، کار ساخت مدارس جدید، کتاب‌خانه ملی، دوره‌های اکابر و راه‌اندازی روزنامه خلاصه الحوادث و دارالترجمه و تألیف کتاب سامان یافت.<sup>۷</sup> بر پایه مستندات پیش‌گفته، کوشاترین عضو این انجمن احتشام‌السلطنه بود که هم برای تأسیس این انجمن و هم در رهبری و ریاست و اجرای طرح‌های آن بسیار کوشید.

### اعضای انجمن

میرزا محمودخان احتشام‌السلطنه، میرزا محمودخان مفتاح‌الملک، جعفر قلی‌خان نیرالملک (وزیر علوم)، میرزا علی‌اکبرخان ناظم‌الاطبا، حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی، میرزا غیاث‌الدین ادیب کاشانی، حاجی شیخ مهدی کاشانی، شمس‌العلماء عبدالرب آبادی،

۱. فریدون آدمیت، همان، ج ۱، ص ۱۰۴؛ مهدی‌قلی‌خان هدایت (مخبر السلطنه)، همان، ص ۱۱۰؛ دولت‌آبادی، همان، ج ۱، ص ۱۸۴.
۲. احتشام‌السلطنه، همان، ص ۳۲۳-۴.
۳. همان، ص ۲۳۵؛ یحیی دولت‌آبادی، همان، ج ۱، ص ۱۸۸.
۴. دولت‌آبادی، همان، ج ۱، ص ۱۸۸ (به همراه میرزا مهدی‌خان ممتحن‌الدوله و مفتاح‌الملک)؛ احتشام‌السلطنه، همان، ص ۳۲۴-۵.
۵. همان، ص ۳۲۵-۶. دولت‌آبادی بر آن است که این کتابچه به فرمان صدر اعظم فراهم آمد. ر.ک: دولت‌آبادی، همان، ج ۱، ص ۱۸۸.
۶. دولت‌آبادی، همان، ج ۱، ص ۱۸۸؛ احتشام‌السلطنه، همان، ص ۳۲۵؛ حسین محبوبی اردکانی، تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران، ج ۱، ص ۳۸۴.
۷. احتشام‌السلطنه، همان، ص ۳۲۷ و ۳۳۰؛ ا.ا (ایرج افشار)، «کمبسیون معارف» آینده، شماره ۵-۸، ص ۵۳۹ و ۵۴۳.



میرزا غیاث‌الدین ادیب کاشانی، میرزا سید حسن خان نظام‌الحکما، میرزا کریم‌خان منتظم‌الدوله، سردار مکرم، سردار فیروز کوهی، محمدباقرخان اعتمادالسلطنه، حاج محمدحسن و حاج حسن رشديه، دکتر عنایت‌الله خان مؤتمن‌الاطبا، میرزا مهدی ممتحن الدوله، میرزا حسین‌خان سروش، سید بحرینی و...، از اعضای این انجمن بودند که برای برپایی‌اش بسیار سختی کشیدند<sup>۱</sup> و در استوار ساختن فرهنگ جدید کشور تلاش کردند. برخی از آنان، در این راه به صرف سال‌هایی از عمر و بخشی از سرمایه خود پرداختند<sup>۲</sup> و به‌درستی روند پیش‌رفت فرهنگ‌سازی را در ایران و تأسیس مؤسسه‌های تمدنی جدید را از پی‌آمدهای تلاش این افراد می‌توان برشمرد.

### مدرسه‌های نو بنیاد

سیاهه مدرسه‌های جدید و مؤسسان آنها در جدول زیر عرضه می‌شود:

مدرسه	بنیادگذار
مدرسه رشديه (۱۳۱۵ق)	حاجی محمدحسن رشديه (بانی اصلی، امین الدوله)
علمیه	میرزا محمودخان احتشام‌السلطنه
ابتدائیه، افتتاحیه	میرزا محمودخان مفتاح‌الملک
سادات	یحیی دولت‌آبادی
اقدسیه	سید حسن نظام‌الحکما
مظفری	شیخ مهدی کاشانی
تربیت	دکتر عنایت‌الله خان
خیریه	میرزا کریم‌خان منتظم‌الدوله

هم‌چنین مدرسه‌های دانش، شرف، کوچه غریبان و...، یکی پس از دیگری کار خود را آغاز کردند.<sup>۳</sup>

۱. احتشام‌السلطنه، همان، ص ۳۲۵ و ۳۲۶؛ محبوبی اردکانی، همان، ج ۱، ص ۳۷۱.

۲. مهدی ملک‌زاده، همان، ج ۱، ص ۱۱۶ و ۱۱۷.

۳. مخیر السلطنه هدایت، همان، ص ۱۱۰؛ احتشام‌السلطنه، همان، ص ۳۲۵؛ محبوبی اردکانی، همان، ج ۱، ص ۳۷۵؛ فخر الدین رشديه، زندگی‌نامه پیر معارف رشديه، ص ۵۰.



پس از تأسیس این مدرسه‌های تازه، معلمانی استخدام شدند و شاگردان هر مدرسه، کم‌تر از پانزده روز از دور و نزدیک آمدند و آنها را پر کردند<sup>۱</sup>. هزینه شش مدرسه، از سرمایه دولت و پول دیگر مدرسه‌ها از کیسه جوان‌مردی خیرخواهان برآمد<sup>۲</sup>. احتشام‌السلطنه و دولت‌آبادی هم‌چنین برای نگاه‌داری این مدرسه‌ها بسیار تلاش کردند و کارهایشان در این راه سودمند و ستودنی است<sup>۳</sup>. این مراکز پس از دارالفنون، نخستین مدرسه‌های جدید کشور به شمار می‌روند که به انگیزه بالا بردن سطح آگاهی مردم و رهایی فرزندان این مرز و بوم از چاه جهل و نادانی برپا شدند و مدرسه علمیه در میان آنها سرآمد بود.

### مدرسه علمیه

این مدرسه که در محرم ۱۳۱۶ به کوشش میرزا محمودخان احتشام‌السلطنه تأسیس شد، بهتر از دیگر مدرسه‌های نوپیاذ بود<sup>۴</sup> و کار انجمن معارف در آن‌جا دنبال شد و دفتر انجمن از مدرسه رشديه بدان‌جا آمد. مدرسه علمیه افزون بر دوره‌های ابتدائی، سطوح بالاتر و علمی‌تری داشت و به دلیل برخورداری‌اش از چهار کلاس اول ابتدایی در آن هنگام، تنها مدرسه ملی جدید به شمار می‌آمد<sup>۵</sup> که به گفته سعید نفیسی هم کلاس ژیمناستیک و هم در سطوح بالاتر دوره‌های یادگیری عملیات نظامی و اسلحه‌شناسی داشت و حتی گاه برای تشویق شاگردان، به آنان کتاب جایزه می‌دادند<sup>۶</sup>.

مسئولیت مدرسه را نخست خود احتشام‌السلطنه و ناظم‌العلوم به عهده داشتند، اما پس از زمانی مخبرالسلطنه هدایت و مسئولیت آن را پذیرفت<sup>۷</sup>. بسیاری از شخصیت‌های فرهنگی بزرگ کشور مانند صادق هدایت، سعید نفیسی و... در این مدرسه درس خواندند. سطح آموزشی این مدرسه، با مدارس کنونی برابر و از این‌رو، ستودنی بود.

۱. احتشام‌السلطنه، همان، ص ۳۲۵.
۲. مخبرالسلطنه هدایت، همان، ص ۱۱۰.
۳. حسین محبوبی اردکانی، ج ۱، ص ۳۹۶.
۴. رشديه فخرالدین، همان، ص ۵۰.
۵. مخبرالسلطنه هدایت، همان، ص ۱۱۰.
۶. محبوبی اردکانی، همان، ج ۱، ص ۳۸۴ و ۳۸۵.
۷. همان، ص ۳۸۵ و ۳۸۶.

## کتابخانه ملی و جای کار انجمن

هنگامی که شمار مدارس جدید از پانزده گذشته، احتشام السلطنه کتابخانه ملی را بنیاد کرد و خانه و ملک خود را به جای برگزاری نشست‌های انجمن و کتابخانه ملی بدل ساخت و نزدیک به هزار جلد از کتاب‌هایش را که دو سوم آنها نسخه‌های خطی بود، به این کتابخانه واگذار و به گردآوری کتاب از افراد پرداخت. او سال‌های بعد نیز در گامی دیگر نزدیک به هزار جلد کتاب دیگر (دوهزار جلد نسخه خطی، چاپ سنگی و...) به این کتابخانه هدیه داد که همه آنها در کتابخانه مجلس کنونی هست<sup>۱</sup> و بنابراین، پایه‌گذار این کتابخانه به شمار می‌رود<sup>۲</sup>. کارهای احتشام السلطنه نشان‌دهنده مطالعات فراوان وی، شناخت او درباره پی‌آمدهای این کارها و آگاهی‌اش به چیزی است که آن را «اصلاحات فرهنگی» می‌نامید و از هر چیز دیگری مهم‌تر می‌شمرد. تلاش‌های او هم‌چنین از گذشت‌های آگاهانه مادی و معنوی‌اش به انگیزه فرهنگ‌سازی در کشور و پدید آوردن نسلی آگاه پرده برمی‌دارد.

### مدرسه اکابر

برپایی دوره‌های آموزشی اکابر در ساعت‌های نخستین شب برای سال‌مندان بی‌سواد، از دیگر کوشش‌های انجمن معارف بود که به ریاست ادیب کاشانی کارش را آغاز کرد<sup>۳</sup> و آن را جهش فرهنگی فراگیر و مؤثری در آگاه‌سازی جامعه می‌توان برشمرد.

### نخستین روزنامه ملی (خلاصه الحوادث)

انجمن معارف هم‌چنین به چاپ و تکثیر روزنامه خلاصه الحوادث پرداخت که در قالب پنج شماره در هفته و هر روز یک برگ آن چاپ و به بهای بسیار اندکی (هر شماره یک شاهی و سپس به درخواست خریداران صد دینار) به مردم عرضه می‌شد. انتشار این روزنامه از کارهای جسورانه و تهورآمیز انجمن معارف به شمار می‌آمد و بدون هیچ کمکی از دولت و وزارت علوم سامان می‌یافت. اخباری که پس از مذاکره احتشام السلطنه (رئیس انجمن) با سفارت انگلیس، از فرنگ تلگراف می‌شد، به سرعت برای انتشار در این روزنامه

۱. احتشام السلطنه، همان، ص ۳۲۷؛ تاریخچه کتابخانه مجلس، ص ۱۳-۱۵.

۲. همان، ص ۱۳-۱۵؛ نوشین انصاری، کتابخانه‌های ایران از تأسیس دارالفنون تا آینده، ص ۶۷۵.

۳. احتشام السلطنه، همان، ص ۳۲۷.





فرستاده و در شماره فردای آن روز چاپ و هر روز عصر میان محصلان مدرسه و دیگر مشترکان توزیع می‌شد. بنابراین، خلاصه الحوادث منبع معتبری داشت و مردم را از خبرهای تازه جهان و اروپا آگاه می‌ساخت.<sup>۱</sup>

این روزنامه ده سال پیش از مشروطه در تهران منتشر شد و بی‌گمان، در آماده ساختن افکار عمومی برای شرکت در انقلاب مشروطیت بسیار تأثیر گذارد، اما تا کنون به شایستگی شناخته نشده است.<sup>۲</sup> دفتر خلاصه الحوادث و جای کتابخانه ملی و دوره‌های اکابر و دیگر مؤسسه‌ها مانند چاپ‌خانه و دارالترجمه و ... نخست یکی از خانه‌های احتشام السلطنه و بعدها ملکی در خیابان جلیل آباد (خیام کنونی) بود که خودش آن را خرید<sup>۳</sup> و پس از برکناری‌اش، از آن وزارت علوم شد و در زمان رضا شاه پس از دگرگونی‌هایی به دست روزنامه اطلاعات افتاد.<sup>۴</sup>

برپایی این روزنامه با ساختاری مستقل از دولت (خصوصی)، جهشی فرهنگی و تأثیرگذار می‌نماید که پی‌آمدهایش در انقلاب‌های بعدی نمایان شد. تأثیر بنیادین و بی‌واسطه احتشام السلطنه در طراحی و برپایی این روزنامه انکارناشدنی است.

### اختلاف با رشديه

وی به گفته دولت‌آبادی، با میرزا حسن تبریزی (رشديه) بر سر تأسیس مدارس جدید رقابت می‌کرد<sup>۵</sup> و در جایگاه ریاست انجمن معارف، پس از تأسیس مدرسه علمیه، دفتر انجمن را به این مدرسه آورد، اما هزینه‌های گزاف و بیهوده ناهار دانش‌آموزان مدرسه رشديه، او را به اعتراض برانگیخت و از این‌رو، خواستار حذف آنها شد و این درخواست زمینه ناسازگاری میرزا حسن رشديه را با او فراهم آورد. انجمن پس از برگزاری نشست‌های فراوان در این باره، به حذف این هزینه‌ها تصمیم گرفت<sup>۶</sup> و از دانش‌آموزان

۱. احتشام السلطنه، همان، ص ۳۲۸ و ۳۲۹.

۲. همان، ص ۳۵۱.

۳. ر.ک: خلاصه الحوادث، ش ۴۵۷ و مطلب درازدانی که روزنامه دولتی اطلاع، هشتم رجب همان سال در این باره نوشت.

۴. همان، ص ۳۲۱، ۳۵۱ و ۳۵۲.

۵. یحیی دولت‌آبادی، همان، ج ۱، ص ۱۹۰-۱۹۲.

۶. فخرالدین رشديه، همان، ص ۴۵ و ۷۸.

۷. همان، ص ۴۴ و ۴۵؛ دولت‌آبادی، همان، ج ۱، ص ۱۹۰.



خواست که با خود ناهار اندکی بیاورند. انجمن پس از صادر کردن این دستور و ابلاغ آن به مدرسه رشدیه، میرزا مهدی خان ممتحن الدوله را به مفتشی (بازرسی) آن فرستاد که واکنش بد رشدیه با او، خشم احتشام السلطنه را برانگیخت<sup>۱</sup> و از آن پس انجمن به حذف اعانه‌های این مدرسه تصمیم گرفت<sup>۲</sup>.

احتشام السلطنه فردی «دایر، کاردان و نیرومند» بود و با جلوگیری از خرج‌ها و هزینه‌های گزاف، به امین الدوله پیش‌نهاد کرد: «پاره ای از کتب مفید برای بیداری ملت از زبان‌های خارجه ترجمه گردد». او با این پیش‌نهاد، روی کرد سیاسی و اخلاقی‌اش (خواسته ترقی خواهان) را اعلام کرد<sup>۳</sup>؛ یعنی نشان داد که فردی متعهد به وطن و مردمش، معتقد به لزوم اصلاحات از مسیر درست و ناخشنود از هرگونه کج‌روی است.

#### مخالفت‌ها با احتشام السلطنه و تبعید او

کارها و ویژگی‌های احتشام السلطنه، حسادت کسانی را در انجمن و وزارت خارجه برانگیخت<sup>۴</sup>. برای نمونه، مفتاح‌الملک با تأسیس مدرسه افتتاحیه، خود را رقیب وی می‌دانست<sup>۵</sup>. امین السلطان (صدراعظم جدید) نیز که کارهای انجمن را سیاسی می‌پنداشت و به دلیل دل‌چرکین بودن از اینکه انجمن به امین الدوله منسوب است<sup>۶</sup>، به رواج معارف جدید آسیب رساند و موجب دودستگی اعضای انجمن شد<sup>۷</sup>. از این‌رو، مفتاح‌الملک به امین السلطان پیوست و به توطئه بر ضد احتشام السلطنه پرداخت<sup>۸</sup>.

اعتراض احتشام السلطنه به هزینه‌های گزاف و اصراف‌کاری وزارت علوم و ناخشنودی نیرالملک (وزیر علوم) از او، سبب دیگر انگیزش افراد به بدنمایی وی نزد شاه بود. آنان نامه‌ای به شاه نوشتند و در آن او را به جمهوری‌خواهی متهم کردند و افزون بر این «دست‌های انتریک» در وزارت خارجه، زمینه عزل وی را از معاونت وزیر خارجه و انجمن معارف فراهم آورد<sup>۹</sup> و همه اختیارات انجمن به نیرالملک سپرده شد.

۱. دولت آبادی، همان، ص ۱۹۱.

۲. همان، ص ۱۹۲.

۳. فریدون آدمیت، همان، ج ۱، ص ۵۹.

۴. احتشام السلطنه، همان، ص ۳۳۳؛ حسین محبوبی اردکانی، ج ۱، ص ۳۷۵.

۵. احمد امیر احمدی، *خاطرات نخستین سپهبد ایران*، به کوشش غلامحسین زرگری‌نژاد، ص ۵۴۶.

۶. حسین محبوبی اردکانی، همان، ج ۱، ص ۳۹۸.

۷. امیر احمدی احمد، همان، ص ۵۴۶.

۸. رشدیه، همان، ص ۷۸.

۹. غلامحسین افضل‌الملک، همان، ص ۲۸۶؛ احتشام السلطنه، همان، ص ۳۳۸ و ۳۴۰.



هنگامی که نیرالملک متن نامه شاه را در میان جمع می‌خواند، احتشام‌السلطنه خشمگینانه گفت:

شاه غلط کرده که تو را بر ما رئیس قرار داده، این مؤسسات یک شرکت خصوصی و ملی است و رئیس هم لازم ندارد. رئیس حقیقی کسی است که از جان و مال خود کوشش و گذشت بیش‌تر بکند و در پیش‌رفت این هدف ملی مؤثر باشد. من سرباز و توپچی نیستم که شاه فرمان‌دهی مرا به دست تو یا دیگری بسپارد...

وی به سوی نیرالملک و هوادارانش حمله کرد تا آنان را بزند، اما آنان گریختند.<sup>۱</sup> بنابراین، او به فرمان‌روایی بر کردستان منصوب (تبعید) شد.<sup>۲</sup>

### ویژگی‌های احتشام‌السلطنه در این دوره

اعتماد السلطنه، احتشام‌السلطنه را فردی «پاک‌دامن و عفیف» می‌داند.<sup>۳</sup> میرزا علی مستوفی، وی را انسانی «لایق و قابل» و معروف به «صفات نیک» می‌خواند که «در خط راستی و ترویج علم و تربیت اطفال است و شهرت‌های خوب دارد».<sup>۴</sup> افضل‌الملک بر این ویژگی‌ها چنین می‌افزاید:

این آزاد مرد ... در روزگار طوری سلوک نموده و طرزى درستی به خرج داده و به قسمی بی‌طمع در مال مردم بود و نهجی هواخواه دولت و ملت ایران شده است و مؤسس مدارس تربیت و تأدیب ایرانیان گشته است که هزار تجمید دارد. این مرد محض ترقی ملت و پیش‌رفت کار دولت، دانست که جز به علم و وفور دانش‌مندان، کار دولت ترقی نخواهد کرد ... و کار به جایی کشید که حضوراً مدعی وزرای بزرگ شد و گفت: «در هر سال که به اسامی مختلفه مال از دولت می‌گیرید صرف این کار کنید که دولت و ملت بلندنام شود». وزیر بزرگی از او رنجید و بر وخامت و وشامت کار خود ترسید. پیش‌دستی‌ها کرده تا ... وی مقصر دولت شود، ولی چون او با عفت و پاک‌دامن و حق‌پرست بود، ابداً مغلوب نگشت و به ایالات کردستان منصوب گردید.<sup>۵</sup>

برخی از هم‌روزگاران محتشم‌السلطنه به‌رغم همه ستایش‌ها درباره او،<sup>۶</sup> خودنمایی را یکی از علت‌های شکستش شمرده‌اند.<sup>۷</sup> برای نمونه، عبدالله مستوفی و مخبرالسلطنه

۱. احتشام‌السلطنه، همان، ص ۳۴۰.

۲. همان، ص ۳۴۳؛ ممتحن‌الدوله، وزارت خارجه، ص ۷۷.

۳. ر.ک: حسین محبوبی اردکانی حسین، همان، ج ۱، ص ۳۷۲.

۴. غلامحسین افضل‌الملک، ص ۲۹۶ و ۲۹۷.

۵. همان، ص ۲۹۶.

۶. ممتحن‌الدوله شقاقی، همان، ص ۷۷.

۷. دولت‌آبادی، همان، ج ۱، ص ۳۸۵.



هدایت، انگیزه همه کارها و تلاش‌های فرهنگی وی را حرص جاه و مقام (وزیری علوم) دانسته‌اند.<sup>۱</sup> به هر روی، با توجه به کارهای فراوان اصلاحی او، می‌توان پذیرفت که تلاش بدون چشم‌داشت، از واقعیت دور است؛ زیرا آدمی به امید پیش‌رفت به خطر تن می‌سپرد و آمیختن امید با کوشش نیکوست. منش و پی‌گیری‌های احتشام‌السلطنه، حسادت و کینه رقیبان سیاسی وی را برانگیخت و به مخالفت با او و استعفایش انجامید.

### فرجام انجمن

کار انجمن پس از احتشام‌السلطنه به‌سختی می‌گردید و دیگر اعضا نیز پس از او استعفا کردند. از این‌رو، انجمن پس از وی دیری نپایید، اما سال‌ها بعد (۱۳۰۲ ش/۱۳۴۰ ق) با نام «کمیسیون معارف» کارش را از سرگرفت و احتشام‌السلطنه دوباره با انجمن همکاری کرد و در شمار اعضای ثابت آن محفل فرهنگی و در کنار سلیمان‌میرزا اسکندری، میرزا حسین خان پیرنیا و میرزا یحیی دولت‌آبادی و دکتر محمد مصدق و... جای گرفت.<sup>۲</sup> البته او در این میان؛ یعنی هنگامی که وزیر مختار ایران در برلن بود، به تأسیس مدرسه‌ای آلمانی در تهران پرداخت و در دوران ریاستش بر مجلس نیز به گسترش این مدرسه همت گمارد.<sup>۳</sup>

### آلمان‌گرایی احتشام‌السلطنه

احتشام‌السلطنه به دلیل رفت و آمد سیاسی‌اش با برلن و نفوذ مادی و معنوی آلمان در ایران، برای بهبود رابطه این دو کشور بسیار کوشید<sup>۴</sup> و به همین انگیزه، زمینه مذاکره‌هایی را درباره برپایی بانک و مدرسه‌ای آلمانی در ایران فراهم کرد.<sup>۵</sup>

او پس از بازگشت از برلن و اقامت در تهران، هم‌زمان رئیس هیئت «تحدید حدود ایران و عثمانی»، رئیس مجلس و وزیر مختار آلمان بود<sup>۶</sup> و به پشتوانه پیشینه درخشان فرهنگی و انگیزه‌اش در پیش‌رفت فرهنگی کشور، در زمینه تأسیس مدرسه‌ای آلمانی در

۱. عبدالله مستوفی، شرح زندگانی من، ج ۲، ص ۲۱؛ مخبر السلطنه هدایت، همان، ص ۱۱۰.

۲. حسین محبوبی اردکانی، همان، ج ۱، ص ۳۷۱ و ۳۷۳.

۳. احمد سعیدی، «تاریخچه کمیسیون معارف»، گوهر، ش ۱۱، ص ۹۶۳ - ۹۶۷؛ ا.ا (ایرج افشار) «کمیسیون معارف» آینده، ص ۵۴۰ و ۵۴۳؛ احتشام‌السلطنه، همان، ص ۳۴۶؛ مذاکرات مجلس اول، ص ۵۶۶ و ۴۸۵.

۴. هوگو گروته، سفرنامه، ص ۲۲۱؛ دولت‌آبادی، همان، ج ۲، ص ۲۰۸ - ۲۰۹.

۵. دولت‌آبادی، همان.

۶. مذاکرات مجلس اول، ص ۱۹۸.



تهران بسیار تلاش کرد؛ تا اینکه در دوران ریاست بر هیئت تحدید، با تلگراف مجوز تأسیس را گرفت. این مدرسه که هشت هزار تومان بودجه داشت و پنج هزار تومان آن را دولت ایران و سه هزار تومانش را آلمان می‌پرداخت، در دوران ریاست او بر مجلس و سفارت شولمبرگ در ایران پا گرفت و شولمبرگ در همین دوره با معلمی آلمانی به نام پطرس به ایران آمد. زمینی در پشت میدان «مشق» برای تأسیس این مدرسه به او واگذار شد که ساختمان آن با نظارت یک معمار آلمانی (اتوشولص) و یک معمار ایرانی به نام میرزا عبدالله سامان یافت (۱۹۰۷) و مدرسه پس از جشنی با نطق وزیر مختار آلمان و مخبرالسلطنه هدایت، کارش را آغاز کرد.

این مدرسه نیز مانند دیگر مدرسه‌های پیش‌رفته بود که به جای زبان انگلیسی و فرانسه، در آن به آموزش زبان آلمانی می‌پرداختند، نجاری، مکانیک و برق می‌آموختند و آکادمی‌های آلمان مدرکش را می‌پذیرفتند. گنجایی این مدرسه در آغاز ۱۲۰ نفر و نظامش با نظام مدارس آلمانی همانند بود.<sup>۳</sup>

تلاش برای تأسیس این مدرسه نیز وفاداری سیاسی و فرهنگی احتشام‌السلطنه را به وطن و مردمش نشان می‌دهد؛ زیرا از دید سیاسی موازنه‌ای مثبت در برابر روسیه و انگلیس شمرده می‌شود و از دید فرهنگی گواه مسئولیت‌پذیری او درباره فرهنگ‌سازی در ایران و دغدغه‌مندی‌اش درباره تأثیرپذیری و بهره‌برداری ایران از پیش‌رفت‌های دیگر کشورهاست.

### گسترش مدرسه آلمانی

احتشام‌السلطنه، پیش‌نهاد ایجاد یک کلاس عالی را در این مدرسه و درخواست افزایش گنجایی آن را از ۱۲۰ شاگرد به هفتصد شاگرد، در مجلس مطرح کرد (بیسم ذی‌الحجه ۱۳۲۵) و با پافشاری در این باره، دوازده هزار تومان مستمری گرفت<sup>۴</sup>، اما گسترش این مدرسه در تهران، موجب نگرانی انگلیس و روس و مخالفانشان با وی شد؛ زیرا به گزارش مارلینگ، احتشام‌السلطنه «از نفوذ خود برای قبول پیش‌نهاد آلمان درباره توسعه مدرسه

۱. هان، ص ۴۸۵.

۲. دولت‌آبادی، همان، ج ۲، ص ۲۰۸ - ۲۰۹؛ محبوبی اردکانی، همان، ج ۱، ص ۴۱۵.

۳. همان، ص ۴۱۵؛ احتشام‌السلطنه، همان، ص ۶۷۴ - ۶۷۵.

۴. مذاکرات مجلس اول، ص ۵۶۶؛ تاریخ استقرار مشروطیت در ایران، ج ۱، ص ۵۸۹.



آلمان استفاده کرد...» و این پشتیبانی از پیش نهاد فرهنگی آلمان، «شایعات انتقادآمیزی» پدید آورد.<sup>۱</sup>

البته احتشام السلطنه و صنیع الدوله (دو رئیس مجلس اول)، به رغم این گزارش‌ها و شایعه‌ها، فرهنگ آلمانی را می‌پسندیدند و آن را می‌شناختند و گرایش‌هایشان را چنین نمایان می‌ساختند.<sup>۲</sup> بر پایه سنجش خود احتشام السلطنه، نزدیک به هزار نفر تا ۱۹۲۱ میلادی از این مدرسه فارغ‌التحصیل شدند.<sup>۳</sup>

### بازگشت به ایران و همکاری با کمیسیون معارف

احتشام السلطنه کمابیش پس از چهار سال دوری از سیاست و ماندن در خارج از کشور، در ۱۳۰۲ شمسی (۱۹۲۳م) به ایران بازگشت و تا ۱۳۰۵، منصب دولتی نداشت و از همین رو، با خاطری آسوده، کارش را در انجمن معارف از سر گرفت.<sup>۴</sup> معلمان آلمانی در آغاز جنگ جهانی اول از آن مدرسه اخراج شده بودند و آن‌جا تعطیل شده بود، اما احتشام السلطنه افزون بر همکاری با کمیسیون معارف، برای راه‌اندازی دوباره آن، خدمت‌ها گزارد و به پی‌گیری‌های ارزنده‌ای پرداخت و دولت آلمان را به همکاری در این‌باره واداشت.<sup>۵</sup>

بنابراین، خبر گردآمدن هیئتی آلمانی با ریاست دکتر هایل و دیگر اعضای آن مانند احتشام السلطنه، دکتر کوهن و دکتر بریکه در تلگرافی منتشر و در دفترهای رسمی آلمان ثبت شد.<sup>۶</sup>

این مدرسه با کوشش احتشام السلطنه<sup>۷</sup> و دکتر رزن (وزیر امور خارجه سابق آلمان) و به انگیزه آموزش فرزندان وطن دوباره باز شد.<sup>۸</sup>

۱. همان، ص ۵۸۹.

۲. فریدون آدمیت، همان، ج ۱، ص ۳۶۸.

۳. احتشام السلطنه، همان، ص ۳۴۶.

۴. همان، ص ۱. افسوس که او خاطراتش را تنها تا ۱۹۲۳ میلادی نوشته است و اطلاعات چندانی درباره سال‌های پایانی عمر وی در دست نیست!

۵. همان، ص ۷.

۶. سعیدی احمد، «تاریخچه کمیسیون معارف»، گوهر، ش ۱۱، ص ۹۳۶ - ۹۶۷؛ ۱۱ (ایرج افشار)، «کمیسیون معارف»، آینه، ش ۵-۸، ص ۵۴۰ - ۵۴۱.

۷. احتشام السلطنه، همان، ص ۳۴۷.

۸. گزیده اسناد روابط ایران و آلمان، ج ۱، ص ۴۷۴.

وی در زمان ریاست مجلس، هزار جلد کتاب به کتابخانه مجلس ملی داده بود و در این دوران نیز هزار جلد کتاب دیگر (نسخه‌های خطی و چاپ سنگی و...) را از کتاب‌های شخصی‌اش به این کتابخانه پیش کش کرد.<sup>۱</sup>

این انجمن در این دوران با نام کمیسیون معارف و به ریاست میرزا یحیی دولت‌آبادی، دوباره به فرهنگ‌سازی در کشور پرداخت و همه کارهای پیشین انجمن معارف را دنبال کرد. نام احتشام السلطنه در این دوره نیز با فرهنگ‌سازی و فرهنگ‌سازان همراه است<sup>۲</sup> و این روند، جز در زمان کوتاه وزیری‌اش در کابینه مستوفی‌الممالک<sup>۳</sup>، تا پایان عمرش (۱۳۱۴ش) وجود داشت.<sup>۴</sup>

با توجه به سندهای پیش گفته، توان پی‌گیری، صراحت لهجه و جسارت ویژه احتشام السلطنه در پایان عمر فروکاست و تندی و تیزی‌اش در کارهای اصلاحی و طراحی آنها به کندی گرایید، اما به هر روی، علاقه‌اش به تحولات فرهنگی کشور، او را به سوی کمیسیون معارف و هم‌کاری با آن کشاند.

#### عضای کمیسیون معارف

میرزا یحیی دولت‌آبادی، سلیمان میرزا اسکندری، احتشام السلطنه، میرزا یوسف‌خان اعتصامی (اعتصام‌الملک)، میرزا احمدخان بدر (نصیر الدوله)، میرزا حسین خان پیرنیا (مشیرالدوله)، سید حسن تقی‌زاده، میرزا ابراهیم حکیمی، میرزا احمدخان سعیدی، ارباب کیخسرو شاهرخ، حاج مهدیقلی خان هدایت (مخبر السلطنه) و...<sup>۵</sup>

#### مکتوبات

کتاب‌های زیر یادگار دوران ۷۵ ساله زندگی احتشام السلطنه‌اند:

ترجمه گافارل و تاریخ ژرمن‌ها؟

خاطرات احتشام السلطنه؛



۱. همان، ص ۴۷۰ - ۴۷۱.

۲. احتشام السلطنه، ص ۳۴۷.

۳. ۱.۱ (ایرج افشار)، همان، ص ۵۳۹ - ۵۴۱؛ احمد سعیدی، همان، ص ۹۶۳ - ۹۶۷.

۴. تاریخچه کتابخانه مجلس، ص ۱۳-۱۵؛ ابراهیم صفائی، همان، ص ۶۰۹.

۵. سعیدی، همان، ص ۹۶۳؛ ۱.۱ (ایرج افشار)، همان، ص ۵۳۹ - ۵۴۱.

۶. ابراهیم صفائی، همان، ص ۶۰۸ - ۶۰۹.

شجره‌نامه خانوادگی؛

خاطرات سفارت استانبول؛

معرفی رجال وزارت خارجه<sup>۱</sup>.

او کتاب معرفی رجال وزارت خارجه و کتاب‌های دیگر را با همین موضوع، در سال‌های پایانی عمرش سوزاند تا به فرزندانش آسیبی نرسد<sup>۲</sup>. دریغ که تا کنون تنها خاطرات احتشام السلطنه چاپ شده است!

### نتیجه

میرزا محمودخان احتشام السلطنه (محمود علامیر) در سیاست فردی، میانه‌رو و با سیاست دربار؛ یعنی سواری بر پشت جهل عمومی مخالف بود و با توجه به صراحت لهجه و شدت عمل در این ناسازگاری، با احترام تبعید شد. کارهای فرهنگی احتشام السلطنه و تلاش او در فرهنگ‌سازی کشور با هم‌کاری دیگر اصلاح‌طلبان، به کوشش‌های تندروانه (رادیکال) او در برپایی انجمن معارف و ریاست بر آن، تأسیس مدرسه علمیه، دارالترجمه، چاپ‌خانه، کتاب‌خانه ملی و... انجامید. هم‌کاری دولت‌آبادی (میرزا یحیی) با وی، مخبر السلطنه هدایت و عبدالله مستوفی را بر آن داشت که این تلاش و تیزی و تندگی آنان را در فرهنگ‌سازی کشور، خودخواهی و جاه‌طلبی (وزیری علوم) بخوانند، اما به‌راستی حتی اگر خودخواهی و خدمت‌رسانی او در محتوا و لفظ ناسازگار باشد، گذشت‌های مالی و معنوی‌اش را نمی‌توان نادیده انگاشت. اندیشه نو و باور احتشام السلطنه به اولویت فرهنگ‌سازی و نادانی‌زدایی‌اش با اصلاحات فرهنگی و پدید آوردن نسلی آگاه و تحصیل‌کرده برای ایجاد زمینه اصلاحات سیاسی، موجب شد که او در جرگه بنیادگذاران اصلی «معارف جدید» جای گیرد و بیش‌تر منابع این دعوی را تأیید و اثبات می‌کنند. هم‌چنین جسارت وصف‌ناشدنی و صراحت لهجه وی در آشکار ساختن حقایق و دوری‌اش از پنهان‌کاری و روی‌کرد مستقل و مقتدری که به کارهای فرهنگی و تلاش‌های مشروطه‌خواهانه داشت، او را به سرچشمه پیش‌نهادهای نو و بسیاری از اصلاحات بنیادین بدل کرد و از این‌رو، رد پای آشکار وی در این راه بر جای ماند.

۱. احتشام السلطنه، ص ۷۱۵.

۲. همان، ص ۷۱۵.





او در داخل (دوران پیش از ریاست بر مجلس و پس از آن) و خارج از کشور، تا پایان عمر به صورت پراکنده به انگیزه فرهنگ‌سازی به کارهای اصلاح‌طلبانه پرداخت. گرایش‌های «آلمانوفیلی» وی که تأسیس مدرسه صنعتی آلمانی را در تهران در پی آورد، بر گستره اتهام‌ها بر ضد او افزود، اما این دسته از گرایش‌ها، خیانت به کشور و حمایت از بیگانگان به شمار نمی‌رود. احتشام‌السلطنه از سیاست‌گذاری‌ها و پیش‌رفت‌های دولت آلمان تأثیر پذیرفته بود و آرزو داشت که ایران نیز روزی به همان اندازه رشد کند؛ چنان‌که در دوره دراز وزیر مختاری‌اش در برلن و به‌رغم دوستی نزدیکش با سفیران، صدر اعظم و وزیران آن دولت، جز بر برپایی مدرسه آلمانی در تهران تأکید نکرد و این پی‌گیری تنها به انگیزه فرهنگ‌سازی در کشور خودی صورت پذیرفت.

اگرچه استقلال‌منشی و اقتدار و تعهد وی در پیش‌برد هدف‌های این نهضت فرهنگی بسیار تأثیر گذارد، هم‌کاری‌های دیگر روشن‌فکران جامعه را نباید فروکاست؛ زیرا آنان زمینه اندیشه‌ها را برای پذیرش این پدیده فراهم ساختند و او را در این راه کمک کردند. هم‌چنین ویژگی‌های رئیس‌الوزاری وقت (امین‌الدوله) را نباید فراموش کرد؛ زیرا او از هم‌منصبان روزگار خود مترقی‌تر بود. باری، میرزا محمودخان احتشام‌السلطنه به دلیل تأسیس انجمن معارف و ریاست بر آن، در برپایی مؤسسه‌های مدنی نوبنیاد در ایران تأثیرگذارتر از آنان می‌نمود.

## کتابنامه

### الف) سندها

۱. هیئت اعزامی ایران به روسیه (۱۳۱۲ق / مه ۱۸۹۵م)، سازمان اسناد ملی ایران، ۲۹۶، ۱/۲۴۶/۱.
۲. از دولت عثمانی به احتشام السلطنه، کارپرداز اول ایران در بغداد (هجدهم شعبان ۱۳۱۳ق)، سازمان اسناد ملی ایران، ۲۹۶، ۱۵۹ ح ۳ ب آز ۱.
۳. از سفارت روس به وزارت امور خارجه ایران (هشتم رجب ۱۳۲۶ق)، سازمان اسناد ملی ایران، ۲۹۶، ۱۴۳ ح ۲ آز ۱.

### ب) کتابها

۱. آدمیت، فریدون (۱۳۵۵)، *ایدئولوژی نهضت مشروطیت*، تهران، پیام.
۲. احتشام السلطنه، میرزا محمودخان (۱۳۶۷)، *خاطرات احتشام السلطنه*، چاپ دوم، به کوشش سید محمد مهدی موسوی، بی‌جا، بی‌نا.
۳. اعتماد السلطنه، محمد حسن خان (۱۳۷۹)، *روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه* (۱۲۹۲-۱۳۱۳ق)، چاپ پنجم، به کوشش ایرج افشار، تهران، امیر کبیر.
۴. افشار، ایرج (۱۳۵۹)، *مبارزه با محمد علی شاه* (اسنادی از فعالیت‌های آزادی‌خواهان ایرانی در اروپا و استانبول)، پیش‌گفتار حسین پیرنیا، تهران، توس.
۵. افضل‌الملک، غلامحسین (۱۳۶۱)، *افضل التواریخ*، به کوشش منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان، تهران، تاریخ ایران.
۶. امیر احمدی، احمد (۱۳۷۳)، *خاطرات نخستین سپهبد ایران*، به کوشش غلامحسین زرگری‌نژاد، تهران، مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی.
۷. بامداد، مهدی (۱۳۷۱)، *شرح حال رجال ایران در قرون ۱۲-۱۴ق*، تهران، زوار.
۸. *تاریخچه کتابخانه مجلس* (۱۳۷۴)، تهران، کتابخانه و موزه اسناد مجلس شورای اسلامی.
۹. دولت‌آبادی، میرزا یحیی (۱۳۷۱)، *حیات یحیی*، چاپ ششم، تهران، عطار.
۱۰. *دولت‌های ایران از میرزا نصرالله خان مشیرالدوله تا میرحسین موسوی* (۱۳۷۹)، چاپ دوم، اداره اسناد آرشیو ریاست جمهوری، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.





۱۱. رشديه، فخرالدين (۱۳۷۰)، *زندگى نامه پير معارف رشديه*، تهران، هيرمند.
۱۲. سپهر، عبدالحسين (۱۳۶۸)، *مرآت الوقایع مظفری و یادداشت‌های ملك المورخين*، به كوشش عبدالحسين نوائى، تهران، زرین.
۱۳. شريف كاشانى، محمد مهدي (۱۳۷۲)، *واقعات اتفاقيه در روزگار*، چاپ دوم، به كوشش منصوره اتحاديه، سيروس سعدونديان، تهران، تاريخ ايران.
۱۴. شيبانى، ميرزا ابراهيم / صديق الملك (۱۳۷۷)، *منتخب التواريخ*، به كوشش ايرج افشار، تهران، علمى.
۱۵. صفائى، ابراهيم (۱۳۶۳)، *رهبران مشروطه*، چاپ سوم، تهران، جاويدان.
۱۶. ظهير نژاد ارشادى، مينا (۱۳۷۶)، *گزیده اسناد روابط ايران و آلمان*، تهران، وزارت امور خارجه مؤسسه چاپ و انتشار.
۱۷. عين السلطنه، قهرمان ميرزا (۷۸-۱۳۷۴)، *روزنامه خاطرات عين السلطنه*، به كوشش مسعود سالور و ايرج افشار، تهران، اساطير.
۱۸. غلامحسين ميرزا صالح (۱۳۸۴)، *مذاكرات مجلس اول شورای ملی*، تهران، مازيار.
۱۹. *كتاب آبی / گزارش‌های محرمانه وزارت امور خارجه انگليس درباره مشروطيت* (۱۳۶۳)، چاپ دوم، به كوشش احمد بشيريه، تهران، نشر نو.
۲۰. گروته، هوگو (۱۳۶۹)، *سفرنامه*، ترجمه مجيد جليلوند، تهران، مركز.
۲۱. محبوبى اردكاني، حسين (۱۳۷۶)، *تاريخ مؤسسات تمدنى جديد در ايران*، تهران، مؤسسه انتشارات دانش‌گاه تهران.
۲۲. مخبرالسلطنه هدايت، مهدي قلى خان (۱۳۷۶)، *خاطرات و خطرات*، چاپ پنجم، تهران، زوار.
۲۳. مستوفى، عبدالله (۱۳۷۱)، *شرح زندگانی من*، چاپ سوم، تهران، بى‌نا.
۲۴. ملك‌زاده، مهدي (۱۳۷۱)، *تاريخ انقلاب مشروطيت ايران*، چاپ سوم، تهران، علمى.
۲۵. ممتحن‌الدوله شقاقى، ميرزا مهدي خان و ميرزا هاشم‌خان (۱۳۶۵)، *رجال وزارت خارجه در عصر ناصرى و مظفرى*، به كوشش ايرج افشار، تهران، اساطير.
۲۶. ناظم‌الاسلام كرمانى، محمد (۱۳۷۱)، *تاريخ بيدارى ايرانيان*، چاپ چهارم، تهران، امير كبير.

۲۷. وحیدنیا، سیف‌الله (۱۳۶۹)، *خاطرات و اسناد*، تهران، وحید.

#### ج) مقاله‌ها

۱. انصاری، نوشین (دی و بهمن ۱۳۶۳)، «کتاب‌خانه‌های ایران از تأسیس دارالفنون تا انقلاب مشروطیت»، *آینده*، سال دهم، ش ۱۰-۱۱، بی‌جا، بی‌نا.
۲. افشار، ایرج (مرداد - آبان ۱۳۷۰)، «کمیسیون معارف»، *آینده*، سال هفدهم، ش ۵-۸، بی‌جا، بی‌نا.
۳. سعیدی، احمد (بهمن ۱۳۵۴)، «تاریخچه کمیسیون معارف»، *گوهر*، سال سوم، ش ۱۱، بی‌جا، بی‌نا.
۴. طالبی، تهماسب (اردیبهشت ۱۳۷۸)، «نگاهی به کتاب خاطرات احتشام‌السلطنه»، *کتاب ماه تاریخ و جغرافیا*، بی‌جا، بی‌نا.





## زندگی و روش تاریخ‌نگاری شهاب‌الدین حافظ ابرو

### زهرا کشاورز قاسمی\*

#### چکیده

حافظ ابرو، مورخ ایرانی قرن نهم هجری، در استوار شدن اندیشه تاریخ‌نگاری توصیفی - تحلیلی در عصر تیموری، بسیار تأثیر گذارد. این نوشتار با توجه به جایگاه تاریخ‌نگاری مهم او در جهان اسلام، می‌کوشد که زندگی، خاستگاه اجتماعی، روش و بینش تاریخ‌نگاری‌اش را بررسی کند. حافظ ابرو با برخورداری از منظومه فکری - تاریخی و روشی تاریخ‌نگارانه، از نوشته‌های تاریخی سده نهم فراتر رفت و سبک وی، به نمونه برجسته تاریخ‌نگاری در این عصر بدل شد.

#### کلیدواژگان

حافظ ابرو، تاریخ‌نگاری، تاریخ‌نگری، تیموریان.

\* دانش‌جوی کارشناسی ارشد تاریخ ایران دوره اسلامی، دانش‌گاه «الزهرا».

## درآمد

فن «تاریخ‌نویسی» یا «وقایع‌نویسی» در دوره تیموریان بسیار پیش‌رفت کرد، اما تاریخ‌نویسی این عصر در سنجش با تاریخ‌نویسی عصر ایلخانان از ارزش کم‌تری برخوردار است. فرمان‌روایان تیموری نیز مانند ایلخانان مغول به اخبار و سرگذشت نیاکان و پدران خود و شرح جنگ‌ها و فتوحات آنان و زندگی‌نامه افراد و قبیله‌های گوناگون خودی و بیگانه (تاریخ گذشتگان‌شان) بسیار دلبسته بودند و از همین رو، کتاب‌های فراوانی در زمینه تاریخ و انساب در این دوران نوشته شد. تاریخ‌های محلی، دودمانی و سلسله‌ای بسیاری نیز، پس از نابودی ایلخانان و قدرت گرفتن حکومت‌های محلی و منطقه‌ای و در دوران تیموریان سامان یافت.

حافظ ابرو از مورخان نامدار و پرکار این دوره به شمار می‌رود که کمابیش همه روی داده‌های دوره تیموری را در کتاب‌های گوناگون خود آورده است. این نوشتار با توجه به پیش‌رفت تاریخ‌نگاری در این دوران، بدین پرسش پاسخ می‌گوید که آیا حافظ ابرو گامی تازه در راه تاریخ‌نگاری برداشت و به فردی پیشرو در این فن بدل شد؟

## فرضیه

حافظ ابرو با سبک و اسلوب ویژه‌اش، تاریخ‌نگاری عصر تیموری را دگرگون ساخت و دیدگاه‌های تازه و ویژه‌ای عرضه کرد و به یکی از برجسته‌ترین تاریخ‌نگاران بدل گشت. هر صاحب‌نظری از دید خود به حافظ ابرو پرداخته است. پژوهش‌های سامان‌یافته در این باره را به دو دسته می‌توان تقسیم کرد:

۱. پژوهش‌های «زیست‌نامه‌ای و نسخه‌شناختی» که در قالب مقدمه‌هایی، در آثار تاریخی حافظ ابرو گنجانده‌اند. برای نمونه، مقدمه درازدامن دکتر سید کمال حاج سید جوادی بر کتاب *زبدة التواریخ* حافظ ابرو، تنها به زیست‌نامه، نوشته‌ها، نسخه‌شناسی و ویژگی‌های ادبی آثار او می‌پردازد و این کتاب را یکی از بهترین نمونه‌های نثر فارسی آن دوران می‌توان برمی‌شمارد. مقدمه دکتر صادق سجادی بر *جغرافیای حافظ ابرو* نیز به زیست‌نامه او و خود این کتاب می‌پردازد. هم‌چنین مقدمه محمد مدرسی بر کتاب *مجمع التواریخ سلطانیه* که زیست‌نامه، نسخه‌شناسی، نوشته‌ها و اوضاع تاریخی دوران زندگی مورخ را می‌آورد و مقدمه دکتر خان‌بابا بیانی بر کتاب *ذیل جامع التواریخ رشیدی* که به





نسخه‌شناسی این اثر و آثار و زیست‌نامه نویسنده می‌پردازد و کوشش دکتر کریمی در تصحیح ذیل *ظفرنامه شامی*، در این دسته جای می‌گیرند.

۲. پژوهش‌هایی که به تاریخ‌نگاری و زندگی حافظ ابرو می‌پردازند. برای نمونه، جان وودز<sup>۱</sup>، از پیشگامان بررسی تاریخ‌نگاری حافظ ابرو به شمار می‌رود و در مقاله‌ای با نام «تاریخ‌نگاری دوره تیموری<sup>۱</sup>»، منابع تاریخ‌نگاری وی را برمی‌رسد و می‌کوشد که روند بهره‌مندی او را از منابع پیشین نشان دهد. فلیکس تائوئر<sup>۲</sup> نیز در مقاله «تاریخ‌نگاری در دوره تیموریان<sup>۲</sup>»، تنها به بررسی منابع تاریخ‌نگاری این مورخ می‌پردازد. هم‌چنین واسیلی ولادیمیروویچ بارتولد، در مقاله «حافظ ابرو و آثار او»<sup>۳</sup> با تأکید بر جغرافیای تاریخی وی، منابع را به طور فشرده می‌شناساند و جغرافیای حافظ ابرو را شرح می‌دهد و سرانجام، اطلاعات نوشته‌های او را با داده‌های دیگر نویسندگان سده نهم هجری می‌سنجد. بینش و روش تاریخ‌نگاری حافظ ابرو، در هیچ‌یک از این آثار به طور مستقل نیامده است و این مقاله با بهره‌گیری از این پژوهش‌ها، در این باره بحث می‌کند و جایگاه مهم حافظ ابرو را در تاریخ‌نگاری عصر تیموری روشن می‌سازد.

### زیست‌نامه حافظ ابرو

آن‌چه درباره نام و خاستگاه و ویژگی‌های شخصی حافظ ابرو در منابع آمده است، از آمیختگی و لغزش تهی نیست. برای نمونه، عبدالرزاق سمرقندی که در *مطلع السعدین* از آثار حافظ ابرو بسیار بهره برده، او را به غلط نورالدین لطف الله بن عبدالله نامیده و خواندمیر نیز در *تاریخ حبیب السیر* درباره حافظ ابرو گفته است:

مولانا نورالدین لطف‌الله، المشتهر به حافظ ابرو در سلک اعظام اصحاب انشا و تصنیف و اکابر ارباب جمع و تألیف منتظم بود و آن جناب هروی المولد است، اما در همدان نشو و نما یافته و تحصیل نموده است.<sup>۴</sup>

این مورخان، نام و لقب پسر حافظ ابرو را بر خود او نهاده‌اند و همین لغزش به برخی از منابع متأخرتر و معاصر نیز راه یافته، اما فصیح خوافی او را شهاب‌الدین عبدالله الخوافی

1. John Woods.

۲. یعقوب آژند، *تاریخ‌نگاری در ایران*، ص ۸۵ - ۹۴.

3. Filix Taoer.

۴. فلیکس تائوئر، «تاریخ‌نگاری در دوره تیموریان»، *مجله تحقیقات تاریخی*، ص ۲۷۹ - ۳۰۴.

۵. واسیلی ولادیمیروویچ بارتولد، «حافظ ابرو و آثار او»، ترجمه لیلارین شه، *مجله فرهنگ*، ش ۱۹، ص ۳۳ - ۶۶.

۶. خواندمیر، *حبیب السیر*، مقدمه جلال‌الدین همایی، ص ۸.



نامیده است و این سخن با نوشته حافظ ابرو در پایان *ظفرنامه شامی* و مقدمه *تاریخ آل کرت* سازگار می‌نماید؛ زیرا او در آن جا خود را عبدالله بن لطف‌الله بن عبدالرشید، المدعو به حافظ ابرو می‌خواند<sup>۵</sup> و در شعری در آغاز نوشته‌هایش چنین می‌گوید:

بنده کم‌ترین، دولت‌خواه      کاتب العبد، عبد لطف‌الله  
آن‌که شهرت به حافظ ابرو      یافته پیش میر و شاه و سپاه<sup>۶</sup>

برخی از نویسندگان نیز او را نورالدین و شهاب‌الدین و شماری از آنان وی را خوافی و هروی و کسانی هم مانند خواندمیر او را هروی المولد خوانده‌اند، اما حافظ ابرو در مقدمه *تاریخ آل کرت* خود را بهدادینی؛ یعنی اهل بهدادین از روستاهای زوزن از توابع خواف نامیده است. گویی فصیح نیز از همین روی او را خوافی می‌خواند و استاد بارتولد نیز این سخن را می‌پذیرد، اما بی‌گمان او به هرات منسوب و و زادگاهش آن‌جاست<sup>۲</sup>. این نظر را با بررسی گسترده گفته‌های مورخان در این باره می‌توان اثبات کرد؛ زیرا به گفته آقای مایل هروی، دهات وابسته به قهستان و جام و باخرز خواف و خوسف، در جغرافیای حافظ ابرو از بخش هرات شمرده شده‌اند. به هر روی، شاید برخی از مورخان او را به این دلیل هروی‌الاصل دانسته باشند که بهدادین از دهات خواف و خواف بخشی از هرات بوده و نسبت دادن به هر یک از این سه محل بی‌مناسبت نبوده است.

شماری از محققان می‌گویند که حافظ، ابروی پیوسته و خوش‌نما و زیبایی داشت و این ویژگی موجب شهرت یافتنش به ابرو شد؛ چنان‌که یکی از امیران عثمانی به همین سبب به قره قاش شهرت یافت. هم‌چنین به گمان برخی از نویسندگان، حافظ اهل «الکای ابر» خراسان (نزدیک بسطام) بوده و نسبت ابری او به ابرو بدل گشته<sup>۳</sup> و به دلیل از بر داشتن قرآن مجید یا صدهزار حدیث، به حافظ ملقب شده است<sup>۴</sup>.

تاریخ ولادت حافظ ابرو معلوم نیست و نظرهای گوناگون فراوانی درباره سال مرگ وی وجود ندارد. فصیح خوافی، سال وفات او را ۸۳۳ هجری (یکشنبه، سوم شوال)<sup>۵</sup> و خواندمیر،

۱. حافظ ابرو، *ذیل ظفرنامه نظام‌الدین شامی*، مقدمه و تصحیح دکتر کریمی، ص ۵.

۲. حافظ ابرو، *ذیل جامع‌التواریخ رشیدی*، به اهتمام خان‌بابا بیانی، ص ۶۲.

۳. حافظ ابرو، *جغرافیای تاریخی*، مقدمه و تصحیح صادق سجادی، ص ۱۵.

۴. محمدحسن خان اعتماد السلطنه، *مرآت البلدان*، تصحیح عبدالحسین نوائی، ص ۱۶۴.

۵. حافظ ابرو، *مجمع‌التواریخ سلطانیه*، به اهتمام محمد مدرسی، ص ۶.

۶. فصیح احمد بن جلال‌الدین محمدخوافی، *مجمّل فصیحی*، تصحیح محمود فرخ، ج ۳، ص ۱۶۶.



نویسنده *حبیب السیر* آن را ۸۳۴ هجری<sup>۶</sup> دانسته و عبدالرزاق سمرقندی همین تاریخ را در بیتی چنین آورده است: «به سال هشت صد و سی و چار در شوال / وفات حافظ ابرو به شهر زنجان بود»<sup>۷</sup>.

حافظ ابرو دوره رشد و جوانی‌اش را در همدان گذراند، در همان جا به فراگیری علم پرداخت و بسیار زود به جرگه نزدیکان تیمور درآمد. هیچ اطلاعی درباره ورود او به دستگاه تیموری در دست نیست. شاید جز نویسندگی، مهارت و شهرت او در شطرنج‌بازی نیز سبب این نزدیکی بوده باشد؛ زیرا تیمور خود بازیگری توانا بود و چند تن از نزدیکان او نیز از شطرنج‌بازان چیره‌دست روزگار به شمار می‌رفتند<sup>۱</sup>. عبدالرزاق سمرقندی، از مقربان شطرنج‌باز تیمور یاد می‌کند که همواره در رکاب امیر بودند<sup>۲</sup>. حضور حافظ ابرو نزد امیر تیمور به استناد دو پاره از نوشته‌های خودش مسلم و قطعی است:

در اوایل ذی‌الحجه سنة اثنی و ثمانین و سبع مئه به قصبه کوسویه رسید. مهدی که حاکم آن جا بود به استقبال تلقی نمود. از آن جا به قریه تایباد که ممکن مولانا اعظم حجة الاسلام فی العالم ... برهان الحقیقه زین‌الحق و الملة و الدین، ابوبکر التایبیدی ... رسید. یکی از خواص فرمود که به طریق ادب پیش مولانا رو و بگوی امیر می‌خواهد که به زیارت شما درآید و بدین نزدیک فرود آمده‌اند. شما را پیش ایشان می‌باید رفت. بندگی مولانا در جواب فرمودند که مرا با امیر مهمی نیست. حضرت صاحب‌قرانی - انارالله برهانه - به خود، متوجه وثاق مولانا شد و این ضعیف که مؤلف این تألیف است، از صاحب‌قرانی شنید که فرمودند<sup>۳</sup>.

او هم‌چنین در مقدمه *ظفرنامه*، به حضور خود در رکاب تیمور اشاره می‌کند:

... و این کتاب را اوایل رمضان سنه ست و ثمان مئه زیادت نیست که حضرت صاحب‌قرانی، بعد از تسخیر بلاد روم از قراباغ اران متوجه دارالسلطنه سمرقند گشت. وقایع و حالاتی که بعد از آن دست داد تا زمان وفات حضرت شعاری شاهرخی ... کم‌ترین بندگان عبدالله بن لطف الله ... در قلم آورد و این کمینه در آن ایام ملازم اردوی همایونی بود و کیفیت احوال که معروض می‌دارد، مشاهده نمود<sup>۴</sup>.

۱. خواندمیر، *حبیب السیر*، ج ۴، ص ۸.

۲. خواندمیر، همان، ص ۸.

۳. حافظ ابرو، *جغرافیای تاریخی*، ص ۱۶.

۴. کمال‌الدین عبدالرزاق سمرقندی، *مطلع السعدین و مجمع البحرین*، به اهتمام عبد الحسین نوائی، ص ۲۰۳.

۵. نسخه خطی *جغرافیای حافظ ابرو*، شماره ۱۵۵۷، برگ ۳۱۱.

۶. حافظ ابرو، ذیل *ظفرنامه* نظام الدین شامی، ص ۹.



او به دلیل حضور همیشگی‌اش نزد تیمور و هم‌سفری با وی، اطلاعات بسیاری به دست آورده و افزون بر این از دیگر منابع هم بهره برده است. برای نمونه، او در سفرهای ۷۷۷ - ۷۸۸ و ۸۰۶ همراه تیمور بود و در حمله او به شام و تصرف شدن بعلبک، حلب و دمشق (۸۰۳) حاضر بوده و خودش در توصیف این منطقه‌ها، از این نکته یاد کرده است. حافظ ابرو پس از تیمور به شاهرخ پیوست و چند اثر خود را به درخواست و نام او نوشت. بایست‌میرزا، فرزند هنرمند و هنرپرور او نیز به حافظ ابرو توجه می‌کرد و از این‌رو، وی کتاب *زبدۃ التواریخ بایستقری* را برای این امیرزاده دانش‌مند پدید آورد. حافظ هم‌چنین از نزدیکیان الغیبیک به شمار می‌رفت و کتاب *تاریخ* خود را برای او سامان داد.<sup>۱</sup>

حافظ ابرو، پایه و مقام ارجمندی در دربار آنان یافت، با رجال شهیر علم و عرفان مصاحبت و معاشرت کرد، در گستره متصرفات تیموری به سیر و سیاحت پرداخت، از اوضاع و احوال و امور سیاسی زمان خود اطلاع کاملی به دست آورد و با ذوق شعری و آگاهی‌اش از زبان‌های عربی، دری و ترکی، بر معلومات عقلی خود افزود و از پرورش روحی و کمالات نفسانی برخوردار و در بسیاری از علوم و فنون به‌ویژه تاریخ‌نگاری و جغرافیا توانا و نامدار شد. حافظ ابرو بر پایه نوشته خودش (۷۸۲)، با امیر تیمور همراه بوده و تا هنگام مرگ او (۸۳۴)؛ یعنی بیش از نیم قرن در دربار پادشاهان تیموری به سر برده است.

حافظ ابرو مانند دیگر مورخان مسلمان به شریعت و دین بسیار توجه می‌کرد. او خود اهل سنت بود:

هزاران هزار تحف تحیات زاکیات و طرف صلوات صلوات بر مرقد مطهر و روضه رضوان بی‌شمار بر عامه اولاد و اهل‌بیت و اصحاب و احباب او باد؛ خاصه بر خیرالرقاء اربعه که دین شریعت به مجاهدت ایشان مشید و برهان طریقت به موافقت ایشان ممهّد آمده؛ مبارزان میدان «قال السابقون» و النوازان حدیقه قولک «اولئک المقربون».

#### مصراع

القطعه فی شان الخلفاء (ابوبکر، عمر، عثمان و حیدر)

هرچارچار حد بنای پیمبری هرچارچار عنصر ارواح انبیا

۱. حافظ ابرو، *جغرافیای تاریخی*، ص ۱۶.



بی مهر چار یار در این پنج روزه عمر نتوان خلاص یافت ازین شش در عنا<sup>۱</sup> او رئیس سازمان حکومت روزگارش را «حضرت سلطنت شاهرخی» می‌خواند و او را دارنده مقامی «ما فوق تصور» می‌داند و سخنی با عنوان «بیان شرف وجود پادشاه بر طریق اجمال و حکمت اختصاصی او به عنایت الهی» پیش می‌آورد. وی در این بینش برای پادشاهی دو سیاست «فاضله» و «ناقصه» مطرح می‌کند و شاه را در سیاست فاضله، مظهر پاکی و خوبی می‌نامد؛ کسی که امنیت مردمانش را می‌خواهد و راست‌کردار و راست‌گفتار است، با رعایا به صداقت و عدالت رفتار می‌کند و به فتح و ضبط ممالیک و سرزمین‌ها برای آنان می‌پردازد، اموال را می‌بخشد و به علم و حکمت و دین و شریعت تمسک می‌جوید، خود را مالک شهوت و غالب طبیعت می‌داند، رعایا و زیردستان را برادران و دوستان خود می‌خواند و مملکت را به عدل و عفاف و احسان و انصاف می‌آراید. وی چنین سیاست را «امامت» می‌نامد.

مقصود او از سیاست ناقصه، فرورفتن در لذات نفسانی و شهوات طبیعی و گرفتن مردم به زور و جور و غصب اموال و فجور و فساد و ظلم و بیداد در عالم است. وی پادشاه را بر سیاست فاضله حاکم می‌داند و می‌گوید:

به حکم «ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم»، سیاست فاضله تلو نبوت است و امارتی چنان، ترب رسالت؛ چنان که علما گفته‌اند: الدین و الملک توأمان لایتم احدهما الا بالآخر؛ چه دین به مثابه اساس است و ملک به جای ارکان و لامحاله اساس بی‌رکن ضایع باشد و رکن بی‌اساس خراب. پس دین بی‌ملک، عاطل بود و ملک بی‌دین واهی<sup>۲</sup>.

چنان دان که شاهی و پیغمبری      دو گوهر بود در یک انگشتری  
 نه بی تخت شاهی بود دین به پای      نه بی دین بود پادشاهی به جای  
 هرچند ده‌ها نمونه از ستم و غصب و غارت و تجاوز به دستور پادشاه پدید می‌آید، حافظ ابرو با بردن او به زیر پرچم دین و پیوند دادن وی با شریعت، دامنش را از هر لغزش و گناهی پاک می‌کند.

۱. حافظ ابرو، همان، ص ۵۶ - ۶۷.

۲. حافظ ابرو، زبدة التواریخ، مقدمه سید کمال سید جوادی، ج ۱، ص ۶۳.

## آثار و نوشته‌ها

حافظ ابرو با بسیاری از فنون آشنا بود، اما بیش‌تر به تاریخ‌نگاری شهرت یافت و از این‌رو، مهم شمرده شد. او دوره‌ای از تاریخ عمومی ایران و کشورهای مرتبط با آن تا نزدیک مرگ خود نوشته و از همه آثار و نوشته‌های تاریخی‌اش، نسخه‌های کامل و ناقص بسیاری در برخی از کتاب‌خانه‌های ایران و جهان یافت شده و بر ماندگاری تاریخ‌نگاری اسلامی تأثیر گذارده و تأثیر با چیره‌دستی بسیار، گاه‌شماری درازدامن از آنها سامان داده است:

الف) *ذیل جامع التواریخ* که ذیلی از نویسنده‌ای گمنام بر *جامع التواریخ* رشیدالدین از سلطنت اولجایتو سلطان تا آخر حکومت آغچکی در عراق عرب و آغاز پادشاهی امیر تیمور گورکان (۷۰۳-۷۶۳) و به حافظ ابرو منسوب است؛

ب) *ذیل ظفرنامه شامی* که نخست در ۸۱۴ نوشته شد، روی داده‌های رمضان ۸۰۶ را تا مرگ تیمور در بردارد؛

ج) *تاریخ شاهرخ* تا ۸۱۶ که بعدها به *مجمع التواریخ* و *مجموعه پیوست*؛

د) *جغرافیای تاریخی* که در نزدیک به هفت سال سامان یافت؛ زیرا شاهرخ او را در میانه کار، به تألیف کتابی در تاریخ کرد فرمان داد. این سخن آشکارا در مقدمه تاریخ او در نسخه‌های جغرافیا نیز آمده و از این‌رو، تألیف تاریخ با تألیف جغرافیا دنبال شده است. نویسنده بر این کتاب نام نهاد و به همین دلیل تا میانه سده سیزدهم قمری ناشناخته بود و یار محمدخان، حاکم هرات نسخه‌ای از آن به راولینسون اهدا کرد (۱۸۴۲)، اما نویسنده آن شناخته نشد. این نسخه بعدها به موزه بریتانیا راه یافت و سرانجام ریو، پس از سنجش آن با نقل قول‌های ویلیام اوزلی<sup>۲</sup>

از جغرافیای حافظ ابرو در سفرنامه خود، روشن ساخت که این اثر همان جغرافیای اوست. البته این کتاب، با کوشش‌های استاد بارتولد در مقاله‌ای پژوهشی در این‌باره شناخته شد. بارتولد در آثار خود درباره جغرافیای تاریخی و تاریخ خراسان و ترکستان نیز از آن بهره برد.<sup>۳</sup> مسائلی مانند نقشه جهان، مقدمه جغرافیا، مقدمه تاریخ، کیهان‌شناسی،

۱. یعقوب آژند، *تاریخ‌نگاری در ایران*، ص ۱۳۹.

2. William ouseley.

۳. حافظ ابرو، *جغرافیای تاریخی*، ص ۱۹.





توصیف دریا و دریاچه‌ها و رودها و کوه‌ها و سرزمین عربستان و پس از آن ذکر سرزمین‌ها از غرب به شرق؛ یعنی از آندلس تا کرمان و فارس، در جلد نخست این کتاب و جغرافیای خراسان و ماوراءالنهر و شرحی درباره تاریخ آن نواحی در جلد دومش گنجیده است.<sup>۱</sup>

حافظ ابرو به‌رغم سرگرم بودنش به نوشتن تاریخ در میان تألیف جغرافیا، در این اثر نیز از ذکر حوادث تاریخی و ترسیم اوضاع سیاسی آن عصر چشم‌پوشیده و خواسته‌های تاریخ‌نگارانه‌اش را نادیده نگرفته است؛ چنان‌که همانندی‌هایی میان موضوع‌های تاریخی کتاب جغرافیای او و اثر تاریخی وی می‌توان یافت. او در جغرافیای ایران از فارس تا خراسان، از فتح اسلامی آغاز کرده و تاریخ آن نواحی را آورده و هر چه پیش‌تر آمده، بیش‌تر به رخدادهای خرد پرداخته است. بنابراین، کتاب جغرافیای او را نیز از منابع گران‌بهای تاریخ سیاسی دوره تیموری می‌توان برشمرد.

او در آغاز فصل‌های مربوط به هر ناحیه، نقشه جغرافیای آنها را آورده است. حافظ ابرو در ترسیم و تعیین مواضع، پیرو مکتب بلخی نویسنده *صور الاقالیم* بود، اما برتری نقشه او بر نقشه‌های کهن‌تر به سبب برخورداری آن از شبکه خط‌های طولی و عرضی جغرافیایی است. متن جغرافیای او نیز افزون بر نکته‌های تاریخی و جغرافیایی، اطلاعات ارزشمند آثاری را دربردارد که اکنون بخشی از آنها یا همه آنها ناپدید شده‌اند. این اطلاعات زمینه را برای درک گوشه‌های تاریکی از دگرگونی‌های جغرافیایی فراهم می‌آورد که تغییر مسیر جیحون از دریای خوارزم به خزر یکی از آنهاست و بارتولد آن را در پژوهشی گسترده مطرح کرد.<sup>۲</sup> حافظ ابرو چگونگی تألیف این کتاب را چنین شرح می‌دهد:

حضرت سلطنت شعاری - خلد الله تعالی و سلطانه داعیه - تحقیق شکل عالم و کیفیت برّ و بحر و سهل و جبل و کمیت طرق مسالک ممالک که دانستن آن مطلوب خاص و عام است و صدق رغبت اکابر و اشراف به مطالعه آن معلوم، در خاطر خطیر خطور نمود و کتابی عربی در معرفت مسالک و الممالک و صور الاقالیم به حضرت بارفعت به محل عرض رسید. این کم‌ترین بندگان عرضه داشت که آن را فارسی گرداند، از کتب دیگر آن‌چه تعلق بدین فن داشته باشد با آن اضافه کند...<sup>۳</sup>

تألیف این کتاب به اشاره شاهرخ میرزا در ۸۱۷ آغاز شد و در آغاز ماه صفر ۸۲۳ پایان یافت. شیوه نگارش حافظ ابرو در این کتاب نوپدید و ویژه خود اوست؛ یعنی در آغاز هر

۱. حافظ ابرو، همان، ص ۱۹.

۲. حافظ ابرو، *جغرافیای تاریخی*، ص ۲۰.

۳. حافظ ابرو، همان، ص ۴۹.



کتاب به موضوع‌ها و فهرست مطالب اشاره و خواننده را از مباحث و درون‌مایه هر بخش آگاه می‌کند و کمبودهای تاریخی را از آغاز تا عصر خود پر می‌سازد و در حفظ تسلسل تاریخی می‌کوشد.<sup>۱</sup>

هـ) مجموعه حافظ ابرو که به سفارش شاهرخ سامان یافت (۸۲۰)، افزون بر تاریخ‌های محلی مباحث زیر را در بردارد:

ذیلی بر تاریخ بلعمی که وقایع تاریخی آن کتاب را تا ۶۵۶ هجری پی می‌گیرد؛

ذیلی بر جامع التواریخ رشیدالدین فضل‌الله همدانی که دنباله حوادث آن کتاب تا ۷۹۵ است؛

تاریخ سلسله کرت در هرات و بررسی‌های کوتاهی درباره طغای تیمور، امیر ولی، سرداران و امیرارغونشاه؛

تاریخ آل مظفر در عراق عجم و فارس؛

ذیلی بر ظفرنامه نظام‌الدین شامی؛

تاریخ سلطنت شاهرخ تا ۸۱۹.<sup>۲</sup>

گرچه این ذیل‌ها به نام کتاب‌های دیگر شهرت یافته‌اند، با آنها بسیار متفاوتند و به حقیقت دنباله آنها شمرده می‌شوند و همه روی داده‌های آمده در این آثار، از خود حافظ ابروست. ذیل‌نویسی، دنباله‌روی و تقلید به شمار می‌رود و پدیده دوران رکود تولید است، اما به هر روی الگوهای مورخ را نشان می‌دهد؛ یعنی اینکه حافظ ابرو مورخان بزرگی را مانند بلعمی یا طبری و رشیدالدین فضل‌الله و نظام‌الدین شامی برای نوشتن ذیل بر آثارشان برمی‌گزیند، گواه برجستگی الگوهای او و مهم بودن کار تاریخ‌نگاری وی است. تنها دو نسخه خطی کامل از مجموعه حافظ ابرو وجود دارد؛ یکی در کتابخانه کوشک بغداد (شماره ۲۸۲)؛ یعنی همان نسخه مزین به بیست لوحه مذهب در کتابخانه شاهرخ و یکی در کتابخانه داماد ابراهیم‌پاشا (شماره ۹۱۹) که بی‌واسطه از نسخه نخست استنساخ شده است. بخش‌هایی از آن نیز کمابیش در استانبول، پاریس و وین هست.<sup>۱</sup>

۱. حافظ ابرو، مجمع التواریخ سلطانیه، ص ۱۳.

۲. یعقوب آژند، همان، ص ۱۳۹.

۳. فلیکس تائوئر، «تاریخ‌نگاری در دوره تیموریان»، مجله تحقیقات تاریخی، ۲۸۵ - ۲۸۶.



و) *مجمع التواریخ* که بزرگ‌ترین اثر حافظ ابرو در تاریخ عمومی به شمار می‌رود. این اثر بزرگ، روی داده‌های عصر آدم 7 تا ۸۳۱ هجری در برمی‌گیرد و به چهار بخش (رُبْع) تقسیم می‌شود:

۱. پیامبران قدیم که در آن افسانه‌های ایران باستان آمده است؛
۲. زندگی پیامبر 6 تا هنگامی که هلاکو بغداد را گرفت و تاریخ خلفا؛
۳. تاریخ ایران از دوره سلجوقیان تا مغول؛
۴. نویسنده این بخش را به شاهزاده بایسنقر هدیه داده و از این رو، نام «زبدۃ التواریخ بایسنقری» را برای آن برگزیده است. این بخش خود دو پاره دارد: از مرگ ابوسعید ایلخانی (۷۳۶) تا مرگ تیمور (۸۰۷) که کتاب تاریخ ایران و ترکستان را نیز در بر می‌گیرد؛ تاریخ دوره شاهرخ تا ۸۳۲.<sup>۲</sup>

جز گزارش حافظ ابرو در مقدمه بخش یکم و سخنانش درباره پادشاهی دو ایلخان واپسین در بخش سوم، دیگر مطالب او به دلیل استنادشان به منابع شناخته شده، از اهمیت بسیاری برخوردار نیستند. چنان‌که در برخی از بخش‌های مجموعه دیده می‌شود، ربع چهارم نمونه برجسته‌ای از روش کار نویسنده است. نسخه یکم نیز، چیزی جز تصحیح جابه‌جای روی داده‌های سال‌های یاد شده در ظفرنامه نظام‌الدین شامی نیست که برخی از نسخه‌های آن یک‌جا فراهم آمده و سخنان درازدامن بسیاری بر آنها افزون شده است. همه این بحث‌ها درباره روش «وقایع‌نامه‌نگاران»، به سال‌های بررسی شدنی تقسیم شده‌اند.<sup>۳</sup> دومین بخش، دست‌نوشته‌ای درباره رخداد‌های یازده ساله بعدی تاریخ شاهرخ است. نوشته چهارمین ربع، در یکی از کتابخانه‌های فاتح در استانبول (شماره ۱/۴۳۷۱) و تویقاپی‌سرای (شماره ۱۶۵۹) و دو نسخه از آن نیز در کتابخانه ملک تهران وجود دارد که در زمان شاهرخ نوشته شده‌اند.<sup>۱</sup>

این رویدادها و حوادث را چند مورخ نوشته‌اند که برخی از آنها مانند تاریخ یزد، طبرستان و گیلان منطقه‌ای به شمار می‌روند و شماری از آنها مانند *مجمّل فصیحی* و

۱. همان، ص ۲۸۷.

۲. همان، ص ۲۸۷.

۳. همان، ص ۲۸۷.



مطلع السعدین عبدالرزاق سمرقندی، بر پایه سال‌ها (سنوات) سامان یافته و پاره‌ای دیگر از آنها نیز مانند تاج المسلمانی، تنها گزارش کوتاه روی داده‌ها را تا پایان ۸۱۱ در بر گرفته‌اند.<sup>۲</sup>

هیچ مورخی به ریزبینی و درازدامنی حافظ ابرو، از رخ داده‌های پس از مرگ تیمور یاد نکرده است. مقایسه متون تاریخی او این نکته را به خوبی آشکار می‌سازد که دیگر مورخان به دلیل چشم‌پوشیدن حافظ ابرو از هیچ رویدادی، کتاب او را پیش رویشان داشته و از آن بسیار بهره برده‌اند؛ یعنی مطلع السعدین، مجمل فصیحی، روضه الصفا، حبيب السیر و...، با واسطه یا مستقیم از مطالب او استفاده کرده و آثارش را از دید زمان نگارش و دقت و اهمیت درون‌مایه، مهم شمرده و با ایجاد تغییرهایی در عبارت‌ها، لقب‌ها و عنوان‌های افراد یا با افزودن اندک نکته‌هایی درباره سال‌مرگ‌ها (وفیات) و زادروزها (موالید)، کوشیده‌اند که اثر خود را بدیع بنمایند. برای نمونه، این ویژگی را در مجمل فصیحی می‌توان یافت.

مهم‌ترین منبع مکتوب درباره زندگی تیمور، ظفرنامه شامی است. نویسنده این کتاب در مقدمه آن می‌نویسد:

که چون جزو ملازمان درباری بودم و بسیاری از وقایع روزهای آخر تیمور را از نزدیک دیدم، از این‌رو شاهرخ در سال ۸۱۴ از من خواست تا ذیلی بر اثر شامی در وقایع اوایل رمضان ۸۰۶ خاتمه یافته بود، بنویسم.<sup>۳</sup>

حافظ ابرو پنج سال پس از این، ظفرنامه شامی و ذیل آن را در مجموعه خود گنجاند، اما ده سال بعد توانست همه ظفرنامه را در بخش نخست زبدة التواریخ بازنگرد و وقایع شامی را به شکل سال‌شماری بدل و آن را اصلاح کند و اطلاعاتی بر متن اصلی‌اش بیافزاید. بررسی این حک و اصلاح روشن می‌سازد که حافظ ابرو افزون بر بهره‌گیری از تجربه‌های خود و دیگران (شامی)، از دو منبع مکتوب دیگر همچون منتخب التواریخ نطنزی بهره برده، اما گاه از نوشته‌های او در گذشته و به‌گمان، دیدگاه رسمی شاهرخ (حاکم زمان) در این عدول تأثیر گذارده است.

برای نمونه، تفاوت چشم‌گیر میان متن نطنزی و حافظ ابرو درباره دست‌گیری ملک غیاث‌الدین در هرات و برافتادن آل کرت (۷۸۳)، نشان می‌دهد که نطنزی کیفر ملک

۱. حافظ ابرو، زبدة التواریخ، ج ۱، ص ۲۴.

۲. حافظ ابرو، ذیل ظفرنامه نظام الدین شامی، ص ۹.



غیاث‌الدین و پسرانش را پی‌آمد کوتاهی وی در اجرای دستور تورای قاهره یا یاسای چنگیزخان می‌داند<sup>۴</sup>، اما حافظ ابرو آن را «به غایت بی‌دولتی و کم‌عقلی» وی در کار حکومت نسبت می‌دهد. بنابراین، حافظ ابرو تنها با یک استثنا در قطعه برگرفته از او، اشاره نطنزی را به یاسای چنگیزی حذف می‌کند<sup>۵</sup>. شاید دلیل این کار، نشان دادن چهره موجه و اسلامی تیمور؛ یعنی به‌کارگیری شریعت اسلامی در ساختار حکومتی شاهرخ بوده باشد<sup>۱</sup>. حافظ ابرو به گمان قوی، افزون بر *ظفرنامه شامی* و *منتخب‌التواریخ نطنزی*، از فتوحات میران‌شاه مولانا سعدالله کرمانی هم بهره برده؛ اثری که با اشارات *مرآت‌الادوار و مرقات‌الاحبار لاری و تاریخ نگارستان غفاری* (دو تاریخچه سده دهم) شناخته شده است<sup>۲</sup>.

## روش تاریخی

نوشته‌ها و آثار حافظ ابرو، از دسترس او به اسناد و مدارکی حکایت می‌کند که او آنها را به دو شیوه در مطالبش می‌گنجاند:

### ۱. آوردن خود سند

سواد حکمی که شاهرخ در آن هنگام برای امیرزاده عمر بهادر نوشت، نمونه‌ای از چنین اسناد به شمار می‌رود:

اول منشور بدین عبارت مصدر بود «هو الغنی، الحکم لله تعالی لقدرة الله تعالی، الملك لله تعالی». تیمور گورکان سوزمیز، آقایان واوغلانان و فرزندان و دامادان و امرای اولوس و تومانات و هزارجات و صدجات بدانند که منشیان رسایل ازل و مستوفیان دفاتر لم‌یزل به وقت امضای حکم «انی جاعل فی الارض خلیفه» پر و آن چه «توئی الملک من تشاء» منشور سلطنت و جهان‌بانی و مثال دولت و کامرانی به توفیق «اوتینا من کل شیء» موشح گردانیدند و دعای «ربّ هب لی ملکاً لاینبغی لاحد»، از جهت ضبط مملکت به اجابت رسانیدند و به یمن طالع سعد حلّ و عقد، اطراف ربع مسکون در قبضه اختیار آمده. هذا من فضل ربی و الحمد لله رب العالمین. صرف همت به نظم امور ضبط مصالح جمهور که ادای آن موهبات و شکر

۱. معین‌الدین نطنزی، *منتخب‌التواریخ*، تصحیح ژان اوین، ص ۲۹۱ - ۳۳۲.

۲. حافظ ابرو، *ذیل ظفرنامه نظام‌الدین شامی*، ج ۲، ص ۲۸ - ۵۷.

۳. احمد بن محمد بن عربشاه، *زندگی شگفت‌انگیز تیمور*، ترجمه محمد علی نجاتی، ص ۲۲۰.

۴. چارلز آمبروز استوری، *ادبیات فارسی*، ترجمه یو.آ. برگل، ج ۲، ص ۱۳ - ۴۰۸.

آن نعمت باشد از فرایض شریعت شهرداری و سنن جهان‌داری دانسته آمد و الحمدلله و منه که ذروه سلطنت صفت ارتفاع یافته و سمت پذیرفته...<sup>۳</sup>.

سواد مکتوب پادشاه خطای را نیز از این دسته می‌توان دانست:

خداوند تعالی دانا و عاقل و کامل بیافرید او را تا مملکت اسلام ضبط کند به سبب آن مردمان، آن مملکت دولت‌مند گشته‌اند. سلطان روشن‌رای و دانا و کامل خردمندتر و از همه اسلامیان عالی‌تر بوده و به امر خداوند - تعالی - تعظیم و اطاعت به جای آورده و در کار او عزت داشت نموده که موافق تأیید آسمانی است. ما پیش‌تر از این ایلچیان امیر سرای لید، باجمعهم فرستادیم، به نزدیک سلطان رسیده‌اند به آداب رسوم اکرام و اعزاز بسیار فرموده اند...<sup>۴</sup>.

## ۲. آوردن درون‌مایه سند

مثلاً در قضیه فوت امیر تیمور، وقتی خبر فوت وی به ممالک فارس رسید، امیرزاده عادل پیرمحمد بهادر، امرا و ارکان دولت خود را جمع کرده و گفت: چون حضرت امیر صاحب‌قران در مدت حیات خود والده ما را به امیر و امیرزاده اعظم عدل جوان بخت امیرزاده شاهرخ بهادر داد و ما را بدو باز بست، واجب چنان کند که ما را آقا و الوغ خود گفته و در صدر سکه و عنوان خطبه و عنوان خطبه القاب مبارک آن حضرت را به یمن و تبریک یاد کنیم. بر همین سخن قرار داده یک‌دل و یک‌جهت شدند، ایلچی مقررگردانیده مکتوبی به بندگی حضرت سلطنت، شعاری نوشته مضمون رسالت آنکه این بنده بندگی آن درگاه نقش صحیفه دل و عنوان نامه ضمیر دارد و از حکم و فرمان آن جناب تا رمقی از حیات باقی است، سرخواهد تافت و هر حکم و فرمان که از آن جناب صادر گردد، انقیاد و امتثال خواهد نمود و...<sup>۱</sup>.

مضمون مکتوبی که حضرت سلطنت شعاری - خلد الله تعالی ملکه و سلطانه - به امیرزاده اسکندر فرستاد نیز در دسته دوم می‌گنجد:

جناب فرزندی اعزی حلد ملکه، به سلام «ما لا کلام» مخصوص گشته، معلوم فرماید که به فیض نضل ربانی و یمن دولت روزافزون، احوال این ممالک بر منهج اتساق جاری است و امور دولت بر مجاری اطراد مستمر لشکرهای جرار در سلک عبودیت منتظمند و اعنه بی‌شماردر تحت فرمان ملازم و همت بر دفع اعدای ملک و فتح باقی بلاد مقصور و به هر وساطت فتح و نصرت یزدانی و قوت و قدرت

۱. حافظ ابرو، ذیل ظفرنامه نظام الدین شامی، ص ۱۲-۱۴.

۲. حافظ ابرو، زبدة التواریخ، ج ۱، ص ۶۹۸.

۳. همان، ص ۴۴ - ۴۵.





آسمانی هر دم از خزانه فضل ربانی و دیوان لطف سبحانی خلعت، مزید کامرانی و منشور حصول آمال و امانی ارزانی می‌دارد و هر زمان از بارگاه صمدیت و درگاه احدیت در کرم و غرر نعم، نصیب دولت و ایام حشمت گردانیده می‌آید...<sup>۲</sup>.

آوردن سند در نوشته‌های تاریخی، از امتیازهای مورخ شمرده می‌شود که حافظ ابرو از آن برخوردار و مطالبش بدان معتبر است و این ویژگی درستی و نادرستی سخنان او را نشان می‌دهد. بنابراین، به نوشته‌های وی بیش تر می‌توان اعتماد کرد. روش حافظ ابرو برای نوشتن روی داده‌ها، سال‌نامه‌ای است؛ یعنی از وقایع هر سال گزارش می‌دهد. یکی از مشکلات این روش، درگذشتن زمان برخی از روی داده‌ها از یک سال است و از این رو، برای چنین وقایع از این شیوه نمی‌توان بهره برد، اما حافظ ابرو آن را حل کرد؛ وی حوادث را در سال نخست شرح داد و در سال‌های بعد، تنها با اشاره به آنها، یادآوری کرد که پیش تر درباره‌شان سخن گفته است. برای نمونه، او رخداد یاغی‌گری امیر شیخ نورالدین کرت (۸۱۴)، را چنین شرح می‌دهد:

و کیفیت این واقعه چنان بود که چون امیر شیخ نورالدین در حوالی سمرقند از پیش بندگان حضرت سلطنت شعاری در تاریخ نهم ربیع‌الاول سنه ثلاث عشر و ثمانیه - چنان که ذکر آن گذشت - منهزم گشت. همچنان سودای استبداد در دماغ بیرون نرفته دواعی خلاف در طی ضمیر نهان و متمکن می‌داشت و دائماً کمر عناد ب میان بسته و عنان طغیان به دست شیطان داده، هر زمان سر راهی می‌گرفت و از هر طرف فتنه می‌انگیخت...<sup>۱</sup>.

او هم چنین درباره روی داده‌های ۸۱۶ می‌گوید:

حضرت سلطنت شعاری را داعیه حرکت به عراق و آذربایجان و انتقام از مخالفان بود. فاما فتنه‌هایی در بلاد ماوراءالنهر و خراسان و بلخ و طخارستان و زابل و کابل تا هندوستان به سبب اغتلاف مهتران سپاه و دوهوایی اعیان مملکت به وقوع پیوست - چنان که مشروح و مفصل گشته - مانع و زارع رکضت همایون بود، فرصت آن نمی‌شد که بدان طرف پردازد. چون به عون عنایت یزدانی و تأیید آسمانی و یمن طالع میمون و فریخت روز افزون، تمامی بلاد مذکور مسخر و مضبوط گشت و خاطر خطیر و ضمیر منیر از کلیات آن ممالک فارغ آمد و به تدبیر صائب و رأی منیر عرصه ولایت ترتیب و نسقی تتمم گرفت.<sup>۳</sup>

۱. همان، ص ۴۹۴.

۲. همان، ص ۴۱۱.

۳. همان، ص ۴۹۱.



آثار حافظ ابرو، ویژه وقایع‌نگاری و شرح تاریخ فرمان‌روایان تیموری نیست، بلکه گوشه‌هایی از تاریخ اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی مردم ایران نیز در آن هست. البته حافظ ابرو بیش‌تر به روی‌دادهای سیاسی می‌پردازد. برخی از نمونه‌های اجتماعی در تاریخ‌نگاری وی چنین گزارش می‌شود:

بعد از فتح اصفهان، حضرت سلطنت شعاری لشکر را از نهب و غارت منع فرمود، بر مصداق «سایه امن و امان بر خاص و عام» افکند بعد از ظهور عجز اسیران خط «لا تتریب علیکم الیوم» بر صفحات احوال ایشان کشید و گناه هر یک به ذیل عفو و امان پیوشید و به حکم «اذا ملکت فاسجح»، جمله را در حریم عدل و نعیم احسان مأوا داده، دقایق بنده‌پروری و رسوم چاکرنوازی به جای آورد و فرمود که همیشه همت ما در همه احوال به فراغت اصحاب سلامت مقصور است و سعی نموده‌ایم که روزگار به فراغت گذرانند و خللی به عمارت مشاهده دیانت و انارت مساجد شریعت راه نیابد.<sup>۳</sup>

او به آیین‌های جشن و سرور در آن عصر نیز اشاره می‌کند. برای نمونه، با توصیف مجلس بزم، آوازه‌خوانان و...<sup>۴</sup>، به شرح جشن ختنه‌سوران بایسنغرخان یا چگونگی پذیرفتن سفیر چین می‌پردازد:

فرمان همایون به نفاذ انجامید تا شهر و بازار را آذین بندند. سکان و قطان هرات، هر صنعت‌وری هنر خویش ظاهر گردانیده به آلاتی که در صنعت او خوب‌تر و بهتر بود، دکان خود را آراسته کرد و بواقی کوی‌ها و محلات هر کجا راه عامه بود، به جامه‌های ابریشمین و قالی‌های خوب و نخ و نسیج و طرف و ظرف بیاراستند...!

گزارش‌هایی درباره عمران و آبادانی و مسائل فرهنگی نیز در آثار وی می‌توان یافت. ذکر بنای قلعه دارالسلطنه هرات یا بنای باغ سفید و عمارت کوشک در کتاب *زبده التواریخ*<sup>۲</sup>، نمونه‌هایی از این گزارش‌هایند:

مقدمات حضرت سلطنت شعاری سلطان شاهرخ - خلد الله ملکه و سلطانه - در شهر سنه ثمان عشره و ثمان مئه، به تشیید بنای حصن حصین رصین و تشدید

۱. همان، ص ۵۵۱.

۲. همان، ص ۲۵۵-۲۳۵.

۳. حافظ ابرو، *زبده التواریخ*، ج ۱، ص ۴۵۹.

۴. همان، ص ۳۹۰.



اساس قلعه منبع رفیع که در استواری با سدّ سکندری دعوی برابری بل تصلف برتری نماید.<sup>۲</sup>

موضوع‌های اقتصادی در آثار وی اندک است، اما دست کم دو نمونه نادر در این‌باره وجود دارد:

در این ایام در خراسان غلائی واقع شد که هرگز در هیچ تاریخی نشان نداده‌اند و از پیران سال‌خورده و سال‌خوردگان عمر شمرده نشنیده‌اند که در ایام ماضی و عهد گذشته، نرخ اجناس بدین مثابه رسیده باشد؛ به تخصیص در شهر هرات چنان که یک من گندم به وزن شرع - که دویست و پنجاه مثقال باشد - به مبلغ سه دینار کپکی رسید که آن زمان، آن یک دینار و دو مثقال نقره مسکوک تمام عیار بود و در این وقت در انبارهای سلطانی غله بسیار بود.<sup>۴</sup>

وی درباره قحطی اصفهان نیز می‌نویسد:

اهالی شهر و رعایای ولایات، چنان نیست و نابود گشته بودند که آفتاب به سنبله رسیده بود و هنوز غله‌های ایشان را هیچ‌کس ندرویده بود.<sup>۵</sup>

این مطلب را با بررسی آثار حافظ ابرو می‌توان به دست آورد که بیش‌تر نوشته‌های وی سیاسی و گوناگونی آنها اندک است؛ یعنی او به ضرورت، موضوع‌های فرهنگی و اجتماعی ... را پیش می‌کشد.

سبک ادبی حافظ ابرو، از ویژگی‌های مهم آثار وی به شمار می‌رود. او در *زبده التواریخ*؛ یعنی یکی از بهترین نمونه‌های نثر فارسی قرن نهم، به سبک ادبی ویژه‌ای قلم زده است. وی این کتاب را در سال‌های پایانی عمر خود نوشت؛ هنگامی که نشرش به پختگی و یک‌پارچگی رسیده بود. گمان می‌رود که شیوه نوشتن او همان باشد که ملک‌الشعراى بهار آن را «سبک میانی» می‌نامد. حافظ ابرو ناگهان خود را از سبک پذیرفته و شناخته شده دوره‌های پیشین نرھاند؛ اسلوبی که از قرن هشتم وجود داشت و در تاریخ‌نویسی به دلیل به کارگیری صنایع بدیعی و قطعاتی از سجع؛ به مبالغه و اغراق گراییده و تاریخ‌نویسی را به ابزاری برای چیدن الفاظ مترادف و مسجع و دیگر صنایع در پی یک‌دیگر و نشان دادن هنر نویسندگی مورخان بدل کرده بود.

۱. همان، ص ۵۷۹.

۲. همان، ص ۱۴۱.

۳. همان، ص ۲۲۱.



حافظ توانست در آغاز قرن نهم، این شیوه را معتدل سازد و از همین روی، نثر کتاب‌های وی نه در قله تصنع و تکلف جای دارد و نه ساده و بی‌پیرایه است؛ یعنی آن را نه از مقوله نثر مرسل یا مصنوع و نه کمابیش آمیزه‌ای از این دو می‌توان خواند. او می‌کوشید معانی تاریخی را ساده و بی‌پیرایه گزارش کند و بر پایه تسلسل و توالی معنا بنویسد.

واژگان دشوار عربی، مغولی و ترکی نیز به دلیل رواجشان در آن روزگار در نوشته‌های حافظ ابرو یافت می‌شود، اما به هر روی، نثر وی را ساده و مرسل می‌توان خواند. او در بخش‌های دیگری از کتاب‌های خود که به معانی عاطفی، انشایی و توصیفی می‌پردازد، عبارت‌هایی با مترادف‌های لفظی و ترکیبی و آراسته به صنایع بدیعی و گاه جمله‌هایی مسجع و برگرفته از آیات قرآن و روایات نبوی و امثله و حکم عربی و اشعار پارسی و عربی می‌آورد؛ یعنی می‌کوشد که نموداری از سبک تاریخ‌نویسان پیشین مانند عطاملک جوینی در *جهانگشا*، و صاف در *تاریخ*، صاحب *نقشه المصدور* و ... عرضه کند. برجسته‌ترین ویژگی‌های پاره‌های انشایی و وصفی *زبدة التواریخ* چنینند:

۱. نداشتن «قرائت سجعی»؛

۲. نثر او در برخی از توصیف‌ها درباره میدان جنگ، صحنه شکار، مجلس سرور و... از اطناب تهی نیست، اما می‌کوشد که یک‌پارچگی مفهوم اصلی از دست نرود و تاریخ‌نگاری پیوسته بنماید؛

۳. تفاوت حافظ ابرو با دیگران در استشهداد به شعرهای فارسی و عربی و تضمین آنها در نثر خود این است که او شعرها را به گونه‌ای در کارش می‌گنجاند که حذف آنها از عبارت کتاب، هیچ کمبودی در معنای آن پدید نمی‌آورد، اما دیگر نویسندگان گاه می‌کوشیدند که شعرها را به نثر خود بپیوندند و معنا را با تأکید بیان کنند؛ چنان که حذف آنها از عبارت، کاستی‌هایی در مفهوم کلام به وجود می‌آورد؛

۴. حافظ ابرو روش درستی در اقتباس آیات قرآنی، احادیث نبوی و... به کار می‌گیرد؛ یعنی جدا کردن آنها از رشته سخن، از تسلسل و توالی معنا نمی‌کاهد؛

۵. او بسی کمتر از دیگران عنوان‌هایی برای افراد و شهرها به کار می‌برد.<sup>۲</sup>

حافظ ابرو در نوشتن این کتاب از آثار پیشین تأثیر پذیرفت. او نه تنها یکی از ناظران روی داده‌های مهم زندگی پر فراز و نشیب تیمور، که از محققان کوشا و پر تلاش در زمینه

۱. محمدتقی بهار، *سبک شناسی*، ج ۳، ص ۲۱۱.



ثبت اسناد مکتوب و تاریخ‌نگاری شمرده می‌شود. او اطلاعاتش را بی‌واسطه از خود تیمور فاتح گرفته، اما از سندهای بایگانی شده نیز در پژوهش‌هایش بهره برده است و اگرچه از روش تجربی یا شیوه تاریخ‌نگاری خود سخن نمی‌گوید، آثارش به تلاش‌های او در بهره‌گیری از نوشته‌های پیشینیان و یافته‌های خودش در روایتی همبسته و یک‌دست گواهی می‌دهند. وی شیوه امانت‌داری را در تاریخ‌نویسی پاس می‌داشت و از همه تاریخ‌های مصدر خود یاد می‌کرد و کم‌تر به روی داده‌های تهی از حقیقت یا اغراق‌آمیز به‌ویژه افسانه‌ها می‌پرداخت. حافظ ابرو هیچ‌گاه تاریخ‌نویسی را به ابزار برآوردن معاش بدل ساخت و گرد چاپلوسی نگشت و با کمال فروتنی به کم‌بضاعتی علمی‌اش اعتراف و از ارباب دانش کمک و چشم‌پوشی را درخواست کرد.

### بینش تاریخی

حافظ ابرو در هرات زاده شد؛ شهری که در بیش‌تر دوره‌های تاریخ، یکی از مهم‌ترین شهرهای خراسان شمرده می‌شد. بی‌گمان، دوره شکوفایی و اوج زیبایی این شهر، روزگار تیموریان به‌ویژه عصر دراز حکمرانی شاه‌رخ، دوره چهل ساله پادشاهی ابوسعید و ۳۸ سال سلطنت سلطان حسین بایقرا بود. این شهر در این دوره‌ها، کانون دانش‌مندان و هنرمندان به شمار می‌رفت و عظمت و اهمیت آن در سرزمین خراسان و جایگاه علمی، ادبی، سیاسی و اجتماعی‌اش در تاریخ شرق ایران و جلال و جمال و آوازه و شکوهش، سراسر جهان آن روزگار را فراگرفت و از این‌رو، گروهی از دانش‌مندان و فاضلان و مورخان بدان جا روی آوردند و کتاب‌های بسیاری درباره روی داده‌های سیاسی و شرح دگرگونی‌ها و ویژگی‌های ادبی و اجتماعی و جغرافیایی آن نوشته شد. حافظ ابرو نیز در همین شهر بر پلکان پیش‌رفت فراز آمد.

مباحث نظری و بینش تاریخ‌نگاری حافظ ابرو در متن روایت‌ها و توصیف‌های او نهفته است و پژوهش‌گر با کشف و درک آنها خواهد توانست از منظومه اندیشه تاریخی او آگاه شود. از میان آثار بر جای مانده از حافظ ابرو، تنها کتاب جغرافیای تاریخی‌اش اشاره‌های مستقیمی به روی‌کرد فایده‌گرایانه وی به تاریخ در بردارد. او در این باره می‌نویسد:

تاریخ در لغت، تعریف وقت است و در اصطلاح، بعضی گفته‌اند تعیین وقت است که نسبت دهند بدان وقت زمانی را که از پی آن آید و بعضی گفته‌اند روزی معلوم است که نسبت دهند بدان روز زمانی را که از عقب آن آید و بعضی گفته‌اند تعریف وقت است به اسناد او به حدوث امری شایع همچون ظهور ملتی یا ابتدای دولتی یا وقوع



حادثه‌ای بزرگ مثل طوفان و با زلزله عظیم مانند آن از حوادث هوایی و علامات ارضی و بعضی گفته‌اند مدت معلوم است از حدوث امری ظاهر میان اوقات حوادث دیگر و به هر وجه به اختلاف اعتبارات که تاریخ را بر آن معنی اطلاق کرده‌اند...<sup>۱</sup> باید دانست که هر علمی را ماهیتی و غایتی و موضوعی است و ماهیت علم تاریخ، معرفت احوال عالم کون و فساد است از حوادث ایام ماضیه و قرون سالفه و اعم سابقه و آنفه و اساس و اقلاع منازل و مدن و اصقاع و بقاع قریبه و بعیده و آثار علوی از ظهور خسف و زلال و حدوث ذوات اذناب و شهب و صواعق و رعود و بروق و احوال ایشان و آن چه عجیب و غریب باشند که هر یک بر چه وجه و در کدام وقت نازل و حادث شده است.<sup>۱</sup>

#### الف) علت غایی تاریخ

اعتبار و استبصار و انذار و احذار است از دانستن تغییرات دُول و معرفت تبدیل ملل و نحل تا بر حسنات اقدام و از سیئات اجتناب و انحذار نماید.<sup>۲</sup>

#### ب) موضوع علم تاریخ

حوادث عالم کون و فساد است از آن روی که در سلسله امکان بر چه وجه و در چه وقت صدور یافته‌اند چه موضوع هر علمی آن است که در آن علم بحث از اعراض ذاتی او باشد و براهین عقلی برین علم قائم نیست، بلکه محسوس و مشاهدست.<sup>۳</sup>

#### ج) فایده دانستن تاریخ

فایده مطالعه تاریخ و قصص و حکایات و اخبار و آثار پادشاهان گذشته آن است که خیر و شر و نفع و ضرر گذشتگان معلوم شود و به سیرت نیکان اقتدا نمایند و از گفتار و کردار ایشان اعتبار و انزجار یابند...<sup>۴</sup>

حافظ ابرو عبرت‌گیری را از فواید تاریخ به معنای امر و نهی و ارشاد برای کارهای آینده می‌داند که بشر را از روش‌های نکوهیده گذشته بازمی‌دارد و انسان‌ها وامی‌دارد که از کردارهای گذشته درس بگیرند و آنها را سرمشق بدانند؛ تاریخ عرضه‌کننده الگوهای عملی زندگی فردی و جمعی و از هر خیال، وهم و افسانه‌ای به دور است. بی‌گمان، انکار

۱. حافظ ابرو، *زبدة التواریخ*، ج ۱، ص ۷۵-۷۳.

۲. همان، ص ۷۶.

۳. همان، ص ۷۶.

۴. همان، ص ۷۶-۷۷.

۵. همان، ص ۷۷-۸۶.



سودمندی استفاده مورخان از برهان‌های عقلی در علم تاریخ، از دیدگاه‌های نقدشدنی وی در زمینه تاریخ‌نگاری شمرده می‌شود. او درباره بنیاد علم تاریخ می‌نویسد:

باید دانست که بنای علم تاریخ بر صدق است؛ چنان‌که ابراهیم - صلوات الرحمن علیه - از حضرت جل جلاله درخواست می‌کرده: «و اجعل لی لسان صدق فی الآخِرین» و در توییح دروغ‌نویسان، حق - سبحانه و تعالی - می‌فرماید: «یحرفون الکم عن مواضه» و نیز تألیف کردن تواریخ به اکابر و معارف و مشاهیر که به حریت و راستی و درستی منسوب باشند، مخصوص است که در علم تواریخ نقل خیر و شر و عدل و ظلم و استحقاق و غیر استحقاق و محاسن قایح و اطاعت و معاصی و فضائل و ردائیل سلف است که تا خوانندگان خلف از آن اعتبار گیرند و منافع و مضار جهان‌داری و نیکوکاری و بدکرداری دریابند تا نیکوکاری را اتباع نمایند و از بدکاری بپرهیزند.<sup>۱</sup>

شاید این دیدگاه‌های برگرفته از مقدمه کتاب *جغرافیای تاریخی* او نقدشدنی باشد، اما به هر روی، درنگ‌های تاریخی وی به‌رغم نبود تأمل نظری درباره تاریخ و تاریخ‌نگاری در چند قرن پیش از او، ارزش‌مند است. برای آگاهی بیش‌تر از بینش تاریخی حافظ ابرو، به تحلیل و استنباط باید پرداخت. هنگامی که حافظ ابرو از حادثه‌ای گزارش می‌دهد، به علت‌های آن توجه می‌کند و آنها را در پیدایی‌اش مؤثر می‌داند، اما سرانجام آن واقعه را به مشیت الهی نسبت می‌دهد. این نکته را در آثار وی و با مطالعه بیش‌تر مطالبش می‌توان استنباط کرد که وی فردی مشیت‌گراست؛ زیرا در شرح بیش‌تر روی داده‌ها، نتیجه کار را به دست مشیت الهی می‌سپرد. نمونه‌های فراوانی از مشیت‌گرایی او در *زبدۃ التواریخ* یافت می‌شود. برای نمونه، او در فتح قلعه بایزید می‌نویسد:

به عون و عنایت یزدانی ابواب خزاین «توتی الملک من تشاء» گشاده شد، بندگان دولت را اموال بی‌قیاس از نفوذ و اجناس به دست افتاد. به تازگی آوازه این فتح همایون به دور و نزدیک رسید. چون به تأیید یزدانی و اقبال سلطانی آن قلعه مسخر و مضبوط شد.<sup>۲</sup>

او هم‌چنین درباره علت نزاع سلطان علی، پسر خواجه مسعود سبزواری با حضرت صاحب‌قرانی می‌گوید:

سلطان علی، پسر خواجه مسعود سبزواری حقوق نعمت حضرت صاحب‌قرانی فراموش کرده با جمعی سرداران سغبه شیطان و عرصه خذلان گشته و از مورد صفا

۱. همان، ص ۸۷.

۲. همان، ص ۷۷۲.



و مشرب وفاق روی به سراب نفاق آورده و سر زریقه مطاوعت و گردن از طوق متابعت پیچیده به پستی مشتی ارازل و مغرور گشته و دست به تصرف به اطراف ولایت دراز کرده، ملک موروثی خود می‌داند. امیر سعید خواجه چون بر مضمون این خبر آگاه شد، لشکری قریب ششصد سوار مردان گزیده بر سیبل منقلا و قراول تعیین فرمود که متوجه سبزوار گردند. سلطان علی سبزواری نیز سپاهانی که قریب دویست سوار مسلح بودند، به استقبال او فرستاد در نواحی بحرآباد به مصاف هم رسیدند و در آخر جماعت سبزواریان با سپاهیان کهنه و جنگ‌ها دیده و کارآزموده بودند، اکثر آن لشکر را به قتل آوردند، حقیقت آیت «کم من فئه قليلة غلبت فئه کثیرة» به ظهور پیوست.<sup>۱</sup>

حافظ ابرو نخست این روی‌داد را پی‌آمد علتی می‌داند و آن را شرح می‌دهد، اما در پایان آن را معلول این خواست خدا برمی‌شمارد که گروهی اندک بر گروهی بسیار غلبه یابند. وی حوزه جغرافیایی تاریخ خود را به جهان اسلام در این مورد نیز نمی‌داند و در شرح روی‌دادهای دوران تیموری، افزون بر کشورهای مسلمان مانند مصر، شام، عراق، قندهار، ایران و ماوآءالنهر، به حوادث کشورهای غیر مسلمان مانند چین و مغولستان نیز توجه می‌کند؛ یعنی حتی حوادث کشورهای غیر مسلمان را به دلیل ارتباطشان با سلطان تیموری می‌آورد. بازگشت ایلچیان از چین نمونه‌ای از این روی‌داهاست:

یکسری ایلچی از طرف حضرت - اعلا مقدمهم - شادی خواجه و کوکجه و از پیش مخدوم و مخدوم‌زاده عالم و عالمیان بایستقر بهادر به ختای رفته بودند. مقدمهم سلطان احمد و خواجه غیاث‌الدین نقاش به دارالسلطنه هرات رسیدند. رفتن ایشان در ششم ذی‌العقده سنه اثنی و عشرين و ثمان مئه بود و آمدن در یازدهم رمضان سنه خمس و عشرين و ثمان مئه که مدت دو سال و دو ماه و پنج روز باشد. بیلکات و تنسوقات که پادشاه ختای فرستاده بود، رسانیدند و حکایات غریب از اوضاع و رسوم آن ممالک تقریر کرد...<sup>۲</sup>

## نتیجه

حافظ ابرو مورخی تواناست که با حضور در رکاب امیران تیموری به پایه و مقام ارجمندی رسید. او با آثار خود اطلاعات تازه‌ای بر تاریخ‌نگاری افزود. حکومت‌محوری نوشته‌های حافظ ابرو، یکی از ویژگی‌هایی تاریخ‌نگاری اوست. وی به دلیل شغل

۱. حافظ ابرو، *زبدة التواریخ*، ج ۱، ص ۲۶ - ۲۷.

۲. همان، ص ۸۱۷.



دیوانی‌اش از توجه حکومت برخوردار و آن‌چه را می‌نوشت، در پیوند مستقیم با خود سلطان، خانواده یا نزدیکان او بود.

پرداختن به روی داده‌های خرد سیاسی - نظامی و شرح اردوکشی‌ها و نبردهای حکمرانان نیز از دیگر ویژگی‌های تاریخ‌نگاری او شمرده می‌شود. ویژگی دیگر آثار حافظ ابرو، سبک ادبی نوشته‌های وی است که در جرگه بهترین نمونه‌های نثر فارسی جای می‌گیرد. او در تاریخ‌نویسی، شیوه امانت‌داری را فرونمی‌گذارد و از هر جا و تاریخ مستند به مصادر یاد می‌کند و در آغاز هر بخش از کتاب خود، فهرستی می‌آورد تا خواننده را از آغاز به درون مایه و مباحث آن آگاه سازد. حافظ ابرو از مورخان پرنویس بود و کمبود اطلاعات تاریخی را از آغاز تا عصر خود پر کرد و در حفظ تسلسل تاریخی بسیار کوشید.

او در نگارش جغرافیای تاریخی چیره‌دست بود و به‌ویژه در تفصیل جغرافیای خراسان قدیم کار بی‌مانندی عرضه کرد. ذکر منابع روی داده‌ها، از مهم‌ترین ویژگی‌های حافظ ابروست و ارزیابان کارهای وی از این شیوه بسیار بهره می‌گیرند؛ زیرا نه تنها از نام و نشان و درون مایه آثاری آگاه می‌شوند که اکنون در دست نیست، با مقایسه آنها با یک‌دیگر، درستی یا نادرستی انتساب آنها را به نویسندگانشان نیز اثبات می‌کنند.

حافظ ابرو به‌رغم اینکه خود را در تاریخ‌نویسی ناچیز و کوچک می‌پنداشت و با دیگر مورخان نمی‌سنجید و می‌گفت: «راقم این کلمات پریشان و محرر این مقالات بی‌سامان که خود را خاک اقدام مورخان می‌داند این کتاب مستطاب را در اوان دولت شاهزاده جوان‌بخت شاهرخ بهادر...»، نزد محققان و مورخان هم‌روزگارش و پژوهندگان پس از خود جایگاهی بلند یافت و کسانی مانند سمرقندی، صاحب *مطلع السعدین*، میرخواند، نویسنده *روضه الصفی* و خواندمیر، نویسنده *تاریخ حبیب السیر* و... از آثار او سود بردند. بنابراین، او را پیش‌رو تاریخ‌نگاران عصر تیموری و نوشته‌هایش را سند اصلی تاریخ‌نویسان می‌توان برشمرد.

## کتابنامه

۱. آژند، یعقوب (۱۳۸۰ش)، *تاریخ نگاری در ایران*، تهران، گستره.
۲. ابن عربشاه، احمد بن محمد (۱۳۳۹ش)، *زندگی شگفت‌انگیز تیمور*، ترجمه محمد مهدی نجاتی، تهران، کتاب.
۳. استوری، چارلز امبروز (۱۸۸۸م)، *ادبیات فارسی*، ترجمه یو.آ. برگل، تهران، بی‌نا.
۴. اسفزاری، معین‌الدین محمد الزمچی (۱۳۳۹ش)، *روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات*، توضیح و حواشی و تعلیقات سید محمد کاظم امام، تهران، مؤسسه انتشارات دانش‌گاه تهران.
۵. بهار، محمد تقی (۱۳۳۰ش)، *سیک‌شناسی*، تهران، بی‌نا.
۶. حافظ ابرو (۱۳۷۲ش)، *زبدۃ التواریخ*، مقدمه و تعلیقات سید کمال سیدجوادی، تهران، نی.
۷. \_\_\_\_\_ (۱۳۲۸ش)، *ذیل ظفرنامه نظام‌الدین شامی*، مقدمه و تصحیح دکتر کریمی، تهران، افشاری.
۸. \_\_\_\_\_ (۱۳۵۰ش)، *ذیل جامع التواریخ رشیدی*، به اهتمام دکتر خان‌بابا بیانی، تهران، انجمن آثار ملی.
۹. \_\_\_\_\_ (۱۳۶۴ش)، *مجمع التواریخ سلطانیه*، به اهتمام محمد مدرسی، تهران، اطلاعات.
۱۰. \_\_\_\_\_ (۱۳۷۵ش)، *جغرافیای تاریخی*، مقدمه و تصحیح صادق سجادی، تهران، بنیان.
۱۱. خانلری، زهرا (۱۳۶۶ش)، *فرهنگ ادبیات فارسی*، تهران، توس.
۱۲. خوافی، فصیح احمد بن جلال‌الدین محمد (۱۳۳۹ش)، *مجمعل فصیحی*، تصحیح محمد فرخ، مشهد، کتاب‌فروشی باستان.
۱۳. خواندمیر (۱۳۶۲)، *حبیب‌السیر*، مقدمه جلال‌الدین همایی، تهران، کتاب‌فروشی خیام.
۱۴. ساوجی و دیگران (بی‌تا)، *نامه دانش‌وران*، چاپ دوم، قم، مؤسسه مطبوعاتی دارالفکر.
۱۵. سمرقندی، کمال‌الدین عبدالرزاق (۱۳۵۳ش)، *مطلع السعدین و مجمع البحرین*، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران، ظهوری.



۱۶. صفا، ذبیح الله (۱۳۶۶ش)، *تاریخ ادبیات ایران*، تهران، فردوس.
۱۷. فرهانی منفرد، مهدی (۱۳۸۲ش)، *پیوند سیاست و فرهنگ در عصرزوال تیموریان و ظهور صفویان*، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
۱۸. میرجعفری، حسین (۱۳۷۵)، *تاریخ تحولات سیاسی - اجتماعی - اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره تیموریان و ترکمانان*، اصفهان، دانشگاه اصفهان.
۱۹. میرخواند (۱۳۳۹ش)، *روضه الصفا*، تهران، کتابفروشی مرکزی.
۲۰. نطنزی، معین‌الدین (۱۳۳۶ش)، *منتخب التواریخ*، تصحیح ژان اوین، تهران، خیام.
۲۱. نوشاهی، عارف (۱۳۷۵ش)، «مرآت‌الادوار و مرقات‌الاجبار»، *مقاله معارف*، ش ۳، بی‌جا، بی‌نا.
۲۲. بارتولد، واسیلی ولادیمیروویچ (۱۳۷۵ش)، «حافظ ابرو و آثار او»، ترجمه لیلا ربن‌شه، *مجله فرهنگ*، ش ۱۹، بی‌جا، بی‌نا.
۲۳. تائوئر، فلیکس (۱۳۶۸ش)، «تاریخ‌نگاری در دوره تیموریان»، *مجله تحقیقات تاریخی*، بی‌جا، بی‌نا.
۲۴. صدرحاج سیدجوادی، احمد و دیگران (۱۳۸۰ش)، «حافظ ابرو»، *دایرة المعارف تشیع*، تهران، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.





## سلیمان میرزا اسکندری و مسئله نفت شمال

### ایرج ورفی‌نژاد\*

#### چکیده

تلاش برای گرفتن امتیاز نفت شمال، از چالش‌های نفتی ایران در ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۳ خورشیدی بود که هرچند تلاشی آگاهانه برای آوردن امریکا به صحنه اقتصادی - سیاسی این کشور و کاستن از فشار شوروی و انگلستان به شمار می‌رفت، همچون دیگر کوشش‌های ایران به شکست انجامید. عوامل گوناگونی در شکست قرارداد نفت شمال تأثیر گذاردند که از دید کلان، آنها را به داخلی و خارجی می‌توان تقسیم کرد. مخالفت کشورهایمانند انگلستان و شوروی از عوامل خارجی شمرده می‌شود. بررسی این عوامل در چارچوب این نوشتار نمی‌گنجد و تنها یکی از عوامل داخلی؛ یعنی تأثیرگذاری سلیمان میرزا در فرآیند امتیازگیری در این‌جا بررسی خواهد شد.

#### کلیدواژگان

سلیمان میرزا، نفت شمال، قوام‌السلطنه، کمپانی استاندارد اویل، کمپانی سینکلر.

\* دانش‌جوی دکتری ایران دوره اسلامی، دانش‌گاه «اصفهان».



## درآمد

موضوع امتیاز نفت شمال، نخستین بار در زمان ناصرالدین شاه مطرح شد. وی در فرمانی (۱۲۷۴ ش / ۱۳۱۳ ق)، امتیاز استخراج نفت را در «مجال ثلاثه»؛ یعنی تنکابن، کجور و کلارستان (مازندران) به محمد ولی خان خلعتبری (سپهدار و سپهسالار آینده) واگذار<sup>۱</sup> و او نیز در ششم بهمن ۱۲۹۴ خورشیدی (۲۷ ژانویه ۱۹۱۶ م)، در قراردادی این امتیاز را به آخاکی مددویچ<sup>۲</sup> داد<sup>۳</sup>. این قرارداد در ایام پر آشوب جنگ جهانی اول و در غیبت مجلس شورای ملی منعقد شد و از این رو، هنگامی که کابینه صمصام السلطنه روی کار آمد، نامعتبر بودن قرارداد نفت شمال را با صراحت به سفارتخانه‌های خارجی تهران و خوستاریا اعلام کرد<sup>۴</sup>. این روی داد و پیدایی انقلاب بلشویکی (۱۹۱۷ م) و پس از آن لغو همه امتیازهای به دست آمده از ایران در دوره فرمان‌روایی تزارها، خوستاریا را بر آن داشت که امتیاز را به فرد یا کمپانی دیگری واگذارد. از این رو، نخست خرید این امتیاز را به شرکت‌های هلندی و فرانسوی پیش نهاد کرد، اما آنها با آگاهی از بی اعتباری اش نزد ایران، آن را نپذیرفتند. این خودداری موجب ناامیدی خوستاریا نشد و وی در تلاشی دیگر، خرید این امتیاز را به شرکت نفت ایران و انگلیس پیش نهاد کرد<sup>۵</sup>.

انگلیسیان که پس از انقلاب اکتبر روسیه، در صحنه سیاسی ایران بسیار تأثیرگذار شده بودند، این پیش نهاد را پذیرفتند و امتیاز را به بهای صدهزار لیره از خوستاریا خریدند و در هجدهم اردیبهشت ۱۲۹۹ خورشیدی (مه ۱۹۲۰ م)، شرکت تابعی با نام «نفت‌های شمال ایران» برپا کردند<sup>۶</sup>. دولت وقت ایران به زعامت قوام السلطنه، خواستار توسعه نفت شمال بود، اما هرگز نمی‌خواست که این امتیاز را به شرکت‌های بریتانیایی یا روسی بدهد، بلکه در پی جلب شرکت‌های امریکایی برای سرمایه‌گذاری در میدان نفتی شمال بود<sup>۷</sup>.

۱. مصطفی فاتح، پنجاه سال نفت در ایران، ص ۳۲۶.

2. Akhaky Mededievitch Khostaria.

۳. فاتح، همان، ص ۳۲۶.

۴. همان، ص ۳۳۰.

۵. همان.

۶. همان، ص ۳۳۱.

۷. اداره کل آرشیو، اسناد و موزه دفتر رئیس‌جمهوری، اسنادی از امتیاز نفت شمال، ص ۵ و ۶.



## اعطای امتیاز نفت شمال به استاندارد اویل و مصالحه با شرکت نفت جنوب

حسین علاء، وزیر مختار ایران در واشنگتن همگام با سیاست دولت ایران درباره اعطای امتیاز نفت شمال به اتباع امریکایی، میل این دولت را به اعطای امتیاز نفت در پنج ولایت شمالی، به آگاهی امریکاییان رساند و برای عملی شدن این خواسته با کمپانی استاندارد اویل<sup>۱</sup> مذاکره کرد. دولت قوام نیز برای رسمی کردن این مذاکرها، لایحه اعطای امتیاز نفت شمال را به استاندارد اویل، به مجلس داد. مجلس چهارم، سه شنبه سی‌ام آبان ۱۳۰۰ خورشیدی (۲۱ ربیع‌الاول ۱۳۴۰) در اندک زمانی به اتفاق آرا و با شروطی امتیاز استخراج نفت را در آذربایجان، خراسان، گیلان، مازندران و استرآباد به کمپانی استاندارد اویل واگذار<sup>۲</sup>.

اعطای این امتیاز موجب واکنش سخت انگلیسیان شد. آنان مدعی بودند که انگلیس امتیاز را از خوشتاریا خریده و دولت ایران حق واگذاری آن را به هیچ کمپانی امریکایی نداشته است.<sup>۳</sup> دولت ایران این دعوی را بی‌پایه و امتیاز خوشتاریا را بدون اعتبار قانونی دانست.<sup>۴</sup>

این پاسخ صریح، انگلیسیان را وادار کرد که با کمپانی استاندارد اویل مصالحه کنند. از سوی دیگر، امریکاییان پشتیبان سیاست «درهای باز» و به اهمیت جایگاه انگلیس در ایران به‌ویژه حوزه نفتی آن آگاه بودند. بنابراین، پیشنهاد انگلیسیان را پذیرفتند و در دهم دی‌ماه ۱۳۰۰ خورشیدی (۳۱ دسامبر ۱۹۲۱م) برپایه قراردادی، شرکتی تازه به راه انداختند.<sup>۵</sup>

دولت و مجلس ایران، این سازش را با روح حاکم بر قانون سی‌ام آبان‌ماه ۱۳۰۰ خورشیدی ناسازگار دانست؛ زیرا در آن قانون آشکارا آمده بود که استاندارد اویل هرگز نباید این امتیاز را به دولت یا کمپانی دیگری بدهد، اما دولت قوام پیش از اینکه پاسخ درخوری به این کار کمپانی بدهد، جای خود را به مشیرالدوله داد (بهمن‌ماه ۱۳۰۰). روس‌ها که تا پیش از هم‌کاری استاندارد اویل با کمپانی نفت جنوب ساکت و حتی با

1. Standard Oil.

۲. مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره چهارم، بخش نخست، جلسه ۴۳، ص ۲۶۷-۲۶۳.

۳. فاتح، همان، ص ۳۳۴.

۴. اسناد نفت شمال، سند ۴، ص ۸.

۵. همان، سند ۴۲، ص ۵۶-۵۴؛ فاتح، همان، ص ۳۳۵.



اعطای امتیاز نفت شمال به کمپانی‌های امریکایی موافق بودند<sup>۱</sup>، با روی کار آمدن دولت مشیرالدوله ساز مخالفت زدند و تئودور روتشین<sup>۲</sup>، سفیر شوروی در ایران این قرارداد را نقض کننده ماده سیزدهم قرارداد ۱۹۲۱ ایران و شوروی دانست<sup>۳</sup>. خبر این توافق و مصالحه، به گوش مردم و مطبوعات نیز رسید و از این رو، مجلس در یازدهم اسفند ۱۳۰۰ (دوم مارس ۱۹۲۲م) به طرح توافق دو کشور رأی مخالف داد<sup>۴</sup> و مشیرالدوله نیز بدون اینکه بتواند موافقت استاندارد اوایل را به دست آورد و مذاکره‌های نفت را به نقطه امیدبخشی برساند، در اردیبهشت‌ماه ۱۳۰۱ استعفا کرد<sup>۵</sup>.

### مخالفت‌های گسترده سلیمان میرزا با امتیاز نفت شمال در کابینه دوم قوام‌السلطنه

قوام‌السلطنه پس از شش ماه دوری از قدرت، دوباره در خرداد ۱۳۰۱ روی کار آمد و دگرگونی‌هایی در سیاست نفتی وی در این دوره پیدا شد. او با آگاهی از خواسته کمپانی سینکلر<sup>۶</sup> برای سرمایه‌گذاری مستقل و بدون اشتراک هیچ کمپانی دیگر در کار نفت شمال، دریافت که نام بردن از کمپانی استاندارد اوایل، مانع مذاکرات دولت با دیگر کمپانی‌های امریکایی خواهد شد<sup>۷</sup>. این استدلال در مجلس نیز هواداران بسیاری داشت؛ زیرا ۴۲ نماینده مجلس به رهبری نصرت‌الدوله فیروز در هجدهم خرداد ۱۳۰۱ پیش‌نهاد اصلاح ماده نخست و پنجم قانون اعطای امتیاز نفت شمال را مطرح کرده بودند<sup>۸</sup>. از این رو، این ماده‌ها چنین اصلاح شدند:

واژه «کمپانی استاندارد اوایل» در ماده نخست به «کمپانی معتبر و مستقل دیگر امریکایی» افزوده و در ماده پنجم نیز تصریح شد که کمپانی امتیازگیرنده هرگز حق ندارد که آن را به دولت یا شرکت خارجی دیگری واگذارد<sup>۹</sup>.

۱. اسناد نفت شمال، سند ۸، ص ۱۲.

2. Theodor roteshtain.

۳. همان، ص ۷.

۴. شاهرخ وزیری، *نفت و قدرت در ایران*، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، ص ۱۵۷-۱۵۸.

۵. محمدتقی بهار (ملک‌الشعرا)، *تاریخ مختصر احزاب سیاسی یا انقراض قاجاریه*، ج ۱، ص ۲۰۸.

6. Sinkler.

۷. *مذاکرات مجلس شورای ملی*، دوره چهارم، بخش دوم، جلسه ۱۰۱، ص ۳۱۲.

۸. همان، ص ۳۱۲.

۹. همان، ص ۳۱۶-۳۱۲.



این کار دولت و مجلس به همان اندازه که مشکلات تازه‌ای برای کمپانی استاندارد اوایل پدید آورد، راه ورود کمپانی سینکлер را به عرصه نفتی ایران هموار کرد. به هر روی، ابتکار دولت قوام در آوردن کمپانی سینکлер و پشتیبانی نصرت‌الدوله فیروز از آن، سرآغاز مجادله‌هایی بود که مجلس را تا ۱۳۰۲ خورشیدی به کانون دگرگونی‌های مربوط به نفت شمال بدل ساختند. چالش درباره نفت از آن پس در مجلس در گرفت. سوسیالیست‌ها به رهبری سلیمان میرزا، «لیدر ناطق» خود، به سرعت در برابر قرارداد صف‌آرایی کردند. آنان در مخالفت با طرح قوام و فیروز؛ یعنی منفورترین افراد حزب، به اندازه‌ای سرسختی نشان دادند که گویی پشتیبانی ضمنی شوروی را از کمپانی سینکлер فراموش کرده بودند.<sup>۱</sup>

تصویب اصلاحیه خرداد ۱۳۰۱، مشکلات تازه‌ای پیش روی کمپانی استاندارد اوایل نهاد. این اصلاحیه افزون بر اینکه پای رقیبی تازه را به میان می‌کشید، آشکارا یادآوری می‌کرد که کمپانی امتیازگیرنده، در واگذاری این امتیاز به شرکت یا دولت خارجی دیگری حق ندارد. البته کمپانی استاندارد اوایل با انگلیسیان درباره نفت شمال قرارداد بسته بود و از این‌رو، به آرامی از گردونه رقابت کنار رفت و دولت پس از این به کمپانی سینکлер بیش‌تر توجه کرد.<sup>۲</sup> پیش‌رفت مذاکره با کمپانی سینکлер و درخواست رسمی قوام از مؤتمن‌الملک، رئیس مجلس، برای شتاب کردن در تصویب لایحه پیش‌نهادی دولت<sup>۳</sup>، مجلس را دوباره بر آن داشت که لایحه نفت را بازبینی کند. بنابراین، قانون خرداد ۱۳۰۱ در ۲۴ آبان همان سال بازنگاری و در عمل نام کمپانی استاندارد اوایل حذف شد و مجلس، بدون نام بردن از کمپانی خاصی، بر واگذاری امتیاز نفت در ولایت‌های پنج‌گانه شمال (آذربایجان که اردبیل را نیز در برداشت، خراسان، گیلان، مازندران و استرآباد) به کمپانی‌های امریکایی تأکید کرد.<sup>۴</sup>

پیش‌رفت مذاکره‌ها با کمپانی سینکлер و حذف استاندارد اوایل از امتیازنامه که پیروزی بزرگی برای نصرت‌الدوله فیروز و قوام‌السلطنه به شمار می‌رفت، سلیمان میرزا را به کارشکنی در این باره واداشت. مخالفت قطعی او با امتیاز نفت شمال از هنگام تصویب قانون ۲۴ آبان (عقرب) ۱۳۰۱ آغاز شد و به آرامی نیرو گرفت. وی در این زمان با گفتن اینکه «در قضیه

۱. محمدتقی بهار، همان، ج ۱، ص ۲۲۱-۲۲۰؛ فاتح، همان، ص ۳۳۶.

۲. فاتح، همان، ص ۳۲۸.

۳. اسناد نفت شمال، سند ۱۲۸، ص ۲۱۲.

۴. مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره چهارم، بخش سوم، جلسه ۱۶۹، ۱۳۴۱، ص ۱۳۰۶.



نفت شمال اتباع داخله مستحق تر از خارجیان هستند»، خواستار اعطای این امتیاز به سرمایه‌گذاران داخلی شد و افزود که مردم مملکت و تاجران ایرانی حاضرند که امتیاز نفت را با همان شروط واگذاری به کمپانی‌های خارجی، در دست بگیرند.<sup>۱</sup>

مجلس، به سردی با این پیش‌نهاد روبه‌رو شد و شمار فراوانی از نمایندگان اعلام کردند که مجلس در واگذاری امتیاز به کمپانی‌های امریکایی به اجماع رسیده است و اکنون مذاکره در کلیات نیست و این پیش‌نهادها به پیش‌برد کار نفت کمک نمی‌کند.<sup>۲</sup> رئیس مجلس گفت که پیش‌نهاد سلیمان میرزا به مسئله اعطای امتیاز نفت به کمپانی‌های امریکایی ربطی ندارد و این پیش‌نهاد را به صورتی مستقل می‌توان بررسی کرد، اما سلیمان میرزا با این استدلال که هنوز ماده نخست این قرارداد مطرح است، پرداختن نمایندگان را نیز به کلیت قرارداد بی‌مشکل دانست و گفت که مجلس حقوق اتباعش را باید پاس دارد.<sup>۳</sup> به هر روی، مقصود سلیمان میرزا، نه اعطای امتیاز هر پنج ایالت شمالی به سرمایه‌داران داخلی، که دست‌کم واگذاری امتیاز یک ایالت به آنان بود؛ زیرا این کار را «تشویق سرمایه‌داران داخلی» می‌دانست،<sup>۴</sup> اما قوام‌السلطنه این سخنان را ناسنجیده خواند و گفت که دولت بنا بر رأی مجلس درباره پنج نه چهار ایالت، با کمپانی‌های امریکایی مذاکره کرده است و بی‌گمان، تغییر نظر دولت در این باره موجب بدگمانی امریکاییان به سخنان دولت خواهد شد.<sup>۵</sup>

باری، سلیمان میرزا هدفی جز کارشکنی درباره اعطای امتیاز نفت در دوران قوام‌السلطنه نداشت و با این پیش‌نهاد توانست مسیر اصلی مذاکره‌های نفت را منحرف سازد؛ یعنی پیش‌نهاد او موجهی از نظرها درباره دادن یا ندادن این امتیاز به اتباع داخلی در پی آورد.<sup>۶</sup>

نشست بعدی مجلس نیز به بحث درباره سپردن امتیاز گذشت. سلیمان میرزا در این نشست به صراحت اعلام کرد که امتیاز مازندران از فهرست باید جدا و به «اهالی

۱. همان، ص ۱۳۰۸.

۲. همان، ص ۱۳۰۸.

۳. همان، ص ۱۳۰۸.

۴. همان، ص ۱۳۰۸.

۵. همان، ص ۱۳۰۸.

۶. همان، ص ۱۳۰۹.

۷. همان، ص ۱۳۱۳ - ۱۳۰۹.



مملکت» واگذار شود.<sup>۱</sup> اعتراض دیگر وی، بودن نام اردبیل در این قرارداد بود. او اعلام کرد که هیچ دلیلی برای پیوستن اردبیل به این قرارداد با نام آذربایجان وجود ندارد.<sup>۲</sup> سلیمان میرزا همچنین سرسختانه با تصمیم مجلس درباره زمان اعطای امتیاز (پنجاه سال) مخالفت کرد و آن را با منافع ملی ناسازگار دانست و خواستار فروکاستنش به سی سال شد؛ زمانی که در چکاسلواکی نیز بر پایه‌اش عمل شده بود.<sup>۳</sup>

این مسائل کشمکش‌انگیز، روزها بر تصمیم‌های مجلس در این باره سایه افکند و اقلیت و اکثریت تا زمانی بدون رسیدن به نتیجه‌ای مشترک با یکدیگر درگیر شدند. قوام‌السلطنه که متوجه کارشکنی‌های اقلیت مجلس به رهبری سلیمان میرزا اسکندری شده بود، برای وادار کردن نمایندگان به تصمیم‌گیری قاطعانه درباره امتیاز نفت و به دلیل موافقت‌های پیش‌گفته با کمپانی سینکлер، سرانجام در ۲۹ آذرماه ۱۳۰۱، امتیاز نفت پنج ایالت شمالی را جز گیلان به کمپانی امریکایی سینکлер واگذار<sup>۴</sup> و در دوازدهم دی‌ماه همان سال در نامه‌ای از مؤتمن‌الملک (رئیس مجلس) خواست که در تصویب لایحه پیش‌نهادی دولت بشتابد. این لایحه با قید فوریت به مجلس آمده بود و از این‌رو، روز بعد (سیزدهم دی)، در دستور کار نمایندگان قرار گرفت.

نشست سیزدهم دی‌ماه نمایندگان، یکی از جنجالی‌ترین جلسات مجلس درباره نفت بود. سلیمان میرزا که از نظر قاطع دولت درباره تصویب امتیازنامه نفت آگاه بود، با مطرح کردن مسائل حاشیه‌ای و فرعی کوشید که مذاکرات مجلس را در این باره با مشکل روبه‌رو سازد. در انداختن مسائلی مانند تنباکو، لایحه کبریت‌سازی آذربایجان<sup>۵</sup> و امتیاز چراغ برق<sup>۶</sup>، تنها بخشی از کارشکنی‌های وی در این زمینه بود.

البته این مسئله از دید کسانی مانند ملک‌الشعرا (بهار) و سید حسن مدرس پنهان نماند. بهار پس از نقد سخنان سلیمان میرزا گفت که «با توجه به فقیر بودن مملکت ما، مسئله نفت مهم‌ترین مسأله کشور است» و هر گونه تأخیر را در این مسأله به زیان کشور

۱. مذاکرات مجلس شورای ملی، همان، جلسه ۱۷۰، ص ۱۳۲۱.

۲. همان، ص ۱۳۲۱.

۳. همان، ص ۱۳۲۱-۱۳۲۲.

۴. فاتح، همان، ص ۳۳۸.

۵. مذاکرات مجلس شورای ملی، همان، جلسه ۲۰۱، ص ۱۵۰۹-۱۵۰۷.

۶. همان، جلسه ۲۱۳، ص ۱۵۷۴.



دانست. وی به نقد اقلیت مجلس پرداخت و گفت که «برای اقلیت مقدور است که مسئله امتیاز را به تعویق بیندازد، اما این مسئله هم بی‌انصافی است و هم بی‌احتیاطی<sup>۱</sup>».

مدرّس نیز کارهای سلیمان میرزا را درباره امتیاز نفت نقد کرد و در تحلیلی منطقی گفت که «قضیه امتیاز نفت، بدبختانه رنگ اقلیت و اکثریت به خودش گرفته است و حال آنکه هیچ مناسبت ندارد. اگر نفع دارد برای مملکت و برای همه است و ضرر هم اگر دارد ضررش برای همه است ... ما می‌فهمیم آقایان رفقا میل ندارند که مسأله نفت به این کابینه بگذرد ما هم چون عشقی نداریم که حتماً به این کابینه بگذرد<sup>۲</sup>». او در بخش دیگری از سخنانش، تلاش‌های سلیمان میرزا را برای کارشکنی در دولت قوام ناسودمند خواند و گفت: «این بهانه‌جویی‌ها را نباید کرد برای اینکه با اینها دولت از بین نمی‌رود؛ مخصوصاً دولتی که رئیس‌الوزرای آن قوام‌السلطنه است<sup>۳</sup>».

سخنان مدرس واکنش اقلیت مجلس را در پی داشت. شیخ ابراهیم زنجانی، هم‌مسلك سلیمان میرزا، این گفته‌ها را حمله اکثریت به اقلیت خواند<sup>۴</sup>. ارباب کیخسرو زرتشتی نیز به تلویح از سخنان مدرس انتقاد کرد، اما در بخش دیگری از نطق خود به نقد سلیمان میرزا پرداخت و گفت: «شایسته نیست پس از آنکه اظهارات مفصلی در مورد مسئله نفت به عمل آمده است، مجلس شورای ملی نظر خود را تغییر دهد<sup>۵</sup>». به هر روی، سلیمان میرزا بر مخالفتش ماند و اعلام کرد: «من نه به کابینه اعتماد دارم و نه با این ترتیب لایحه نفت موافقم<sup>۶</sup>».

نشست سیزدهم دی نیز بی‌هیچ پی‌آمدی پایان یافت. قوام‌السلطنه که مخالفت نمایندگان را با لایحه نفت مهم می‌شمرد در شانزدهم همان ماه به مجلس رفت و از تذبذب مجلسیان درباره این لایحه انتقاد کرد<sup>۷</sup> و گفت که مجلس باید تکلیف دولت را در این باره به سرعت روشن سازد موافقت یا مخالفتش را با آن اعلام کند. سلیمان میرزا، سخنان قوام‌السلطنه را حمله به خودش برشمرد و گفت: «در کلیات دادن امتیاز موافق

۱. همان، جلسه ۲۰۱، ص ۱۵۰۸-۱۵۰۷.

۲. همان، ۱۵۰۸.

۳. همان، ۱۵۰۸.

۴. همان، ۱۵۰۹.

۵. همان.

۶. همان.

۷. همان، جلسه ۲۰۳، ص ۱۵۲۰.



هستم، اما با ترتیبات آن مخالفم<sup>۱</sup>». قوام السلطنه در نشست بیستم دی ماه بار دیگر در مجلس حاضر شد تا به ابهامات موجود را در این زمینه رفع کند. سلیمان میرزا بر آن بود که موضوع را به انحراف بکشاند و از مجلس درخواست کرد که به کارهای دیگر برسد<sup>۲</sup>. میرزا محمد نجات، با توجه به سرسختی سلیمان میرزا، به درستی پی برده بود که مسئله نفت با وجود کارشکنی‌های گسترده او به سامان نمی‌رسد و از این رو، اذعان کرد که «نظر به یک اشکالاتی که راجع به کابینه پیش آمده است و آن مسئله عدم اعتماد است، این قانون در این کابینه نخواهد گذشت<sup>۳</sup>». سلیمان میرزا که به گفته میرزا محمد نجات انگیزه‌ای جز تصویب نشدن لایحه نفت در دولت قوام السلطنه نداشت، با سخنانی جنجال برانگیز مجلس را به افراط در کار نفت متهم کرد و گفت که مجلس مسائل مهم مملکتی را به پای مسئله نفت قربانی کرده است و آن گاه به دلیل بسته شدن بدون محاکمه روزنامه‌های *شفق سرخ*، *اقدام*، *گلشن*، *سروش* و *کردار*، به نقد دولت پرداخت و بررسی این مسائل را بسیار مهم‌تر از رأی‌گیری درباره مسئله نفت خواند. او سپس برای سخت‌تر کردن اوضاع، این نکته را مطرح کرد که «دولت از بابت مسأله نفت ۱۵۰/۰۰۰ دلار رشوه می‌گیرد» و بنابراین، کشمکش گسترده‌ای در مجلس پدید آورد<sup>۴</sup>. قوام السلطنه به سختی در برابر این سخن ایستاد و خشمگینانه گفت: «بی شرف است آن کسی که حق دلالی بگیرد و بی شرف است آن کسی که بخواهد از این امتیاز نفت استفاده کند یا نفعی ببرد. اینکه ما می‌گوییم امتیاز نفت بگذرد برای خیر و صلاح مملکت است و آن کسانی که نمی‌گذارند این کار بگذرد از برای صرفه و خیر و نفع مملکت کار نمی‌کنند<sup>۵</sup>».

مجلس از پی این سخنان به هم خورد و سلیمان میرزا در پاسخ قوام گفت: «مرد که چرند می‌گوید، توهین می‌کند. بی شرف است، خائن است، دزد است، دروغ می‌گوید<sup>۶</sup>».

حائری‌زاده نیز قوام السلطنه را «بی شرف و خائن» خواند<sup>۷</sup>.

۱. همان، ص ۱۵۲۰.

۲. همان، جلسه ۲۰۶، ص ۱۵۳۲.

۳. همان، ۱۵۳۲.

۴. مورگان شوستر، *اختناق ایران*، ترجمه ابوالحسن موسوی شوشتری، ص ۴۴-۴۳؛ و *مذاکرات مجلس شورای ملی*،

همان، جلسه ۲۰۶، ص ۱۵۳۳؛ و *ملک الشعراء*، همان، ج ۱، ص ۲۹۲-۲۹۳.

۵. *مذاکرات مجلس شورای ملی*، جلسه ۲۰۶، ص ۱۵۳۴.

۶. همان، ص ۱۵۳۴.

۷. همان.



مجلس با سخنان سلیمان میرزا و قوام السلطنه به سختی دگرگون شد و تنها با درایت مدرس، آرامش خود را بازیافت، اما سلیمان میرزا همچنان بر گفته‌هایش تأکید می‌کرد و دولت را برای دریافت رشوه، شایسته سرزنش می‌دانست.<sup>۱</sup> او در نشست بعدی دوباره به نقد دولت پرداخت و تهمت تازه‌ای به آن بست؛ یعنی به تلگراف حسین علاء، وزیر مختار ایران در واشنگتن اشاره کرد و گفت که «دولت از بابت قرضه‌ای که بناست پس از تصویب قرارداد نفت به ایران داده شود، قرار است مبلغ پانزده هزار دلار به شوستر حق دلالی بدهد». او دادن این پول را بدون موافقت و تصویب مجلس، ناموجه و غیرقانونی می‌دانست.<sup>۲</sup>

قوام السلطنه برای پاسخ‌گویی به این تهمت‌ها در ۲۳ دی‌ماه ۱۳۰۱ در مجلس حاضر شد و گله‌مندان همه اسرار قرضه را بازگفت. او ادعای گرفتن ۱۵۰/۰۰۰ هزار دلار دلالی را بی‌پایه و دروغین خواند و درباره آن پانزده هزار دلار نیز توضیح داد که این مسئله به روی داد نفت هیچ ربطی ندارد و این پول، دست‌مزد شوستر برای گرفتن وامی یک‌میلیون دلاری است که زمینه آن در کابینه نخست فراهم و در کابینه مشیرالدوله عملی شد.<sup>۳</sup>

قوام برای پایان دادن به آشفتگی‌های برآمده از مسئله نفت و یافتن راه برون‌رفتی از این مشکل گفت: «اگر عده‌ای می‌خواهند و مخالفند که این قرارداد در این کابینه بگذرد، شقّ ثانی این است که مجلس خود سررشته امورات نفتی را بر عهده گیرد و این کار از دست دولت خارج شود<sup>۴</sup>». این نطق قوام، نشان‌دهنده ناامیدی کامل او از پیش‌رفت مذاکرات نفتی در مجلس بود.

دولت او پس از استیضاح سلیمان میرزا، داور و تدین از وحید الملک، وزیر پست و تلگراف<sup>۵</sup> کم‌توان شد و مذاکرات نفت نیز آن را متزلزل‌تر ساخت و سرانجام پنجم بهمن‌ماه ۱۳۰۱ خورشیدی سقوط کرد.<sup>۶</sup>

۱. همان.

۲. همان، جلسه ۲۰۷، ص ۱۵۳۸.

۳. همان، جلسه ۲۰۸، ص ۱۵۴۳-۱۵۴۲.

۴. همان، ص ۱۵۴۲.

۵. همان، جلسه ۱۷۷، ص ۱۳۶۱.

۶. ملک‌الشعراء، همان، ص ۲۹۱ - ۲۹۰.

## دگرگونی روی‌کرد سلیمان میرزا به مسئله نفت شمال در پی سقوط کابینه قوام‌السلطنه

لایحه امتیاز نفت، با سقوط کابینه قوام‌السلطنه از تب و تاب افتاد. سلیمان میرزا که تا پیش از این از مخالفان سرسخت این لایحه بود و در دوران صدارت قوام، از هیچ کارشکنی در راه تصویب لایحه اعطای امتیاز نفت خودداری نکرد، اقلیتش را به اکثریت تغییر داد و با توجه به آمدن مستوفی‌الممالک به جای قوام‌السلطنه، روی‌کردش را به مسئله نفت شمال آشکارا دگرگون ساخت. مستوفی‌الممالک از پشتیبانی سوسیالیست‌ها و خود سلیمان میرزا بهره می‌برد. نطق‌های سلیمان میرزا در عهد مستوفی به بسیار فروکاست و نطق‌های اندک‌ش بیش‌تر در پشتیبانی از دولت بود.<sup>۱</sup> به هر روی، لایحه نفت با آمدن دولت نو، پس از درنگی چند ماهه دوباره (پایان اردیبهشت‌ماه ۱۳۰۲) در مجلس مطرح شد و سلیمان میرزا روش سرسختانه خود را در این‌باره تغییر داد و نرم شد. البته پاره‌ای از تعدیل‌ها مانند جدا کردن یک ایالت از سه ایالت شمالی برای اتباع داخلی که نخستین بار سلیمان میرزا و شیخ‌الاسلام اصفهانی از آن سخن گفته بودند، در این لایحه در نظر آمد و تصریح شد که دولت «دو ولایت را از سه ولایت شمالی (گیلان، مازندران، استرآباد)» به کمپانی مستقل امریکایی می‌دهد.<sup>۲</sup> شیخ‌الاسلام که روی‌کرد یک‌سانی درباره موضوع نفت داشت، این کار مجلس را تردیدی در واگذاری یکی از ایالت‌های شمالی به اتباع داخلی خواند و از مجلس خواست که این عبارت کلی را بسنده نداند و به صراحت مازندران را از موضوع قرارداد بردارد، اما نصرالدوله فیروز، مخبر کمیسیون گفت که آوردن این ماده به این صورت برای باز گذاشتن دست دولت در مذاکرات نفتی است. سلیمان میرزا که سیاست نفتی‌اش با تغییر کابینه‌ها دگرگون می‌شد و در کابینه قوام خواستار منتزع شدن رسمی مازندران از قرارداد و واگذاری آن به اتباع داخلی شده بود، سخنان فیروز را منطقی خواند و گفت: «این ماده که به این صورت نوشته شده است، خیلی خوب است»<sup>۳</sup>! مقایسه این موافقت، با مخالفت‌های دشمنانه با لایحه نفت در کابینه قوام‌السلطنه، به‌خوبی نشان می‌دهد که مشکل اصلی از دید سلیمان میرزا نه کلی بودن یا وجود لایحه نفت شمال، که مجریان این قرارداد بوده است.

۱. مذاکرات مجلس شورای ملی، همان، جلسه ۱۲۶، ص ۱۹۰۰ و جلسه ۲۶۶، ص ۱۹۱۳.

۲. همان، جلسه ۲۷۴، ص ۱۹۴۷ - ۱۹۴۶.

۳. همان، جلسه ۱۷۰، ص ۱۳۲۱.

۴. همان، ص ۱۹۴۷.





بی‌گمان، مخالف سلیمان میرزا ارتباط مؤثری با سیاست شوروی درباره مسئله نفت شمال نداشته است و شاید این ادعا دست‌کم تا زمان پیدایی اسناد و مدارک موثق در این باره معتبر باشد؛ زیرا تنها وابسته بودن سلیمان میرزا به حزب سوسیالیست، دلیل شایسته‌ای برای اثبات پیروی او از سیاست شوروی دست‌کم در این باره نیست. افزون بر اینکه حزب به معنای واقعی‌اش هیچ‌گاه در تاریخ احزاب ایران پدید نیامده و همواره دیده شده است که اعضای حزب به آسانی از اصول و قواعد آن سر پیچیده‌اند. سلیمان میرزا بر پایه مرام‌نامه خود و هم‌سو با سیاست شوروی می‌بایست از کمپانی سینک‌لر نه استاندارد اوایل پشتیبانی می‌کرد<sup>۱</sup> و در فرآیند مطرح شدن مسئله نفت شمال، شیوه یک‌سان و استواری پیش می‌گرفت و دیدگاهش با آمد و شد کابینه‌ها دگرگون نمی‌شد و پیوسته با اعطای این امتیاز به کشور سرمایه‌داری امریکا مخالفت می‌کرد، اما هیچ‌گاه چنین نشد. روی کرد سلیمان میرزا در کابینه‌های گوناگون تغییر کرد؛ یعنی او در زمان قوام‌السلطنه به حکم مخالفت با دولت وی، بارها مجلس را بر سر مذاکرات نفتی به کشمکش‌های گسترده دچار ساخت. برای نمونه، هر گاه نامی از اعطای پنجاه ساله امتیاز در این دولت به میان می‌آمد، وی به سختی با آن مخالفت می‌کرد، اما در کابینه مستوفی‌الممالک هنگامی که نمایندگان مجلس به بحث‌های درازدانی درباره زمان قرارداد می‌پرداختند، سلیمان میرزا هیچ سخنی نگفت<sup>۲</sup>.

مخالفت‌های او با اعطای امتیاز به کمپانی‌های امریکایی نیز هیچ‌گاه واقعی نبود و خودش در یکی از نشست‌های مجلس چنین گفت: «هیچ‌کس مخالف با اصل اعطای این امتیاز به کمپانی امریکایی نیست<sup>۳</sup>». حتی هنگامی که شیخ‌الاسلام اصفهانی به سیاست کمیسیون نفت درباره اعطای انحصاری امتیاز نفت به کمپانی‌های امریکایی اعتراض کرد و آن را محدودیتی برای اعطای امتیاز نفت برشمرد، سلیمان میرزا به دفاع از سیاست کمیسیون نفت پرداخت و گفت: «عقیده کمیسیون این است که امتیاز منحصرأً به امریکایی‌ها داده شود<sup>۴</sup>».

به هر روی، لایحه اعطای امتیاز نفت شمال با موافقت سلیمان میرزا و سوسیالیست‌ها که زمینه تصویبش در کابینه مستوفی‌الممالک فراهم آمده بود، چهار روز پس از استعفای

۱. کمپانی استاندارد اوایل از پشتیبانی انگلیسیانی بهره می‌برد که سلیمان میرزا سخت با آنان مخالف بود.

۲. مذاکرات مجلس شورای ملی، همان، جلسه ۲۷۵، ص ۱۹۵۴-۱۹۵۳.

۳. همان، جلسه ۱۶۹، ص ۱۳۰۸.

۴. همان، جلسه ۲۷۵، ص ۱۹۵۱-۱۹۵۰.



مستوفی در ۳۲ ماده تصویب شد.<sup>۱</sup> تصویب امتیاز نفت شمال به‌راستی آخرین و برجسته‌ترین رسالت نفتی مجلس چهارم بود.

دولت مشیرالدوله (جانشین کابینه مستوفی الممالک) به طور شتابنده‌ای جایش را به کابینه سردار سپه سپرد. رضاخان سردار سپه، سخت مایل بود که از قرارداد نفت شمال به سرعت بهره‌برداری شود. وی پس از تصویب لایحه امتیاز نفت شمال (۲۹ شهریور ۱۳۰۱)، با کمپانی سینکлер قراردادی درباره این امتیاز امضا کرد<sup>۲</sup> و رفتن این لایحه به مجلس برای تصویب نهایی مقرر شد. دولت نیز در فروردین ماه تصویب امتیاز را درخواست کرد.<sup>۳</sup> مجلس به آخرین رایزنی‌ها در این باره سرگرم بود که ماژورایمبری، کنسول امریکا در تهران کشته شد. این روی داد بازتاب گسترده‌ای در مجلس یافت؛ سلیمان میرزا که در دوران حکومت سردار سپه نیز از موافقان امتیاز نفت شمال به شمار می‌رفت، این واقعه را تأسف‌برانگیز خواند و خواستار پی‌جویی عواملان قتل شد.<sup>۴</sup> لایحه امتیاز نیز پس از این و به دنبال شکست سیاست نفتی سینکлер در شوروی و مخالفت دولت‌های انگلیس، شوروی و کمپانی استاندارد اوپل با آن شکست خورد.

### نتیجه

این نوشتار به پشتوانه مذاکرات مجلس شورای ملی در پی روشن ساختن روی کرد سلیمان میرزا اسکندری به موضوع امتیاز نفت شمال بود. مخالفت یا موافقت او با این امتیاز، به‌سختی با کابینه‌های حاکم پیوند داشت و اصول مرام‌نامه‌ای یا وابستگی فکری او به اردوگاه چپ، در دیدگاه‌های نفتی‌اش تأثیر نمی‌گذارد، بلکه آمد و رفت کابینه‌های گوناگون، در این فرآیند بسیار تأثیرگذار می‌نمود. سخت‌ترین مخالفت‌های سلیمان میرزا که در کابینه قوام صورت پذیرفت، گونه‌ای از انتقام‌جویی شخصی شمرده می‌شد. مخالفت وی با پیش‌نهاد نصرت‌الدوله فیروز نیز در همین چارچوب می‌گنجد و بدین دعوی تحلیل‌پذیر است؛ زیرا سیاست نفتی سلیمان میرزا در پی سقوط کابینه قوام به دگرگونی ژرفی دچار شد. وی در کابینه‌های مستوفی الممالک، مشیرالدوله و سردار سپه نه تنها با امتیاز نفت شمال مخالفت نکرد، که به جرگه موافقان این لایحه پیوست. باری سرنوشت تاریخی این قرارداد، چیزی جز شکست نبود.

۱. همان، جلسه ۲۸۶، ص ۱۹۹۸.

۲. اسناد نفت شمال، ص ۱۴.

۳. فاتح، همان، ص ۳۳۹.

۴. مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره پنجم، بخش نخست، جلسه ۳۸، ص ۲۲۴-۲۲۵.



### کتابنامه

۱. مذاکرات مجلس شورای ملی (۱۳۳۰)، دوره چهارم، تهران، انتشارات اداره روزنامه رسمی کشور شاهنشاهی ایران.
۲. مذاکرات مجلس شورای ملی (بی‌تا)، دوره پنجم، تهران، انتشارات اداره روزنامه رسمی کشور شاهنشاهی ایران.
۳. فاتح، مصطفی (۱۳۳۵)، پنجاه سال نفت در ایران، تهران، انتشارات شرکت سهامی چهر.
۴. — (۱۳۷۹)، اسنادی از امتیاز نفت شمال، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۵. بهار، محمدتقی / ملک الشعرا (۱۳۷۹)، تاریخ مختصر احزاب سیاسی یا انقراض قاجاریه، چاپ پنجم، تهران، انتشارات امیرکبیر.
۶. شوستر، مورگان (۱۳۵۱)، اختناق ایران، چاپ دوم، ترجمه ابوالحسن موسوی شوشتری، تهران، انتشارات صفی‌علی‌شا.
۷. وزیری شاهرخ (۱۳۸۰)، نفت و قدرت در ایران، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران، مؤسسه انتشارات عطایی.

## چکیده مقالات به انگلیسی

فایل چکیده انگلیسی جایگزین این صفحات شود



## چکیده انگلیسی

نامه تاریخ پژوهان، سال پنجم، شماره هفدهم بهار ۱۳۸۸



۱۵۸

چکیده انگلیسی

سلیمان میرزا اسکندری و مسئله نفت شمال



۱۵۹

## چکیده انگلیسی

نامہ تاریخ پڑوہان، سال پنجم، شماره ہفدهم، شمار ۱۳۸۸  
ع

چکیده انگلیسی

سلیمان میرزا اسکندری و مسئله نفت شمال



۱۶

## چکیده انگلیسی

نامہ تاریخ پڑوہان، سال پنجم، شماره ہفدهم، شمار ۱۳۸۸  
۶۶



شناسنامه انگلیسی

سلیمان میرزا اسکندری و مسئله نفت شمال



۳۶

**برگه درخواست اشتراک**  
**فصل نامه علمی - تخصصی «نامه تاریخ پژوهان»**  
**وابسته به انجمن تاریخ پژوهان**

**مشترک گرامی!**

- وجه اشتراک یک ساله (۳۰/۰۰۰ ریال) را به حساب شماره ۲۱۵۵۱۴۶ نزد بانک سپه شعبه صفائیه قم، کد واریز کنید.

- برگ اشتراک را همراه با اصل فیش بانکی به نشانی قم، صندوق پستی ۳۷۱۳۵-۱۵۱، انجمن تاریخ پژوهان، دفتر فصل نامه «نامه تاریخ پژوهان» بفرستید.

- تغییر نشانی خود را با ارسال نامه، به آگاهی امور مشترکان نشریه برسانید.

نام خانوادگی:	نام:
میزان تحصیلات:	مرکز علمی - دانشگاهی:
سن:	شغل:
	نشانی:
صندوق پستی:	کد پستی:
تلفن:	نمبر:
	Email: